

سید احمد علم الہدی

اخلاق و روانکاوی

از نظر اسلام



بنام نامی

نجسته فرزند برومندش ولی دوران صاحب الامر والزمان حجة بن
الحسن العسگری ارواحنا له الفداء این هدیه ناقابل را بدرگاه بزرگ
منجی عالم بشریت خاتم انبیاء محمد بن عبدالله علیه صلوات الله و
صلوات ملائكة ورسله تقدیم میکنم.

* اخلاق و روانکوی از نظر اسلام

* سید احمد علم الهدی

* انتشارات یاسر

* تلفن: ۳۸۵۰۱۱۰

* حروفچینی خیرخواه - تلفن: ۳۹۱۹۱۳

اخلاق و روانکاوی از نظر

اسلام

به قلم:

سيد احمد علم الهدى

به نام نامی

خجسته فرزند برومندش ولی دوران صاحب الامر و الزمان حجت‌بن الحسن العسگری ارواحنا
له الفداء این هدیه ناقابل را به درگاه بزرگ منجی عالم بشریت خاتم انبیاء محمدبن عبدالله
علیه صلوات الله و صلوات ملائکه و رسله تقدیم می‌کنم.

پیشگفتار چاپ اول

بسم الله الرحمن الرحيم

انسان موجودی است سرگردان و حیران و کتابی است بدون صدر و ذیل، از کمون خویش اطلاعی ندارد، ذخائر وجودیش بروی مجهول است.

هرچه دامنه علوم او وسیع شود، و هر اندازه بر پیشرفت‌های مدنی وی افزوده گردد باز هم ناتوان و جاهل است.

اگر اعصار مختلفه‌ای در تحصیل علم بکوشد، و قرون متمادیه‌ای در طلب سعادت صرف کند، باز هم نمی‌تواند در دیاری ژرف وجودش متعمق گردد و از حقایق مکونه در هستیش آگاه شود، زمانی چهره فریبای زندگی مادی او را به سوی ماده پرستی می‌کشاند و عفریت‌های نکبت رزایل و جنایات را در دیده وی به صورت فرشته فضیلت و تدبیر و سیاست جلوه می‌دهد، آنگاه است که بشر فکر می‌کند طبیعت انسانیش مقتضی ارتکاب جرائم است و احساسات روانیش را رزایل اخلاقی تشکیل می‌دهند، اما گاهی از ضمیر ناخود آگاهش ندای روح‌بخش وجدان سرکوب شده بلند می‌گردد و به وی هشدار می‌دهد که تقاضای طبیعی جانش فضایل اخلاقی و کشش روانی وی ارتکاب کارهای نیک و اجتناب از جنحه و جرم است.

بیچاره انسان سرگردان بین این دو قدرت متضاد گرفتار، گاهی بطرف بهیمیت و جانور صفتی کشیده می‌شود و زمانی تحت شکنجه وجدان و فطرت انسانی قرار می‌گیرد ناله و فریادش بلند است:

ای فرشتگان فضیلت، ای نیروهاتی ملکوتی دادرسی، ای آموزش‌های فوق‌انسانی، ای محکمه‌های عادلانه غیر مادی، ای دست‌های برارنده الهی، بفریادم برسید، از چنگال دژخیم اضطراب و پریشانیس نجاتم دهید، به من بگویید من چه بخواهم؟ ذخایر وجودی من چیست؟ تقاضای انسانی من کدام است؟

در مقابل این سراسیمگی‌ها نغمه‌ای ملکوتی از جهان غیب در فضای خاک‌دانی زیست انسان‌ها طنین‌انداز است:

فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم^۱ - ای انسان عموم دستورات و فرامینی که به صورت دین بر تو فرود آوردم خواست‌های فطری تو بشر بوده که در وجودت مفسور شده است - یعنی تقاضای طبیعی آدمی زاد فضایل اخلاقی و اجتناب از جرائم و کردارهای ناهنجار است، این بیان آسمانی پروردگار دلالت می‌کند آن هنگامی کشش‌های انسانی ارضاء می‌شوند که سجایای اخلاقی را در خود به جود آوریم و در نتیجه به اعمال ناشایست دست نیالائیم و روی این حساب رهبر عالیقدر اسلام می‌فرماید: بعث لاتمم مکارم الخلاق - برانگیخته شدم تا سجایای اخلاقی را تکمیل کنم - چون فلسفه انگیزش پیامبران تکمیل شئون انسانی است، خواست روانی انسان‌ها به فضائل اخلاقی تعلق می‌گیرد، لذا ایجاد سجایای اخلاقی در انسان‌ها و تکمیل اخلاق در بشر بزرگ عامل کمال‌بخش انسان محسوب می‌شود.

۱- سوره روم آیه ۳۰

در این کتاب: در طی یازده بخش که در یازده موضوع اخلاقی تنظیم شده است با تحقیق در تفسیر آیات و روایات و اخبار وارده در هر موضوع و تطبیق آنها با بیانات و تحقیقات علمی روانکاوان و دانشمندان علم اخلاق دنیای روز این حقیقت را برای خوانندگان ارجمند ثابت می‌کند که فضائل اخلاقی از یک سلسله عقده‌های روحی و انحرافات روانی سرچشمه می‌گیرد.

این کتاب: در عین اینکه یک کتاب علمی و تحقیقی به حساب می‌آید ولی چون تنها بیان حقایق علمی خشک خسته کننده و کسالت‌آور بود لذا بمناسبت موضوعات مطالب این کتاب با نقل بعضی از داستان‌ها و نگارش برخی اشعار نغز تلفیق شده است که در هنگام مطالعه برای خوانندگان عزیز ملال‌انگیز نباشد.

این کتاب: به افراد کوتاه فکری که درهای تمام حقایق و مکاتیب روحانی را به روی خود بسته‌اند و تنها چشم باز کرده و دانش و فضیلت را منحصرأ در دنیای ماشینیست غرب مشاهده می‌کنند و حقایق انسانی را در لابلای چرخ و پرکارخانجات و مراکز صنعتی اروپا کاوش می‌نمایند و حتی فضیلت انسانیت را هم می‌خواهند در اشعه برق و هاله‌های بخار پیدا کنند، ثابت می‌کنند که آنچه در دنیا علم امروز و جهان پسیکانالیز و تشکیل تحقیقات فوق‌العاده و زحمات زیاد و صرف هزینه‌های گران و تشکیل دانشگاه‌ها و آکادمی‌های علمی توانسته به عنوان اصول روانی انسانی به دنیا ثابت کند و به خیال خود با اجراء این اصول جهان را از چنگال پریشانی و امراض روانی برهاند: رهبران آسمانی اسلام در قرون پیشین در لابلای بیانا ملکوتی خود با بیانی ساده توضیح داده‌اند و نه تنها به گفتن اکتفا نکردند، بلکه با اجرای نیروی

غیبی ایمان توانسته‌اند این اصول ارزنده (سجایای اخلاقی را در پیروان خود به وجود آورند و آنها را انسان‌های نمونه‌ای بسازند).

وجود این کتاب به عنوان یک پروگرام تربیتی، یک طبیب روانی و یک آموزگار اخلاق در کانسون هر خانه و خانواده‌ای ضرورت دارد.

فرزند خود را با آموزش مطالب این کتاب از نظر اخلاقی بسازید روان آنها را در سایه تعلیم اخلاقی قرآن و خاندان ولایت دور از هرگونه گزند و بیماری نگهدارید.

موفقیت عموم خوانندگان عزیز را در مقام ایجاد سجایای اخلاقی و عمل بر مبنای فضایل روحی از خدای یکتا خواهانم

تهران - سید احمد علم‌الهدی

پیشگفتار چاپ دوم

به نام خدا

و به یاد شهیدان قهرمان و جان باخته در راه اعتلای اسلام و تداوم انقلابی اسلامی ایران، چاپ سوم این کتاب در زمانی انتشار می‌یابد که رژیم مقدس جمهوری اسلامی ایران به رهبری پیشوای قهرمان‌ساز امت اسلامی حضرت امام خمینی روحی فداه مراحل سازندگی خود را طی می‌کند و امت به پا خواسته ما در این موقعیت نیاز مبرمی به شناخت اصول و قواعد اخلاقی دارند تا در خط تداوم انقلاب بتوانند با کسب فضایل اخلاقی رسالت زندگی سایر جوامع و ملل اسلامی و خلق‌های مستضعف جهان را در جهت رهایی از قید اسارت و بردگی قدرتمداران جهان خوار بدوش بگیرند.

با تشکر و تقدیر از برادران متعهد انتشارات یاسر که در راه نشر معارف انقلاب‌ساز مسئولیت خطیر خود را ایفا می‌کنند.

تهران - سید احمد علم‌الهدی

دی ماه ۱۳۶۰

بخش اول

اخلاق از دیدگاه اسلام و تمدن اروپا

بسم الله الرحمن الرحيم

اخلاق و انسانیت

هر یک از موجودات عالم دارای خواص و مزایای هستند که بوسیله اتصاف بدان خواص به آن مرحله از وجود رسیده‌اند مثلاً جواهر دارای خاصیتی است که با وجود آن جواهر شده است و سنگ پاره هم خاصیتی دارد که با آن خصوصیت به صورت سنگ پاره وجود پیدا کرده است پس اگر از جواهر مزیت جوهریه‌اش بر طرف گردد با آن سنگ یکسان است مثلاً زمرد با کمال و خاصیتی دارد که با آن خاصیت در الماس و آهن و خشت پیدا نمی‌شود و به آن جهت زمرد شده است و ممکن نیست که آهن یا خشت خاصیت آن زمرد را پیدا کنند این قانون در جمیع موجودات جاری می‌باشد و ضمناً بشریت هم از این قانون تکوینی همگانی برخوردار است، آدمی در میان تمام موجودات نیز خواص و مزایائی دارد که موجب شده است، او انسان باشد.

و به بیان دیگر می‌گوییم هر شیئی از اشیاء و هر موجودی از موجودات در هر مرحله از وجود که قرار گرفته باشند آن هنگامی جزء آن مرحله و مرتبه از وجود محسوب می‌شوند که به کمال در آن درجه نائل شده باشند و تا همان اندازه وظیفه خود را انجام دهند، مثلاً شمشیر آن هنگامی شمشیر است و در دست یکه‌تازان قرار می‌گیرد که به مرحله کمال برندگی رسیده باشد هر شمشیری که از کردار خود باز ماند و کند شد دیگر شمشیر بر او اطلاق نمی‌شود و جزء آهن پاره محسوب می‌گردد همین‌طور گل تا آن هنگامی در رتبه اختصاصی خود باقی

است که دارای بوی معطر و روح افزا بوده و با گلبرگ‌های شادابش در صفحه بوستان

خودنمایی کند و با قیافه طنزش در آغوش نسیم صبح‌گاهی اعلام نماید؟

من برگ گلم باغ شبستان منست

آن بلبل خوش‌لهجه غزل‌خوان منست

نوباوه شب که شب‌نمش می‌خوانند

هر صبح به نیم بوسه مهمان منست

ولی آنگاه که لاشه پژمرده‌اش دستخوش تهاجم باد گردیده و گلبرگ‌های افسرده‌اش پرپرزان

در لابلای خار و خاشاک اطراف بوته‌اش جا بگیرند آن هنگامی از مرحله اختصاصی وجودیش

تساقط نموده و بر او نام گل زیبا اطلاق نمی‌شود بلکه با یک علف هرزه تفاوتی ندارد.

همچنین است انسان که اول مرتبه از وجود او جماد است بعد نبات بعد حیوان و بعد انسان شده

همان‌طوری که اگر احساس ظاهری او لغو شود و بی‌حرکت بماند از مرحله حیوانیت نزول

کرده در مرحله جماد و نبات خواهد بود. همچنین اگر خواص انسانی او و کمال‌بشری وی که

فضائل و سجایای اخلاقی است رخت ببندد و دیگر انسان نخواهد بود.

قال علی‌علیه‌السلام: من لم يعرف الخیر من الشر فهو بمنزله البهیمه.

مولای متقیان امیر المومنین علی‌علیه‌السلام فرموده است کسی که از نظر او نیکی و بدی

یکسان باشد و احساس روانی وی از جهت تمیز خوبی و بدی از بین رفته باشد چنین انسانی

در رتبه چهارپایان است.

از بهیمی است خوردن و خفتن وز ددی دان بـــــــدی و آزدن
از فرشته است خوبی و نیکی ز اهرمن مفسدی و ناپاکی
بنگر ای خواجه تا کدامی تو ببر خویشتن چه نامی تو

زندگی و روح و اخلاق

دوران نه ماهه حمل در رحم برای این است که بدن آمادگی زندگی در دنیا پیدا کند و سلول اولیه حیاتی نمی‌تواند بدون توقف دوران حمل از اول در دنیا زندگی کند و بهمان ترتیب رشد و نمو نماید پس بایستی در طول نه ماه از نظر اعضاء و جوارح کامل بشود تا بتواند قدم در دنیا بگذارد و زندگی جهانی خود را آغاز کند، زندگی روح انسان در دنیا به منزله زندگی بدن انسان در رحم است همان‌طور که حفظ جنین در دوران حمل لازم است و اگر کوچکترین لطمه‌ای بر او وارد شود از بین رفته و به زندگی این جهان نائل نمی‌گردد، همچنین حفظ روح از رذائل اخلاقی در دنیا لازم است به طوری که اگر روح انسان را صفات و خلقیات رزیه فرا گیرد او را از حیات ابدی و زندگی دائم در عالم آخرت بی‌نصیب می‌سازد.

و روی همین حساب اعمال نیکو آن هنگامی می‌توانند به عنوان توشه زندگانی ابدی بشر در عالم آخرت واقع شوند که توأم با محاسن اخلاق باشند و کسی که دارای اخلاقی نیکو نباشد عمل صالح او هم بی‌نتیجه است مانند آن خانه‌ای است که در شب تاریک در داخل آن خانه چراغ روشن نکنید ولی در خارج آن چراغ بیافروزید.

نور چراغ خارج منزل ظلمت داخل آن را از بین نمی‌برد و نیز کسی که دارای اخلاق‌های رزیده باشد اما عمل صالح انجام بدهد مثل آن زارعی است که به او می‌گویند آقای کشاورز علف‌های هرزه را از زراعت خود دور کن و آن زارع مرتب زراعت را آب بدهد اما علف‌ها را از ریشه نمی‌کند.

«قيل لرسول الله صلى الله عليه و آله ان فلانه تصوم النهار و تقوم الليل و هي سيئه الخلق
توذى جيرانها قال لاخير فيها هي من اهل النار»^۲.

«به عرض مبارک رسول‌الله (ص) رسید که فلان زن بسیار پرهیزکار است روزها را بروزه می‌گذراند و شبانگاه را به شب زنده‌داری اشتغال دارد ولی فاقد سجایای اخلاقی بوده و خلق ناپسندش همسانگانش را رنج می‌دهد، حضرت رسول (ص) فرمودند این همه اعمال فراوان حائز مقام ارجمندی در آخرت نگردیده است به جهت اخلاق رزیده‌اش باید در دوزخ معذب باشد».

قال النبي صلى عليه و آل «سوء الخلق يفسد العمل كما يفسد الخل العسل» - رسول
خدا(ص) فرمودند اخلاق بد کردار نیکو را فاسد می‌کند همچنان که اگر مقدارى سرکه را در ظرفی از عسل بریزند طعم ترش و زننده سرکه حلاوت و شهد عسل را زایل مینماید.

۲- جامع السعادات

صحابی پیغمبر در تنگنای گور

سعد بن معاذ از یاران وفادار پیغمبر اکرم (ص) و از شخصیت‌های برجسته صدر اسلام به شمار می‌رفت در معرکه‌های کارزار شرکت می‌جست و فداکاری‌های او اثر بزرگی در پیشرفت اسلام داشت این مرد با پرونده‌ای ظاهراً روشن و درخشان از دنیا چشم بربست خبر مرگ سعد به عرض رسول‌الله (ص) رسید و پیغمبر اکرم (ص) هم به پاس خدمات ارزنده این مرد جهت بزرگداشت این شخصیت اسلامی دستور تشییع با عظمت از جنازه سعد صادر فرمود و با دست مبارک خود بدن سعد را غسل داده کفن نموده و در تشییع جنازه وی پیغمبر با پای برهنه بدون ردا حرکت میکرد تا وقتی که داخل قبرستان شدند قبری برای سعد حفر شد حضرت داخل قبر گردید و با دست خود او را در لحد گذاشت در این هنگام مادر داغ‌دیده سعد کنار قبر آمد با دلی ملامال از امید نسبت به سرنوشت فرزند خود اظهار داشت یا سعد هنیئالک الجنه « ای سعد بهشت و نعمت آخرت بر تو گوارا باد» پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

مادر سعد به این جزم و یقین از طرف خدا خبر مده از کجا فهمیدی فرزندان حائز نعم بهشتی گردیده است، متأسفانه اکنون آن چنان دیواره‌های قبر بدن سعد را در خود فشرده که استخوان‌های وی خورد گردید، اصحاب با کمال تعجب عرض داشتند یا رسول‌الله سعد بن معاذ کسی که تا این اندازه مسورد لطف و مرحمت شما بود چگونه تحت فشار قبر قرار گرفت. حضرت فرمود به خاطر اینکه سعد در محیط خانواده‌اش بدخلقی می‌کرد.

موازنه فضایل و رزایل اخلاقی

از امور شگفت‌انگیز نظم جهان آفرینش است، بشر هر اندازه که درباره نظم عالم فکر کند واقعات و مبهوت می‌ماند که چگونه امور تکوینی جهان منظم هر یک به جای خود قرار گرفته است.

نظم بزرگ قانون کلی است که بر جزئیات و کلیات جهان حکومت می‌کند و بزرگ‌ترین دلیل بر وجود پروردگار برهان نظم آفرینش موجودات است.

هنگامی که موسی وارد دربار فرعون شد معجزه‌ای که فرعون از او خواست تاریخ گذشتگان بود «فسأله ما بال القرون الاولى» از موسی پرسید شرح زندگی پیشینیان چگونه بوده است» موسی بر اینکه او را متوجه هدف خود ساخته و ضمناً تبلیغ خود را هم بنماید فوراً او را به برهان نظم توجه داده فرمود:

علمها عند ربی الذی جعل الارض فراشا و السماء بناء او انزل من السماء.

«علم تاریخ گذشتگان در نزد پروردگار منست آن خدایی که زمین را مهد آرامش و زندگی بشر و سایه آسمان را بر سر انسان‌ها قرار داده است و از آسمان آب نازل فرموده است» این مطلب دلالت بر اهمیت نظم آفرینش می‌کند و ما هنگامی که بین فضایل و رزایل اخلاقی مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که فضایل اخلاقی مناسب با نظم جهان است و در تحکیم نظام امور عالم کمک می‌کند بعکس رزایل اخلاقی بر خلاف نظم عالم و منحل به نظام جهان می‌باشد مثلاً نظم جهان آفرینش اقتضاء می‌کند که افراد در عین آسایش و راحتی زندگی کنند، خیانت، دروغ، تقلب، اموری هستند که باین نظم صدمه وارد می‌کنند. نظم جهان اقتضاء دارد که تمام افراد در

یک مرتبه و در یک مرحله هر کدام در موقعیت خود بسر برد، عدالت امری است که موجب تحکیم این نظم می‌گردد و قس علی هذا روی این حساب مالبرانش که یکی از فلاسفه بزرگ بوده در مقام تعریف فضیلت می‌گوید:

«فضیلت عبارت است از دوستی نظام» و افلاطون در مقام تعریف فضیلت می‌گوید، - الفضیله هی التشبه بالمولی - «فضیلت عبارت است از شباهت رساندن به خداوند متعال» یکی از دانشمندان بین این دو قول را جمع کرده و گفته است تعریف مالبرانش با تعریف افلاطون تفاوتی ندارد زیرا ابعاد پروردگار هم عبارت است از ترتیب نظام و تناسق جهان و شخصی که دارای فضایل اخلاقی باشد اعمالی که از او سر می‌زند نسبت به ایجاد نظام موجودات نیز موثر می‌باشد، بر اینکه اشخاص مفلوک و بیچاره از بین نروند و بتوانند بزندگی خود ادامه بدهند.

گذشته از اینکه فضایل اخلاقی در نظم جهان خلقت دخالت فوق‌العاده دارد در نظم زندگی خود افراد بشر هم دخیل است زیرا انتظامات زندگی یک انسان وقتی محفوظ است که نگرانی روانی برای او نباشد، او فضایل اخلاقی اینست که همواره یک اطمینان خاطری به انسان می‌بخشد و همواره شخص از خودش خشنود است ولی اثر رزیه اخلاقی اینست که روح تحت فشار قرار می‌گیرد انسان از مصاحبت با افراد رنج می‌برد مایل است از اجتماع بر کنار باشد آدم بنخیل مثلاً از صحبت سخاوت رنج می‌برد و همواره خودش را یک فرد جانی می‌بیند ضمیر و باطن او را سرزنش می‌کند.

«عن ابی عبدالله علیه السلام من ساء خلقه عذب نفسه»^۳

۳- تحت التعقول

امام صادق علیه السلام فرمود: آدم بد اخلاق همواره روانش معذب و رنجیده است.

نقش اخلاق و پسیکانالیز در روانکاوی

آرامش و اطمینان روحی هنگامی برقرار می‌شود که جمیع خواسته‌ها و غرایز روانی هر کدام در حد معین خود اجراء و ارضاء شوند و ارضاء بسیاری از غرایز انسانی بستگی به فضائل اخلاقی دارد، یکی از غرایزی که در افراد است میل به محبت است این غریزه از همان دوران کودکی در بشر وجود دارد و دریچه به طور واضح مشهود می‌باشد.

کودک در جمیع عملیات شیرین خود در نظر دارد خود را مورد توجه پدر و مادر قرار دهد و به این وسیله محبت آنها را برای خود جلب کند و لذا از اظهار محبت پدر و مادر باو لذت می‌برد و اگر بی‌اعتنائی از آنها احساس کند با عملیات فوق‌العاده‌ای سعی می‌کند نظر و محبت آنها را جذب نماید و اگر موفق نشود دست به گریه می‌زند زیرا این غریزه خود را سرکوب می‌یابد.

یگانه عاملی که در جمیع عمر موجب ارضاء این غریزه می‌شود فضایل اخلاقی است و عاملی که موجب سقوط و سرکوبی این غریزه می‌گردد رزایل اخلاقی است زیرا افرادی که دارای فضیلت اخلاقی هستند بر حسب اخلاق خویش خود مورد محبت سایرین واقع می‌شوند.

بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر

بدام و دانه بگیرند مرغ دانا را

برخلاف کسانی که اخلاقشان رزل و پست است این خواسته انسانی‌شان سرکوبی می‌بیند و با محبتی روبه رو نخواهد شد.

«عن ابی جعفر الباقر علیه السلام البشر الحسن و طلاقه الوجه مکسبه للمحبه و قربه من الله و عبوس الوجه و سوء البشر مکسبه للمقت و بعد من الله»^۴

«امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: اخلاق خوش و صورت گشاده محبت افراد و تقرب پروردگار را کسب می‌کند و اخلاق بد و ترشرویی خشم دگران را بر می‌انگیزند و انسان را از محبت خدا دور می‌کند.»

سجایای اخلاقی در غریزه میل به جمال افراد متکون است هم‌چنان که افراد بشر به ویژه جوانان طالب جمال ظاهری هستند به جمال روحانی و سجایای اخلاقی هم طبعاً علاقمند می‌باشد و ایده‌آل اخلاقی یا ایده‌آل جمال پسندی جوان بستگی دارد هر مربی و معلمی که از ندای ارزش‌های اخلاقی غافل بماند و از این قدرت استفاده نکند مقصر و بدبخت است ارزش‌های اخلاقی جوانان با نوع ارزش‌های سنین کاملاً متفاوتند تعاون و همکاری به نظر آنان همچون فداکاری است، نیکی مفهوم ترحم دارد، بردباری که در دوران جوانی بسیار مشکل است صورت یک جوانمردی قهرمانی را پیدا می‌کند.

پس باید مریبان نسل جوان به این نکته توجه داشته باشند که با تقویت ایده‌آل اخلاقی جوان می‌توان غریزه جمال‌پسندی او را ارضاء کرد، داروین Darwin طبق فرضیه تکامل خود

۴- جامع‌الآخبار

شخصیت انسان را منحصر در پرورش عواطف می‌داند و تنها راه تقویت عواطف را ایجاد فضایل اخلاقی می‌شمرد.

بزرگترین کمالی که موجودات جاندار در سیر تحولی و تکاملی به آن رسیده‌اند پیدایش عواطف قلبی است که در انسان بوجود آمده است و اگر انسان می‌خواهد حیوان نباشد باید این عواطف را که عبارت از رحم و کرم و مروت و شجاعت و نועدوستی و خیرخواهی است پیرورد و در عین این حال کوشش در راه حیات و بقاء هم با رعایت مقتضیات انسانیت بالطبع جریان خواهد داشت بلکه مجاهده اخلاقی خود در مرحله انسانیت همان کوشش برای بقاء و حیات باید بصورت مجاهده اخلاقی باشد و خواهد بود.

توجه به فضایل اخلاقی نقش فوق‌العاده‌ای در روانکاوی افراد دارد و روی همین حساب هانری بارووک **Henry barook** می‌گوید:

کسی که درباره بیماری‌های عصبی و روحی مطالعه می‌کند باید معلومات اخلاقی را به

یکدیگر پیوند دهد برای یافتن بهداشت و درمانی نیکو باید مجموع شخصیت بشری را بشناسیم، پسیکانالیز دامنه بحث خود را به غرایز منحصر می‌کند و در غم آنست که این غرایز را به صورت پیروان مسلک لذت که کمی هم فاقد جنبه اخلاقی است ارضاء کند دیگر از هدف اساسی شخصیت و روابط آن با نیکی و بدی و در نتیجه با هماهنگی اجتماع سخنی نمی‌گوید و از اهمیت آن غافل است بلکه اگر هم ممکن بود نمی‌توانست مایه آسایش درون گردد زیرا این آسایش به ارضاء وجدان اخلاقی بستگی دارد به همین جهت بی‌آنکه کامیابی‌های مهم پسیکانالیز را درباره آزادی پاره‌ای از امیال و آرزوهای وازده ناچیز بگیریم یک درمان روحی خوب باید هدفی عالی‌تر داشته باشد تا بتواند با سنجش نیروهای

شخصیت را عالی و برجسته و آسایش فرد و

اجتماع را تامین کند»^۵.

فضایل اخلاقی نه تنها موجب ارضاء صحیح بسیاری از غرایز شده بلکه احساسات را در یک حد معین تعدیل می‌کند.

عواطف درونی انسان سرچشمه فعالیت‌های بشر می‌باشد و طغیان و سرکشی غرایز افراد را به سقوط و نابودی می‌کشاند، یگانه قدرتی که موجب می‌شود غرایز در حد خود ارضاء گردد و از طغیان آن جلوگیری کند عقل به ضمیمه سجایای اخلاقی است کسی که عفت دارد این صفت او از طغیان غریزه جنسی وی جلوگیری نموده و بارضاء در حد خود آن را قانع می‌سازد و اصولاً هنگامی که عواطف با اخلاق ضمیمه شونده محیط مملو از مهر و صفا بوجود می‌آورند و در کمال مهربانی و در سنی با هم زندگی می‌کنند.

منشاء امراض اجتماعی

بدن انسان مانند هر ماده مرکب دیگر از ذرات بیشمار کوچکی است که تا این اواخر آنها را به نام اتم می‌نامیدند و فعلاً کشف کرده‌اند که این اتم مرکب است از ذرات کوچکی که جز تموج چیز دیگری از آنها دیده نمی‌شود و آن ذرات را الکترون Electoron می‌نامند و با امواج منفی الکتریکی است و بدور هسته مرکزی به نام پروتون Proton و نوترون Notron می‌چرخند، و چند اتم تشکیل یک سلول می‌دهد و چند سلول با هم جمع شده هیئت‌هایی

۵- چه می‌دانم (بیماری‌های روحی) ص ۷۱ و ۷۲

مانند قلب، دماغ، جگر، معده، کلیه و غیره و هر هیئت وظیفه خود را با خلوص نیت و محبت به جا بیاورد حالا که دانستیم الکترون‌ها جز تموجات الکتریکی چیز دیگر نیستند و حرکت هم همیشه تولید حرارت می‌کند و حرارت نیز اشیاء را منبسط می‌سازد پس فرق میان اقسام ماده از حیث لطافت و ضخامت و چگونگی رنگ فقط از چگونگی تموج ذرات یا الکترون‌ها حاصل می‌شود ماده هر قدر لطیف‌تر باشد تموجات ذرات آن زیادتر و تندتر است مانند امواج نور و الکتریک و غیره چنانکه در آب می‌بینیم که اگر حرکت ذرات آن را به وسیله حرارت زیاد کنیم مبدل به بخار که لطیف‌تر است می‌شود و اگر حرکت آن را به وسیله برودت پایین بیاوریم منجمد یعنی درشت‌تر می‌شود و چون درجات حرکت ذرات مانند اعداد بشمار است از آن جهت اقسام ماده نیز در مراتب خود بی‌حساب می‌باشد از روی این تحقیقات فنی به این حقیقت و اصل می‌شویم که جهان و هر چه در او هست جز تموج یک قوه واحد چیز دیگر نیست و تموج هم جز توالی اعداد چیز دیگر نیست، بنابراین هر یک از اعضای بدن انسان یک مقدار معین تموجات الکتریکی در هر ثانیه به عمل می‌آورد و به جهت اختلاف درجه این تموجات شکل و رنگ و جسامت و وظیفه آنها هم مختلف می‌شود از روی این ایضاحات می‌توان به خوبی فهمید که منشاء امراض جسمانی چیست.

این منشاء عبارت است از نقصان و یا زیادتی که در عدد تموجات طبیعی الکترون‌ها یک واحد و یا چند عضو به عمل می‌آید و آن عضو را از ایفای وظیفه آنها مودوعه خود بازمی‌دارد از این بیانات پی به منشاء امراض اجتماعی هم می‌توان برد زیرا افراد هر اجتماع به منزله سلول‌های یک بدن هستند که باید الکترون‌های اتم‌های آن سلول در امواج الکتریک خود کندی نرزد

امواج الکتریکی که در حفظ جامعه موثر است عبارت است از فضایل اخلاقی که انوار و برقه‌های افکار محسوب می‌شوند همچنان که مولای متقیان علی علیه السلام در وصف افراد پرهیزکار می‌فرماید:

قداحبی قلبه و امانت نفسه حتی رق جلیله و لطف غلیظه و برق له لامع کثیر البرق فایان له الطریق و سلک له السبیل و تدافعتہ الابواب الی باب السلامه و دار الاقامه و تثبت رجلاه لطمأنینه بدنه فی قرار الامن و الراحة بما استعمل قلبه و ارضی ربه^۶

«انسان پرهیزکار کسی است که دل و روان خود را زنده گرداند و خواسته‌های حیوانی خود را بمیراند به طوری که حالت رقت و مهربانی نسبت به سایرین به او دست دهد و خوی تند وی به لطف و صفا مبدل گردد آنگاه است که در سایه این سجایای اخلاقی فکر درخشنده‌ای در مغزش تابیدن می‌گیرد و راه زندگی را به او می‌نمایاند و باب سلامت بر او می‌گشاید و او را در جایگاه پایداری و امید دارد که زندگی را در سایه امنیت و آسایش بگذراند، تمامی این پیشبردها بر حسب ملکاتی است که در روان خود ایجاد کرده و خواد خود را ازخوبیستن خوشنود گردانیده است.»

و هنگامی که فضایل اخلاقی از وجود یک فرد رخت بر بندد و به این معنی که امواج الکتریکی این عضو جامعه از بین برود به همین اندازه بر اجتماع صدمه وارد می‌شود و اجتماع مریض می‌گردد.

۶- نهج البلاغه

مثلا اگر جامعه را به یک آلت موسیقی و تار
تشبیه کنیم افراد جامعه به منزله رشته‌ها و
پره‌های مختلف آن می‌شوند که هر یکی برای
ادای یک درجه مخصوص از صوت مامور
است و فقط وقتی این تار در کمال صحت
می‌تواند ادای وظیفه نموده گوش‌های ما را با
نغمات دلنشین و اهتزازات روح‌افزای خود
محفوظ سازد که هر یک از رشته‌های آن درجه
اهتزاز مخصوصی را که استاد موسیقی به او
داده است نگاه دارد و اگر یکی از آن رشته‌ها از
خط خود انحراف پیدا کند و درجه اهتزاز خود
را تغییر دهد آهنگ ناهموار آن توازن همه
رشته‌ها را به هم خواهد زد و ما هم خواهیم
فهمید که ائتلاف کامل در میان تموجات این
رشته‌ها موجود نیست.^۷

افراد جامعه به منزله رشته‌های تار هستند اگر یک فرد از افراد از نظر اخلاق مریض شد وظایف اجتماعی و وجدانی خود را انجام نداد، خواه و ناخواه نظام جامعه به هم می‌خورد و اجتماع مریض می‌شود و اینجاست که ما به اشتباه بزرگ جهان متمدن امروز پی می‌بریم.

خطای جهان متمدن

خطای بزرگ اجتماع امروزی اینست که از پیروی قانون تعالی روانی سرپیچی کرده مستبدانه روان خود را به قوای عقلانی منحصر نموده است و در تربیت قوای فکری می‌کوشد زیرا فکر به کمک علم تسلط بر همه چیز را تامین می‌کند ولی فعالیت‌های دیگر روانی را از یاد برده است، مردم امروزی هنوز نفهمیده‌اند که سرپیچی از قانون تعالی روانی چقدر خطرناک است و گمان می‌برند که پرورش فکری معادل با تربیت روانی است و هنوز ندانسته‌اند که در کنار عقل فعالیت‌های معنوی قرار دارند که برای مشی زندگی لازم است استیلای تدریجی زشتی و پلیدی و بی‌ادبی والکلسم و راحت‌طلبی و حسد و بدگوئی و کینه و تزویر و دروغ‌گویی و خیانت وقتی است که قانون تعالی روانی پایمال شود.

اشتباه بزرگی است که متجمددین به هیچ وجه

به تکامل روحی خود نمی‌اندیشند سن روانی

قسمت اعظم مردم از ۱۲ یا ۱۳ سال

نمی‌گذرد.^۸

۸- راه زندگی ص ۶۲

همچنان که یک مهندس دانا در ساختن اتومبیل مراعات موازنه را بین قدرت موتور و قدرت ترمز می‌کند به هر نسبتی که موتور را در جهت مثبت یعنی حرکت قوی‌تر بسازد بر قدرت ترمز که عامل منفی و توقف است می‌افزاید تا در لحظه و نقطه پرتگاه ماشین را نگه دارد و از خطر سقوط آن جلوگیری کند. ترقی علم در جهان متمدن به منزله تکامل روزافزون قدرت موتور محرک اجتماع است و سجایای اخلاقی به منزله ترمزی است که بشر را در لب پرتگاه از سقوط و نیستی حفظ می‌کند. بشر زمانی خوشبخت است که با مقایسه ترقیات علمی جهان سطح ایمان و اخلاق نیز ترقی کند تا علم فقط در راه مفید و به نفع انسان به کار افتد بدبختانه چندی است بشر به جهت مخالفت این را می‌پیماید دنیای امروز با ضعف جهان اخلاقی به صورت ماشین بی‌ترمی درآمده که غیر مطمئن به راه خود ادامه می‌دهد و مردم جهان عمری را با اضطراب و نگرانی طی می‌کنند به طوری که یکی از دانشمندان می‌گوید هوش اگر آزاد مانده و تابع درک عقلانی یا الهامی ارزش‌های اخلاقی نباشد خطرناک است هوش نه تنها ما را به سوی مادیات بلکه به جانب حیوانیت کشانده است. این سطور مدتی قبل از اینکه از اختراع بمب اتمتیک اطلاع پیدا کند در کتاب‌های جامعه‌شناسی علم اخلاق نوشته شده بود، این اختراع معنی آن حرف‌ها را به طور برجسته‌ای آشکار کرد ناگهان مردم جهان متوجه شدند که یک پیروزی تعجب‌آور علم امنیت تمام بشر را به طور خشونت‌آمیز به مبارزه طلبیده است، یک باره کشورهای که آنها را متمدن می‌نامیم دیدند که تنها یک اتحاد اخلاقی می‌تواند آنها را در برابر این خطر حفظ کند، دانشمند نامی جهان دکتر آلکسیس کارل Dr.Alexis Carrel می‌گوید:

«انسان امروزی پرداخته محیط خود و عادات
زندگی و افکاری است که اجتماع به او تحمیل
کرده است این عادات لطماتی به جسم و جان
ما می‌زند در حال حاضر تطابق ما با محیطی که
به کمک وسائل علمی در پیرامون خود ایجاد
کرده‌ایم بدون انحطاط ممکن نیست در این
مورد علم را نباید مقصر بشمریم بلکه باید
آدمی را خطاکار دانست ما ندانسته‌ایم که
چگونه صواب را از خطا و جایز را از ممنوع
بشناسیم و بدین ترتیب به قوانین طبیعی و
سرشتی خود پشت پا زده و گناهی بزرگ را که
هیچ‌گاه بدون کیفر نمی‌ماند مرتکب شده‌ایم»^۹.

مگر زندگی عصر حاضر سطح اخلاقی مردم را تنزل نداده است؟ چرا باید هر سال چندین
بیلیون دلار برای مبارزه با جنایتکاران صرف شود؟ چرا باید در مقابل چنین خرج گزافی باز
دزدان و راهزنان فاتحانه به بانک‌ها حمله برند و مامورین انتظامی را بشکنند و کودکان را
بدزدند و مقتول یا گرو کشی کنند؟ چرا شماره افراد ناقص عقل و دیوانه باید اینقدر زیاد
باشد؟ جای آن دارد که با مشاهده سیر فقه‌رئی تمدن از خود بپرسیم که آیا علل این انحطاط

۹- انسان موجود ناشناخته ص ۲۶۳

در خود ما و در تشکیلات ما نیست؟ علم نباید منحصرًا به خاطر خود و ظرافت طرق و روشنایی و زیبائیش پیش برود بلکه هدفش باید تکامل انسانیت باشد ما باید به مسائل احساسی نیز مانند قضایای ترمودینامیک **Termodinamic** اهمیت بدهیم و به تمام مظاهر حقیقت توجه کنیم.

از مجموع آنچه تا کنون بیان کردیم به این نتیجه رسیدیم زندگی بشر بدون اخلاق قابل ادامه دادن نخواهد بود و زندگی فاقد اخلاق همچون زندگانی جانوران با توحش و نکبت آمیخته خواهد بود، البته در اینجا یک موضوع باقی می‌ماد و آن اینکه راه پرورش اخلاق در افراد چیست؟

پرورش اخلاق یا معالجات روانی

در این باره علمای اخلاق در نظریه اظهار داشته‌اند، یکی تکرر اعمال نیک و دیگر تقید و ایمان به یک دین و برنامه آسمانی کامل، آنها می‌گویند طرز ایجاد فضایل اخلاقی و حصول ملکات نفسانیه به تکرر اعمال است شخصی که سخی نیست با تکرر عمل خود می‌تواند سخاوت را در خود ایجاد کند مثل اینکه اگر شما بخواهید ذغالی آتش بگیرید و به صورت آتش درآید و نور و حرارت بدهد ابتدا بایستی پاره آتشی را در کنار ذغال بگیرید و مرتباً این آتش را در آن ذغال بدمید این ذغال ابتدا کمی دارای حرارات شده و هنگامی که دمیدن آتش در این ذغال تکرار شد، کم‌کم خود این ذغالی که ابتدا سرد و سیاه بود به صورت پاره آتش

نورانی و داع درآمده که باز به اشیاء دیگر نور و حرارت می‌بخشد، همین‌طور اگر عمل رزلی را انسان تکرار کند کم‌کم صفت رزیده را که قبلاً نداشته در وجود او استوار می‌گردد.

ولی باید گفت این طریق هم بدون ایمان به خدا و پیروی از برنامه کامل آسمانی پروردگار (قرآن) قابل پیمودن نیست زیرا اولاً تکرار عمل خود محتاج به یک ضامن اجرا و نیروی محرک قوی است و تنها عامل به منافع فضیلت نمی‌تواند انسان را وادار کند قدرت نیرومند ایمان است که می‌تواند محرک شخص را در ارتکاب کردار نیک تا با تکرار آن عمل نیک ملکه اخلاقی در فرد به وجود آید.

و ثانیاً تکرار عمل نمی‌تواند ملکه نفسانی و سجیه اخلاقی در انسان ایجاد کند، بلکه یک اخلاق مصنوعی برای فرد به بار می‌آورد که با پیش‌آمد کوچکترین مرحله‌ای آن را از یاد می‌برد، ولی آن قدرتی که ملکه اخلاقی برای شخص ایجاد می‌کند که به طور خودکار فضایل و سجایای از وی بروز کند نیروی ایمان و تربیت دینی است.

لکن دونه‌ئی می‌گوید:

دین بزرگ ضامن اجرای سجایای اخلاقی

«بعضی از لامذهب‌ها که طبعاً اخلاقی هستند می‌گویند که چون مشکل اساسی اطاعت از قوانین اخلاقی است، پس اگر عملاً بتوانیم این قواعد را به کار بندیم به مذهب محتاج

نخواهیم بود این روش نشانه ندانستن
پسیکولوژی است چه انسان همیشه در اعتبار
قواعدی که سرچشمه آن را نمی‌داند شک
می‌کند. به علاوه چنین روشی دلیل نفهمیدن
اصل مشکل است زیرا مقصود این است که
انسان در درون تکمیل شود تا بتواند اخلاقی
فکر کند هدف این نیست که انسان را وادار
کنیم که حرکات اخلاقی بکند مادامی که
رفتار هر فرد نشانه تکامل عمیق درونی
نباشد عملیات او یک رشته تحدیدات
مصنوعی قرارداری و موقت خواهد بود که
با اول بهانه‌ای به یاد خواهد رفت اگر قواعد
اخلاقی به طور دلخواه تحمیل شود هر قدر
هم که ارزش عملی داشته باشد هیچ وقت
موفقانه بر ضد جنبش‌های حیوانی جدال
نخواهد نمود.^{۱۰}

ایمان به خداوند که پایه اساسی مذهب است بهترین ضامن اجرای تعالیم اخلاقی است کسانی که به پروردگار ایمان دارند و به وظایف خود عمل می‌کنند و از حدود فضیلت و اخلاق که مرز تعالیم الهی است تجاوز نمی‌نمایند و اگر احیانا در موردی دچار لغزش شوند و از برنامه مذهب تخلف نمایند ناراحت می‌شوند، ترتیبی که بر پایه ایمان به خدا استوار نباشد ضامن اجرا ندارد، ادکاربش Edcarbech روان‌شناس معروف فرانسوی می‌گوید:

ظواهر ایدئولوژیک و اخلاقی که تمدن اروپایی را زینت می‌دادند از آنجا که مبنای آنها منحصرآ مادی بود بر اثر جنگ جهانی منهدم شدند ترس و اضطراب با وسعت و شدت بیشتری در جنگ دوم جهانی سراسر دنیا را فرا گرفت احترام به زندگی و مقام انسانیت و همچنین تصور ارزش‌ها اخلاقی در هم‌جا ناپدید شد، تبعیدها، قتل‌عام‌های مردم غیرنظامی، اردوگاه‌های کار اجباری که در آنجا فقط قحطی و بیماری ساری بیداد می‌کرد بلکه انواع بدرفتاری و شکنجه نیز عملی می‌گردید تخریب‌های نامعقول و سرتاسری توسط بمباران‌ها همه به منزله روش‌ها عادی و

معمولی در جنگ به کار برده می شدند در این
گیر و دار یک عده از مولفین حقوق هم
کوشش می کردند این حق جدید را مشروع
جلوه دهند و تصور ذهنی عدالت را تا یک
میزان پست پایین بیاورند بنا به مطالب مذکور
وقت آن رسیده است که تمام کسانی که حسن
نیت دارند در این مسئله حیاتی به تعمق و
کاوش پردازند تمدان دارای چه ماهیتی است؟
و مردم را به کجا می برند؟ مردمان متمدن
بیشماری هستند که از تصور ارتکاب قتل یا
ارتباط جنسی با محارم و حشمت زده می شوند
ولی همین اشخاص از ارضاء حرص و آرزوی خود
تجاوزطلبی و مطامع جنسی خودرو گردان
نیستند آنها اگر بتوانند از کیفر فرار کنند به هم
نوع خویش به وسیله دروغ، فریب، بهتان،
افتراء آزار می رسانند دولت ها به هنگام جنگ
همه بی عدالتی ها و همه تعرضاتی را که
کوچکترین آنها در زمان عادی موجب

بی‌آبرویی است مجاز می‌دانند برای این منظور
دولت‌ها نه تنها فقط در مقابل دشمن به مکر و
حیله متوسل می‌شوند بلکه از گفتن دروغ‌های
عالمانه و عمدی نیز خودداری نمی‌کنند و به
طوری که ملاحظه شد تزویر و دروغ به طور
بی‌سابقه‌ای در جنگ جهانی رایج بود این
وضت نه تنها هر نوع کوششی را برای ارتقاء
مقام انسانیت از بین می‌برد بلکه دولت‌ها بدین
وسیله به تخریب اجتماعی که بر آن حکمفرما
هستند نیز کمک می‌نمایند و به طور غیر
مستقیم مبانی اخلاقی را که با خون دل و
زحمت زیاد برپا شده‌اند مضمحل و معدوم
می‌سازند.^{۱۱}

خلاصه آنکه برنامه تربیتی هر قدر هم ریشه علمی و روانی داشته باشد در صورتی که متکی به
ایمان الهی و اطاعت اوام خداوند نباشد در مقابل تمایلات غریزی قدرت مقاومت ندارد و همه
جا نمی‌تواند انسان را بانجام وظایف وادار کند آری فقط افراد مومن می‌توانند حائز فضایل و
سجایای اخلاقی گردند زیرا در تعالیم عالیه اسلام شرط اول ایمان تخلق به فضایل اخلاقی

۱۱- اندیشه‌های فروید

قرار گرفته و رهبران دینی در غالب بیانات خود این حقیقت را گوشزد افراد با ایمان فرموده‌اند رهبر عظیم‌الشان اسلام پیغمبر اکرم (ص) در یکی از بیانات خود حقیقت دین را فقط در اخلاق معرفی می‌فرماید:

«جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه و آله من بين يديه فقال يا رسول الله ما الدين؟ فقال حسن الخلق، ثم اتاه من يمينه فقال يا رسول الله ما الدين؟ فقال حسن الخلق، ثم اتاه من قبل شمال فقال ما الدين؟ فالتفت اليه فقال اما تفقه؟ هو ان لا تغضب».

«مردی خدمت پیغمبر اکرم (ص) شرفیاب شد و عرضه داشت یا رسول الله حقیقت دین چیست؟ پیغمبر بی‌درنگ فرمود حقیقت دین اخلاق نیکو است سپس این مرد از طرف راست پیغمبر درآمده برای مرتبه دوم سوال خود را تکرار کرد حضرت در جواب فرمود حقیقت دین حسن اخلاق است، کان هضم این مطلب برای وی مشکل بود لذا در مرتبه سوم از طرف چپ رسول الله (ص) خود را نمایاند و سوال خویش را در سومین مرتبه تکرار کرد در این مرتبه هم باز همان جواب را شنید ولی تردید وی بعد از سه بار جواب دادن پیغمبر برطرف نشد مرتبه چهارم از پشت سر پیغمبر در آمده و عرضه داشت می‌گویم دین چیست؟ رسول الله به او نگریست گویا از عدم توجه او تعجب فرموده بود آیا نفهمیدی چه گفتم می‌گویم حقیقت دین این است که خشم و تندخوئیت خاطره تلخ برای مردم ایجاد نکند».

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله لما خلق الايمان قال اللهم قوني فقواه بحسن الخلق و

السخواه لما خلق الله الكفر قال اللهم قوني فقواه بالبخل و سوء الخلق»^{۱۲}

«پیغمبر اکرم(ص) فرمود هنگامی که ایمان خلق شد از خداوند خواست که نیرویی مددکار از قرار دهد خداوند اخلاق نیکو و سخاوت را نیروی ایمان قرار داد، وقتی که پروردگار کفر را آفرید او هم نیز تقاضای کمک و مساعده از خداوند نمود آفریدگار بخل و اخلاق بد را قوه کفر قرار داد» کنایه از اینکه ایمان به کمک این دو نیرو ضامن اجرای مصالح و کفر با قدرت این دو عامل موجب پدید آمدن مفاسد است.

«عن ابی عبدالله علیه السلام اکمل المومنین ایمانا احسنهم خلقا»^{۱۳}

«امام صادق (ع) فرمود: کاملترین افراد مومن از نظر ایمان کسی است که از زیباترین اخلاقش نیکوتر باشد».

«سئل النبی صلی الله علیه و آله ای المومنین افضلهم ایمانا؟ قال احسنهم اخلاقا».

«از رسول گرامی سوال شد از تمامی افراد با ایمان کدام یک برترند؟ حضرت در جواب فرمود هر یک از نظر اخلاق نیکوتر باشد».

«عن علی بی الحسین علیه السلام ان احبکم الی الله احسنکم خلقا»^{۱۴}.

«امام چهارم زین العابدین علیه السلام فرمود: محبوبترین شما نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه نیکوتر باشد».

۱۳- جامع الاخبار

۱۴- جامع الاخبار

بخش دوم

مظهر اخلاق - (نرمخوئی و گشاده‌روئی)

عشق و زندگی

تمامی موجودات جهان آفرینش در پرتو یک نور می‌درخشند و یک انرژی حیاتی بخشی در اصول و رعیان کلیه ممکنات سریات دارد، هم او از افق نقره‌فام صبحگاهی خورشید طلایی ظاهر می‌سازد تا پرده‌های زربفت خود را بر کنگره کاخ‌ها و قله کوه‌ها پهن کند و هم وی قطره دردانه شب‌نم را هم آغوش گلبرگ‌های رنگارنگ لطیف قرار داده است.

گاهی با گرداندن گردونه زمین بدور خود شب و روز را پدید می‌آورد که جهان گرم فعالیت و کار در سیاهی اسرار آمیز شب فرو برد و زمانی با سیر دادن این مهد خاکی در مدار بیضی مانند خورشید موجودات را صفا و گرمی بهار و تابستان در دل گرفتگی و سرمای پاییز و زمستان داخل می‌سازد و گلستان زیبا را بباد غارت بادهای مهاجم خزانی می‌سپارد.

این همان قدرتی است که امواج منفی الکترون‌های یک اتم را دیوانه‌وار با سرعت سرسام‌آوری به اطراف هسته مرکزی آن می‌چرخاند این موجود نام زیبایش لرزاننده دل‌های مشتاقان و پدیدآورنده آرها و ایده‌های مهجوران است. گاهی از نام روانبخش قلب مضطرب در امواج تلاطم زندگی آرامش می‌گیرد و زمانی یاد فتنه انگیزش دل آرامی را بیاد نگرانی درد و رنج می‌دهد.

«مردم او را محبت می‌گویند، و در نزد اهل دل عشق نام دارد».

فلک جز عشق محرابی ندارد

جهان بی‌خاک عشق آبی ندارد

جهان عیش است و دیگر رزق نازی

همه بازی است الا عشق بازی

ز روید تخم کسی بیدانه عشق

کس ایمن نیست جز در خانه عشق

ز سوز عشق بهتر در جهان نیست

که بی او گل نخندید ابر نگریست

تمام فعالیت‌های افراد بشر در زندگی بر محور عشق و محبت قرار گرفته است و لذا بزرگ

فیلسوف اسلامی خواجه نصیرالدین طوسی می‌فرماید:

«و الفعل من یفتقر الی تصور جزئی لیتخصص به الفعل ثم شوق ثم اراده ثم حركه من

العضلات».

از آنجا که بشر هر عملی را که انجام می‌دهد متکی به شعور و ادراک اختیار و نفع‌طلبی

می‌باشد باید مبادی مقدماتی در کار باشد.

۱ - تصور عمل جزئی که می‌خواهد در خارج انجام شود که قبل از ایجاد شخص فاعل آن

را با خصوصیات و منافع تصور می‌کند.

۲ - شوق بایجاد عمل بعد از آنکه عمل جزئی را بانفع آن تصور نمود نسبت به آن شوق و

علاقه در او ایجاد می‌شود و عمل محبوب او می‌گردد.

۳- اراده جازمه و عزم جازم به عمل، بعد از آنکه عملی محبوب و خواسته شخص گردید تصمیم می‌گیرد و اراده می‌کند که آن را انجام دهد.

۴- حرکت اعضاء برای انجام عمل.

پس تمام اعمال از آثار محبت است زیرا انجام هر عمل مترتب بر اراده و اراده متکی به شوق و محبت است و اگر عملی محبوب نباشد این مراحل نخواهد بود و عملی وجود نخواهد یافت پس باید گفت تمام کارها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و سیاسی بر اساس محبت است.

و اصولاً تشکیل اجتماع که در زندگی بشریت نقش اول را ایفا می‌کند بر اساس محبت و دستی استوار است زیرا تا محبت نباشد افرادی بگرد هم جمع نمی‌شوند و اگر عشق در افراد یک ملت و جامعه نسبت به همدیگر وجود نداشته باشد ادامه زندگی برای آن مردم امکان‌پذیر نیست، انسان‌دوستی یکی از شریف‌ترین و درخشان‌ترین عواطف بشری است هر فردی از افراد از هر ملت و نژاد باید طوری تربیت شود که خیرخواه بشر باشد و رد باطن خود از نظر انسانی نسبت به تمام ملل و اقوام احساس محبت کند بشردوستی یکی از ارکان اساسی صلح جهان و از پایه‌های سعادت انسانی است، بشردوستی نشانه انسانیت و علامت تکامل و تعالی روان بشر است کسی که بشردوستی را درک نمی‌کند به محیط سراسر صفای انسانی راه پیدا نکرده است.

پیشوای گرامی اسلام ابوالحسن علیه السلام فرموده است:

«ان اهل الارض لمر حومون ما تحابوا و ادوا الامانه و عمول الحق»

تما مردم روی کره زمین مشمول رحمت و فیض الهی هستند مادامی که با این اسه اصل

اساسی عمل کنند، بشردوست باشند، در امانت‌ها خیانت نکنند، عملاً پیرو حق باشند.

اما علی بن موسی الرضا علیه السلام از امیرالمومنین علیه السلام و آن جناب از پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله نقل نمود که حضرت فرمود:

لا يزال امتی فی خیر ما تحابوا و ادوا لآمانه و اجتنبوا الحرام و اقروا الضیف و

اقاموا الصلوه و آتوا الزکوه فاذا لم يفعلوا ذلك ابتلووا بالقحط و السنین.

امت من همیشه در خیر و نیکی خواهند بود در صورتی که دارای این صفات ششگانه

باشند:

۱ - نسبت به هم مهربان باشند.

۲ - در امانت خیانت نکنند.

۳ - از حرام دوری کنند.

۴ - مهمان‌نواز باشند.

۵ - نماز را بپا دراند.

۶ - زکوه را ادا نمایند.

پس هر گاه به این هاعمل نکنند مبتلا به قحطی و کوتاهی عمر می‌شوند. نکته جالب توجه در

این روایت این است که وجود مقدس پیغمبر رمز سعادت و نیکبختی بشر را عواملی دانسته که

برگشت همه آنها به محبت است و تمام آنها از عشق سرچشمه گرفته‌اند، باید بین افراد جامعه

رشته محبتی موجود باشد تا آنان را از خیانت نسبت به یکدیگر بازدارد و نیز بایستی یک

خاصیت عشق خدایی بر دل و مغزشان حاکم باشد تا اینکه از فرمان وی پیروی کنند. عمل حرام مرتکب نشوند و در مقابل او به عنوان نماز حضور و خشوع کنند، مهمان‌نوازی و دستگیری از هم‌نوعان به عنوان تادیه زکوه نیز از آثار محبت و مهربانی است.

پس نتیجه می‌گیریم اولین شرط رفاه و آسایش یک فرد در زندگی اجتماعی‌اش این است که در محیط جامعه محبوب افراد قرار بگیرد و مورد عشق سایرین واقع شود و بزرگ‌ترین وسیله جلب محبت خشروئی و نرم‌خویی می‌باشد کسی که دارای خلق خوش باشد تمام افراد به او علاقمند خواهند شد کسی که اخلاقش نامانوس و طبعش به گرفتگی و خشونت تمایل مخصوص دارد میان خود و دیگران دیواری به وجود می‌آورد که ممکن نیست بتواند با پرتو درخشان مودت روبه‌رو بشود.

«قال علی علیه‌السلام المومن من مالوف ولاخیر فیمن لایألف و لایؤلف»^{۱۵}

امیرالمومنین (ع) فرمود مومن الفت می‌گیرد و خیری نیست در کسی که او با دیگران الفت نمی‌گیرد و مورد الفت سایرین هم واقع نشود.

«قال الصادق (ع) صانع المعروف و حسن البشر یکسان المحبه»^{۱۶}

امام ششم (ع) فرمود آدم خوشرفتار و خوشرو محبوب واقع می‌شود، حسن خلق نیرومندترین عاملی است که در تأمین موفقیت شخص اثر قطعی دارد مثلاً پیشرفت یک مرکز معاملاتی به نسبت وسیعی وابسته به حسن خلق و گشاده‌رویی گردانندگان آنست یکی از نویسندگان

۱۵- جامع‌السعادات

۱۶- جامع‌السعادات

غربی می گوید «همه درها بر روی شخص خوش خلق باز است ولی اشخاص بد خلق برای ورود به جایی به درب بسته فشار بیاورند».

دکتر ساندرسن Dr.sunderson می گوید^{۱۷}:

«در پیشگیری از بیماری‌ها و معالجه آنها

نشاط یکی از عوامل مهم است اغلب داروها

به دنبال یک بهبودی مصنوعی و زودگذر

عکس‌العمل ضعیف‌کننده‌ای تولید می‌نماید

ولی نشاط تاثیر مداومی به وجود می‌آورد که

در همه جای بدن منعکس می‌گردد و نشاط

چشم‌ها را پرفروغ و اندام را ظریف و قدم‌ها

را محکم می‌سازد و در اشخاص خوش خلق

و با نشاط گردش خون سریع‌تر است هوا

بهتر وارد ریه می‌شود و سلامت در بدن

ریشه می‌دواند.

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله حسن الخلق يثبت الموده»^{۱۸}

۱۷- راه زندگی ص ۱۰۸

۱۸- تحف العقول

رسول خدا (ص) فرمود بهترین فرد از شما مسلمانان کسی است که با دگران الفت ببندد دو مورد الفت سایرین واقع بشود.

«قال الصادق عليه السلام البر و حسن الخلق يعمران الديار و يزيدان في الاعمار»^{۱۹}

امام صادق (ع) فرمود خوشرفتاری و نیکویی موجب آبادانی ممالک و اجتماعات می شود و به ایجاد سلامتی در افراد بر عمر آنان می افزاید.

«قال النبي صلى الله عليه و آله ثلاث يضيفن و والمرء لاخيه المسلم يلقاء بالبشر اذا القيمه، و

يوسع له في المجلس، اذا جلس اليه و يدعوه با حب الاسماء اليه»^{۲۱}

پیغمبر اکرم (ص) فرمود سه چیز بر محبت و دوستی مرد نسبت به برادر مسلمانش میافزاید:

۱ - در موقع ملاقات با گشاده رویی با او روبه رو بشود.

۲ - هرگاه خواست نزد وی بنشیند با او جای دهد.

۳ - وی را با نام نیکو صدا بزند.

۴ -

دکتر نیکلا حداد مصری می گوید:

« یکی از آداب مجالست و معاشرت نرم خوئی

و خوش خلقی است به طوری که هم نشینت

را به اخلاق پاکیزه برسانی و از اعمال نکوهیده

۱۹- تحف العقول

۲۱- کافی ج ۲

اش بازبرداری به اسلوبی که دلگیر نشود و به

طریقی که رنجیده‌خاطر نگردد.^{۲۰}

نرم‌خویی و گشاده رویی رمز موفقیت و کامیابی در تمام جریانات است، هدف هر اندازه بزرگ باشد هنگامی انسان به آن می‌رسد که خوشرویی را پیشه خود قرار دهد، انسان با نیروی اخلاق و گشاده‌رویی افراد را به خود جذب می‌کند به طوری که در اجرای هدف وی را کمک می‌کنند و انسان هر اندازه در جامعه بیشتر طرفدار داشته باشد به همان اندازه بر پیشرفت وی افزوده می‌گردد.

ساموئیل اسمایلز **Samoiel Smyles** می‌گوید:

«مثلی است مشهور که پیشرفت و کامیابی در

زندگی هر قدر مربوط به قوای ذاتی و استعداد

فطری شخص است همان‌قدر هم مربوط به

خلق نیکو و اعتدال مزاج او می‌باشد حقیقت

امر این است که سعادت و نیک بختی اشخاص

تا اندازه مهمی مربوط به خوبی اخلاق و

مهربانی آنها نسبت به دیگران است^{۲۱}

۲۰- راه زندگانی ص ۱۰۸

۲۱- راه زندگانی ص ۱۰۸

نقش نرم‌خویی در اجرای ماموریت

عیسی بن مریم (ع) به منظور هدایت و ارشاد مردم از طرف خداوند هب مقام پیغمبری بر انگیزته شد و به دعوت افراد به سوی یکتا پرستی پروردگار پرداخت، تا در سایه تعالیم آسمانی خود بتواند جمعیت‌ها را از رزائل اخلاقی تزکیه کند و آنان را در مسیر مستقیم سعادت و نیکبختی به سوی هدف خلقت سوق دهد.

و البته در راه اجرای ماموریت غیبی خود زحمات فوق‌العاده‌ای متحمل شد، گذشته از فعالیت‌های پی‌گیری که شخص حضرت عیسی در مقام ارشاد مردم انجام می‌داد، مامورین با استقامتی را هم در این مسیر به کارگمارده بود که آنان هم از هیچ نوع فعالیت خودداری نمی‌کردند.

در آن روزگار شهر زیبای انطاکیه از مراکز تمدن و صنعت و ثروت دنیا محسوب می‌شد، از نظر فکری مردمان برجسته‌ای در آن سامان زندگی می‌کردند، ولی شئون مادی تمام جنبه‌های انسانی آنها را احاطه کرده بود و کمترین توجهی به مراتب ترقیات معنوی و تامین نیازمندی‌های روانی نداشتند، چشم باز کرده چهار دیواری ماده را دیده بودند و همچون ملت‌های ماده‌پرست امروز به تمام فضایل انسانی پشت‌پا زده و در راه تامین و تکمیل شخصیت مادی خود از هیچ نوع جنایت و عمل غیر انسانی خودداری نمی‌کردند.

عیسی بن مریم (ع) به منظور ادامه وظیفه ارشادی خود، دونفر از یارانش را مامو کرد به عنوان اجرای یک نقشه تبلیغی جهت هدایت اهالی انطاکیه به سوی خداپرستی بدان دیار مسافرت کنند.

مامورین حسب الامر حضرت رح‌الله(ع) به طرف شهر انطاکیه به راه افتادند هنگامی که به حوالی شهر رسیدند به چوپان کهنسالی برخورد کردند که چند راس گوسفندی را جلو خود انداخته و مشغول چرانیدن آنها بود. مامورین در اولین برخورد خود با پیرمرد به او سلام کردند پیرمرد جواب آنها را داد و از اینکه به دو نفر بیگانه برخورد کرد تعجب کرد پرسید شما کیستید؟ از کجا می‌آیید به چه منظور به این سرزمین مسافرت کرده‌اید؟ گفتند ما فرستادگان عیسی پیغمبریم و به منظور نجات ملت غفلت‌زده از شرک و بت‌پرستی و دعوت آنان به سوی خدای یگانه آمده ایم پیرمرد پخته و روشن ضمیر سوال کرد شما که خدای یگانه پرستید و در مقابل وی کرنش کردید چه امتیازی توانستید بر ما کسب کنید و از این عمل چه نتیجه گرفتید، رسولان گفتند ما از نظر عبادت و پرستش پروردگار به مقامی رسیدیم که آنچه از خدای یگانه که مبدا تمام هستی‌ها است مسئلت کنیم بی‌درنگ بر ایمان برآورده می‌کند حتی اگر درمان و بهبود بیماری را که تمام قدرت‌های بهداشتی و پزشکی و کلیه عوامل مادی از معالجه‌اش مایوس گردیده‌اند از معبود یکتای خود بخواهیم بلافاصله شفای عاجل بدو عنایت می‌کند.

پیرمرد چوپان که سالیان دراز بود در انتظار چنین ادعایی به سر می‌برد که شاید روزنه‌امیدی در دل ناامیدش راجع به فرزند زمین‌گیرش باز کند از شنیدن این سخنان برآشفته و اظهار داشت اگر شما واقعا راست می‌گویید من پسر بیماری دارم که عموم پزشکان از درمانش عاجز شدند شما با من به خانه بیایید و ادعای خود را عملی سازید، مامورین آمادگی خود را اعلام کرده و همراه پیرمرد چوپان به طرف خانه وی به راه افتادند، هنگامی که وارد منزل پیرمرد

شدند جوان زمین گیر با بدن استخوانی اش نقش زمین شده بود و به کلی قدرت حرکت نداشت درست اندام لاغرش مانند نی ای که باد در آن داخل و خارج گردد و صدا کند نفس می کشید امید حیاتی در آینده وی نبود و هر لحظه پدر و مادر فرسوده اش در انتظار مرگش به سر می بردند، رسولان مسیح بعد از انجام یک عمل عبادی با ارتباط مخصوصی که بین خود و خالق برقرار کردند شفای بیمار را از خداوند خواسته بلافاصله جوان از جای حرکت کرده نشست و تمام عوارض مرض از او زایل شد پیرمرد در مقابل این عمل خارق العاده دو نفر از مردان خدا سراپا مجذوب شده در این هنگام فطرت خفته درونش بیدار گردیده و به طور ناخودآگاه در قبال ساحت مقدس توحید سرفروود آورده و به یکتایی پروردگار و نبوت عیسی مسیح ایمان آورد.

این خبر در شهر انتشار یافت بیماران متعدد بدانها مراجعه می کردند و آنان هم صرفاً به وسیله دعا و نیایش شفایشان را از خداوند می خواستند و مرض شان بهبود می یافت، کم کم این جریان دستگاه های حکومتی را به خود متوجه کرد و مطلب به سمع امپراطور رسید.

شاه در حالی که از این قضیه سخت متحوش شده بود که نکند این یک دسیسه سیاسی علیه حکومتش باشد، فرستادگان مسیح را احضار کرد.

در ساعت مقرر مامورین عیسی به دربار حضور به هم رساندند شاه در اولین برخورد از آنان سوال کرد شما چه کاره اید؟ و از کدام مرز و بوم به اینجا آمده اید و هدف شما از این مسافرت

چیست؟

مبلغین مسیحی بدون در نظر گرفتن اصول معاشرت و نرم‌خویی با کمال غلظت و خشونت گفتند ما را عیسی پیغمبر فرستاده است که تو را پرستش بت‌هایی که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و جمادی بی‌جائن بیش نیستند منع کنیم و به عبادت خدای یکتای سمیع و بصیر امر نماییم، این تعبیرات از خدایانی که در نظر امپراطور مقدس‌ترین موجودات به شمار می‌رفتند خشم شاه را برانگیخت دستور داد به پاس بزرگداشت خدایان و بت‌ها این دو نفر مخالف را در بت‌خانه زندانی کنند مدتی از این جریان گذشت و عیسی بن مریم (ع) در انتظار نتیجه اعزام مبلغ به انطاکیه بود و از آنها خبری نشد در مقام تحقیق برآمد متوجه شد که آنان متاسفانه در زندان به سر می‌برند، حضرت مسیح در این موقع مبلغ سومی که کارآموده‌تر از آن دو نفر بود به طرف انطاکیه گسیل داشت و ضمناً به او گوشزد کرد که طوری برنامه تبلیغی خود را پیاده کند که علاوه بر اینکه گرفتار نشود شاید بتواند وسایل استخلاص آن دو نفر را هم فراهم کند، مامور سوم عیسی (ع) وارد انطاکیه شد و در اولین حله فرصت با وسائلی به دربار شاه راه پیدا کرد و توانست از امپراطور وقت ملاقات بگیرد.

آن روزی که برای ملاقات شاه به دربار رفت با کمال گرمی و خوشرویی با امپراطور برخورد کرد و اظهار داشت من مردی عابدم که در میان بیابان در گوشه انزوا به پرستش خدایان شاه اشتغال داشتم و هم اکنون خواسته‌ام از شما این است که این افتخار را به من عنایت کنید که در بت‌خانه سلطنتی به عبادت بت‌ها و خدایانم شما مشغول شوم شاه از این اظهار بسیار خشوقت شد به درباریان دستور داد وی را به بتخانه خصوصی شاه بردند و حقوق گزافی هم از دربار برای وی مقرر شد، مبلغ زبردست وارد بتخانه شاه گردید و با آن دو نفر همکار خود

ملاقات کرد، جریان پیش آمد آنها را استفسار کرد، به آنها نوید داد به زودی وسائل نجات‌شان را فراهم خواهد کرد.

مدت یک سال در بت‌خانه شاه به سر بدر و هرچند گاه یک مرتبه شاه او را می‌طلبید مشکلات سیاسی و حکومتی را با او در میان می‌گذاشت و می‌گفت چون در نزد خدایان مقربی حل مشکلات مرا از آنها بخواه. کار به جایی رسید که کم‌کم این مرد از مقرب‌ترین افراد به درگاه امپراتور محسوب می‌شد و از هر جهت مورد اطمینان واقع شد، تا اینکه در یکی از روزها که با شاه خلوت کرده بود، گفت من در بتخانه با دونفر برخورد کردم که آنها به صورت زندانی در آنجا مغلول بودند.

جریان آنها چیست؟ امپراتور گفت اینها دو نفر از دشمنان سرسخت خدایان من بودند و به عنوان مبارزه با این موجودات مقدس در مملکت قیام کرده بودند من آنها را به جرم مخالفت با بت‌پرستی محبوس کردم، این مرد سوال کرد آیا ایشان جهت اثبات ادعای خود دلیلی هم اظهار داشتند؟ شاه گفت به طوری که در شهر شهرت داشت آنها می‌توانند به طور خارق‌العاده امراضی را که قابل‌معالجه نیستند به درمان برسانند، مبلغ مسیحی تبسمی کرد و گفت قربان این موضوع از من هم که هم‌کیش شمایم ساخته است، بد نیست آنها را احضار فرمایید و عین کرامتی را که آنها انجام می‌دهند من هم در حضور شما به جای آورم تا اگر شبهه‌ای در خصوص حقانیت آنها در مغز بعضی باشد برطرف گردد. شاه با کمال خرسندی اظهار داشت بسیار پیشنهاد خوبی است و در یک روز معین شاه زندانیان خداپرست را احضار کرده و از عموم رجال برجسته کشور و وزراء و امراء دعوت به عمل آورد، همگی حضور به هم رسانند.

مبلغ مسیحی که خود را بت پرست معرفی کرده بود رو کرد به آن دو نفر و گفت ادعای شما چیست! گفتند ما مدعی هستیم تمام موجودات دنیا را خدایی بصیر و حکیم آفریده است که شریک و نظیری ندارد وهم او است که صورت زیبا را در کانون رحم به هر نقشی که بخواهد تصویر می کند و به هر نحوی که اراده کند درختان و گل ها را می رویاند و از آسمان باران می فرستد، آن مرد گفت بسیار خوب آیا این خدایی که شما ادعا کردید قدرت دارد کور مادرزادی را از بدو ولادتش فاقد نیروی بینایی بوده و بصیر و بینا سازد. گفتند آری رو کرد به پادشاه گفت قربان دستور فرمایید کوری چینی را بیاورند کور مادرزاد را حاضر کردند آن دو نفر به پادشاه گفت امر بفرمایید کور دیگری بیاورند نابینای دومی را وی شفا داد و این عمل موجب مزید ارادت شاه به او گردید، به همین طرز تا چند جریان را با آنها مسابقه گذاشت و هر چه آنها انجام دادند عین همان کرامت را آن مرد به جا آورد تا اینکه آخر الامر گفت اگر شما یک عمل دیگر انجام دهید من به خدای شما ایمان می آورم چون این کار دیگر از عهده من ساخته نیست و آن این است که امپراطور پسری داشت در عنفوان جوانی که در چندی قبل از دنیا رفته است اگر شما بتوانید او را زنده بگردانید به وسیله دعا و نیایش خئود من به خدا شما ایمان خواهم آورد، پادشاه گفت اگر اینها واقعا بتوانند این کار را بکنند من هم از کیش خود دست برداشته آئین آنان را پیروی خواهم کرد. آن دو نفر این مطلب را قبول کردند به دعا و راز و نیاز مشغول شدند دعای آنان در دربار الهی مستجاب گردیده رو کردند به شاه گفتند بفرست سر قبر فرزندان که او زنده شده است او از قبر خارج گردیده مردم دسته جمعی سر قبر فرزند امپراطور تهاجم کردند مشاهده نمودند شاهزاده در حالیکه خاک از سر و صورت

خود پاک می‌کند از قبر خارج شده است، و این جریان باعث گردید که شاه با عموم ملت و ساکنین انطاکیه از بت‌پرستی دست کشیده و به خدای عیسی ایمان آوردند.

خداوند هم در قرآن مجید به این جریان اشاره می‌فرماید:

«و اضرب لهم مثلا اصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذارسلنا اليهم اثنين فكذبوهما فعززنا

بثالث فقالوا انالكم مرسلون» (مثال بزن ای پیغمبر برای امتت داستان اهل آن قریه را در آن

هنگامی که پیک‌های ما بر آنها وارد شدند، ابتدا دو فرستاده را به سوی آنها اعزام داشتیم پس

آنها را تکذیب کردند فرستاده کارآمدتری را به عنوان نفر سوم فرستادیم و موجب عزت آن دو

نفر فرستاده اول شد و پس از نتیجه‌گیری از اجرای ماموریت خود اظهار داشتند که ما همگی

فرستاده عیسی به سوی شما بودیم)

بزرگترین عاملی که موجب ارشاد و راهنمایی یک ملت بزرگ گردید و در اجرای ماموریت

این سه مبلغ نقش اول را ایفا می‌کرد حسن برخورد و خوشرویی و نرم‌خویی مبلغ سوم بود و

تنها عاملی که آن دو نفر مبلغ اول را از کار انداخت و گوشه‌نشین سلول زندان کرد درشتی و

غضب و خشونت آنها در گفتار با امپراطور بود و این خود بزرگترین درسی است که قرآن در

مقام تعلیم خوش خلقی و نرمی به آن اشاره می‌کند و به پیغمبر اسلام (ص) امر می‌فرماید که

پیروانش را در خصوص اخلاق این گونه پرورش دهد.

و روی این حساب پیشوایان دینی دستور داده‌اند که افراد با ایمان با بیگانگان به نرمی و مدارا

رفتار کنند.

«قال الصادق عليه السلام- قولو للناس حسنا- كلهم مومنههم و مخالفهم اما المومنون فيبسط لهم وجه و بشره و اما المخالفون فيكلمهم بالمدارات لاجتذابهم الى الايمان فان ياس من ذلك يكف شروز هم عن نفعه و اخوانه المومنين».

(امام صادق عليه السلام فرمود وظیفه افراد با ایمان این است که با جمیع افراد اعم از مومن و مخالف با گفتار و رفتار خوش برخورد کنند اما مومنین در مقابل با وی با صورت گشاده و خوشرویی رفتار خواهند کرد و اما مخالفین هم این خوش خلقی موجب کشش آنها به ایمان می شود و یا لااقل از شر آنها محفوظ خواهد بود.)

رمز پیشرفت سریع اسلام

اینجاست که ما به رمز پیشرفت اسلام پی می بریم پیشرفت سریع اسلام که به قول دکتر لوراواکسیاواگلیری Dr.Lora-Vacheiavagilry مانند چشمه کوچکی از قله حرا در سرزمین عربستان جاری شد و در مدت کوتاه نیم قرن همچون دریای ژرف عظیم نصف کره زمین را فرا گرفت» برای تمامی افراد بشر تعجب آور است؛ این تعالی فوق العاده مرهون اخلاق خوش و رفتار نیکوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و خداوند هم در قرآن مجید به این رمز موفقیت اشاره فرموده است می فرماید: «انک لعلی خلق عظیم» - «تو ای پیغمبر دارای اخلاق بزرگی هستی) انس بن مالک می گوید روزی در خدمت پیغمبر اکرم(ص) در بازار می رفتیم مرد عرب بیابانی جلو آمده با کمال جسارت گریبان رسول خدا (ص) را گرفت به طوری که ردای آن حضرت گردن مبارکش را آزد، فریاد زد یا محمد، «هب لی من مال الله

الذی عندک» «ای محمد به من بده از دارایی خدا که در نزد تو انداخته شده است» حضرت با کمال خونسردی و گشاده‌رویی تبسمی فرمود عرب را مورد نوازش قرار داد امر فرمود به او عطایی کردند این سبک اخلاق بود که عرب خشن و سنگدل را در مقابل تعلیم عالیه اسلام خاضع نمود.

امیرالمومنین علیه السلام نقل می‌کند روزی در خدمت پیغمبر اکرم (ص) از راهی می‌رفتیم مردی یهودی که مدتی بود رسول خدا(ص) بدو بدهکار بود از جلو پیغمبر درآمده و بستانکاری خود را مطالبه نمود رسول خدا اظهار داشت هم‌اکنون ادای دین تو برای من مقدور نیست یهودی گفت از شما جدا نمی‌شوم تا طلب مرا بپردازید پیغمبر فرمود من هم اینجا با تو می‌نشینم رسول خدا(ص) مدت یک شبانه روز همان جا نشست این جریان کم‌کم نظم شهر را به هم زد که یک فرد یهودی برای یک طلب ناچیز خود رهبر اسلام را وسط راه بازداشت کرده است اصحاب جمع شدند یهودی را تهدید کردند پیغمبر(ص) به آنها اعتراض کرد که این چه کار است می‌کنید عرض کردند یا رسول الله آخر یک یهودی ذمه‌دار شما را بازداشت کند؟

حضرت فرمود خداوند مرا مبعوث نکرده به کسانی که معاهده مذهبی با من دارند ستم روا دارم، صبحگاه روز بعد یهودی مسلمان شد و شهادتین جاری کرد و عرض کرد به خدا قسم این کاری که با شما کردم نظرم جسارت نبود بلکه می‌خواستم ببینم اوصاف شما مطابقه می‌کند با آنچه در تورات خوانده‌ام یا نه؟

زیبایی

زیبایی از بزرگترین امتیازات افراد محسوب می‌شود، جمال و زیبایی مایه برتری در محیط اجتماعی است و مردم زیبا صورت محبوبیت فوق‌العاده‌ای در جامعه کسب می‌کنند و مورد علاقه افراد قرار می‌گیرند اصولاً میل به زیبایی و جمال از غرایز متکونه در وجود انسان است و لذا افراد همواره سعی دارند بر زیبایی و جمال خود بیفزایند زیباییان همواره قهرمان داستان‌های نویسندگان و مورد ستایش شعرا قرار می‌گیرند و گویندگان و نویسندگان و شاعران شاهکارهای هنری خود را ستایش جمال زیبا به کار می‌برند.

گر تو روزی بدر آیی ز پس پرده راز

آفتاب از رخ زیبای تو پنهان گردد

پرتو روی تو چون بر رخ عالم تابد

همه عالم ز فروغ تو زرافشان گردد

و جالب‌ترین استعارات را در مورد زیبایی استعمال می‌کنند:

پیرهن دارد به تن یا نقره اندر پرنیان

مه بزیر ابر دارد یا که رخ اندر نقاب

لب بود یا لعل یا بیجاده یا قوت روان

چشم باشد یا پیاله یا که دو حم شراب

هندوی چشم است یا جادوگری از خاک هند

حلقه جعد است یا دامی برای شیخ و شاب

همچنانکه هر چیزی در عامل کمالی دارد زیبایی و جمال هم چنین است، کاملترین جمال‌ها آن جمالی است که موجب محبوبیت صاحب خود گردد، هنگامی جمال به حد کمال می‌رسد که انسان هم زیبایی روح و هم جمال جسم داشته باشد اگر از نظر جسمانی انسان زیبا بود اما از نظر روح زشت و قبیح آن زیبایی صورت در ایجاد محبوبیت اثر نخواهد داشت.

صد نکته غیر حسن بیاید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

لذا همچنانکه یک جوان در مقام تحصیل زیبایی و جمال ظاهر است باید برای جمال و زیبایی روح هم نیز سعی و کوشش نمود، متأسفانه یک جوان در هر روز مقدار زیادی از وقت خود را صرف آرایش موی سر و پوشیدن لباس می‌کند و به این کیفیت می‌خواهد خود را جالبتر و جذابتر معرفی کند ولی غافل از اینکه تنها زیبایی صورت و موهای مجعد آرایش و لباس مدرن نمی‌تواند آنها را جالب قرار بدهد و محبوب اجتماع واقع سازد بلکه این مطلب فقط با زیبایی و جمال روح حاصل می‌گردد و آن بهترین جمالی است که شایسته مقام بشر است و به انسان کمال حقیقی و عزت واقعی می‌بخشد.

جمال روح عبارت است از علم و اخلاق و زیبایی و صفات حمیده و سجایای اخلاقی انسانی.

«قال علی علیه السلام میزه الرجل عقله و جماله مروته»^{۲۲}

۲۲- غررالحکم ص ۷۵۹ و ص ۵۴

(علی علیه السلام فرمود امتیاز مرد به عقل او و جمال و زیبایش به مردانگی و فضائل اخلاقی است)

«عنه علیه السلام العلم جمال لا یخفی و نسب لا یجفی»^{۲۳}

(زیور دانش برای انسان جمالی است که پوشاننده نمی شود و نسبی است که مورد جفا قرار نمی گیرد)

«قال ابو محمد العسگری علیه السلام حسن الصورة جمال ظاهر و حسن العقل جمال باطن»^{۲۴}

(امام عسگری علیه السلام فرموده است زیبایی صورت جمال ظاهری انسان است و زیبایی فکری و عقل جمال باطنی او است) در روایات اسلامی و در ادعیه وارده مکرر کلمه جمال درباره ذات مقدس حق به کار رفته و اولیاء گرامی اسلام خدا را با صفت جمال یاد کرده اند.

«عن ابی عبدالله علیه السلام ان الله جمیل و یحب الجمال و یحب ان یری اثر النعمه علی عبده»^{۲۵}

(امام صادق علیه السلام فرمود خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دراد و همچنین دوست دارد که اثر نعمت های خود را در مردم مشاهده فرماید).

۲۳- غررالحکم ص ۷۵۹ و ص ۵۴

۲۴- بحارج ص ۳۲

۲۵- کافی ج ۶ ص ۴۳۸

بدون تردید جمال در مورد خداوند بزرگ به معنی زیبایی طبیعی یا تجمل مصنوعی نیست بلکه مراد از جمال الهی صفات جمالیه و کمال معنوی است که در ذات لایزال الهی به نحو اتم و اکمل موجود است، او خیر مطلق، جمال مطلق، کمال مطلق، است و در ذات منزله از عیب و نقصش چیزی جز کمال و جمال نیست.

«اللهم انی اسئلك من جمالك با جمله و کل جمالك جمیل، اللهم انی اسئلك بجمالك کله»:

(علم، قدرت، رحمت، حلم، جود، وفای به عهد، عیب پوشی، قبول عذر، عفو از گناه و عدل صفاتی است که حق تعالی برای خود برگزیده است این صفات جمیل پایه اساسی جمال معنوی است خداوند دوست دارد که بندگانش نیز به این صفات پسندیده متصف گردند، و به زیبایی های معنوی مزین شوند.

زیبایی از لحاظ متافیزیک

شناخت زیبایی از لحاظ متافیزیک مشکل ترین نظریاتی است که در این باب وجود دارد، متافیزیک یا فلسفه ماوراء طبیعت عبارت است از پی بردن به وجود مطلق و وجود فی نفسه است، هدف این رشته دانش این است که از ظواهر اشیاء که به وسیله حواس یا وجدان شناخته می شوند تجاوز کرده و حقیقت را دریابد، متافیزیک پدیده ها را که نسبت به یکدیگر و نسبت به فکر شخص فرق و اختلاف پیدا می کنند کنار گذارده، جستجوی مطلق

تغییرناپذیر و بلاشرط را منظور خود قرار می‌دهد، اشیاء وقتی زیبا هستند که نصیب و پرتوی از آن دریافته باشند خوب مطلق و خیر اکمل همان زیبایی و جمال محض است.^{۲۶}

کسی که سیمای جان خود را به زیور علم و اخلاق بیاراید، کسی که ضمیر خویش را به صفات جمالیه و سجایای انسانیه مزین نماید او دارای جمال معنوی و زیبایی روحانی است و با این عمل توانسته است به خدا نزدیک شود خویشتن را محبوب خلق نماید، برای آنکه خوانندگان عزیز به ارزش جمال معنوی و فضائل روحانی بیشتر پی ببرند و این حقیقت را بهتر درک نمایند و خود را به زیور سجایای اخلاقی بیاریند مثل ساده‌ای می‌آورم که برای همه قابل درک باشد:

گل‌های گوناگون با رنگ‌هاتی مختلف و جمال طبیعی خود محبوب زیباپسندان و مورد علاقه مردمند گل فروشان آنها را از شاخه‌ها جدا می‌کنند و از اقسام مختلف‌شان دسته گل می‌سازند و نوارهای رنگارنگ به آن می‌پیچند و با این کار بر زیبایی و جلوه گل می‌افزایند و سپس دسته گل نوار بسته را در گلدان زیبایی قرار می‌دهند و دوست‌داران جمال و زیبایی آن را به قیمت قابل ملاحظه‌ای می‌خرند و در سالن پذیرایی یا روی میز غذاخوری می‌گذارند تا از جمال طبیعی گل و تجمل مصنوعی‌اش محفوظ و بهره‌مند گردند، گلی که بوی مطبوع یا نامطبوعی ندارد و تنها زیبا و جمیل است به سبب جمال دلپذیرش مورد علاقه مردم است جمال‌دوستان که شیفته زیبایی هستند آن را خریداری می‌کنند و از تماشای جمال با طراوتش لذت می‌برند

۲۶- شناخت زیبایی ص ۴

گل زیبایی که علاوه بر جمال طبیعی بوی مطبوع و عطر دلخواهی دارد محبوبیت بیشتری دارا خواهد بود و مردم رغبت و علاقه زیادتری نسبت به آن نشان می‌دهند زیرا از یک طرف روی زیبایش چشم را محظوظ می‌کند و از طرف دیگر بوی مطبوعش شامه را بهره‌مند می‌سازد هیچ کس راضی نمی‌شود آن گل بد بو را هر قدر هم که زیبا باشد در سالن پذیرایی یا روی میز غذای خود قرار دهد مردم از چنین گلی می‌گریزند و از جمال و زیبایی آن چشم می‌پوشند و به قیمت تماشای آن سلامت و آسایش خود را به خطر نمی‌اندازند جوانان در بوستان بشریت به منزله گل‌های نوشکفته و زیبایی هستند که به علت طراوت و جمال طبیعی از نظر مردم جمال شناس عزیز و محبوب‌اند.

تزیین و خودآرایی موهای منظم و معطر، لباس‌های آراسته و خلاصه تجمل ظاهری به منزله نوارهای خوشرنگ و زیبایی است که بر جلوه جمال جوانان می‌افزاید و آنان را بیشتر دلخواه و محبوب می‌کند.

صفات خوب و بد و خلقیات پسندیده و ناپسند برای جوانان به منزله بوهای مطبوع و نامطبوع گل‌های مختلف است.

شخصی که دارای سجایای اخلاقی و صفات انسانی است، جوانی که پاکدل و با ایمان راستگو و درستکار خدمتگزار و فداکار و امین و خیرخواه و خلاصه دارای ملکات پسندیده است در جامعه محبوبیت بسیار دارد و او واجد زیبایی ظاهری و جمال معنوی است و همواره مورد علاقه و احترام خواهد بود چنین جوانی مانند شاخه گل معطری است که علاوه بر طراوت و جمال طبیعی دارای بوی مطبوع و شامه نواز است این گل محبوب دست به دست می‌گردد و

مردم از دیدن روی زیبا و بوی مطبوع آن لذت می‌برند و همواره در نگاهداریش می‌کوشند و به آن ابراز علاقه می‌کنند بعضی از جوانان که فاقد صفات پسندیده و سجایای انسانی هستند ولی به صفات ناپسند و پلیدهای اخلاقی هم آلوده نشده‌اند اینان اگر خدمتی نمی‌کنند خیانتی هم نمی‌نمایند اگر خیرشان به مردم نمی‌رسد شری هم ندارد اگر نمی‌توانند دو رنجیده خاطر را آشتی دهند تقنین و فساد هم نمی‌کنند اگر از بینوایان دستگیری نمی‌نمایند به آنان آزار هم نمی‌رسانند، اگر یار مظلومان نیستند به ستمگران هم کمک نمی‌کنند، اگر بازوی افتادگان را نمی‌گیرند آنان را هم لگد کوب نمی‌نمایند، خلاصه اگر از فضائل انسانی محروم اند به رزائل اخلاقی هم آلوده نشده‌اند، این گروه از افراد نیز تا اندازه‌ای محبوب اجتماع اند زیرا به مردم آسیبی نمی‌رسانند و جامعه از شر آنان در امان است اینان مانند گل‌های زیبا و با طراوتی هستند که اگر عطر مطبوعی ندارند بوی بد و آزاردهنده‌ای هم ندارند که باعث ناراحتی و ایذاء مردم گردند، کسی که آلوده به صفات رذیله و فساد اخلاق است و مردم از رفتار و گفتار ناپسندش همواره در عذابند هر قدر زیبا و جمیل باشد و به هر اندازه موی و روی خود را بیاراید و جامه زیبا بپوشد باز هم مورد بدبینی و انزجار است و مردم از دیدن وی متنفرند، جمال و تجمل و خودآرایی قادر نیست نقائص معنوی او را جبران نماید و حسن ظاهر هرگز نمی‌تواند قبح باطن وی را بپوشاند و از وی محبوبیتی نزد مردم ایجاد نماید، او مانند گل زیبایی است که مردم از بوی بد و زنده‌اش دچار انقلاب و ناراحتی می‌شوند، گل بدبو و آزاردهنده هر قدر هم زیبا باشد محبوب نخواهد شد و کسی حاضر نیست آن را در منزل خود نگاهداری کند و در کنارش بنشیند اگر جوان زیبا و خوش لباس مرتکب عمل جنایی و غیرانسانی شود و کودک

بی گناهی را در کمال قساوت قلب و بی‌روحویی به قتل برساند سیل خشم و تنفر جامعه بوی متوجه می‌شود مردم وقتی او را می‌بینند یا عکسش را در روزنامه مشاهده می‌کنند نه تنها از دیدنم روی زیبا و اندام موزون و لباس زیبای وی مسرور نمی‌شوند بلکه برعکس به شدت ابراز انزجار می‌کنند و اگر دستشان برسد آزارش می‌نمایند، زیرا قبح جنایتکاری و فساد اخلاق به قدری شدید است که با وجود آن زیبایی طبیعی و حسن ظاهری قدر و قیمتی نخواهد داشت.

اردشیر بابکان سرسلسله سلاطین ساسانی محسوب می‌شد و از نظر کمالات اخلاقی هم مرد فوق‌العاده‌ای به شمار می‌رفت، یک روز فرزند خود را مشاهده کرد که جامه قیمتی پوشیده و با قیافه زیبایی به محضر پدرش شرفیاب شد و به این وسیله می‌خواست توجه پادشاه را به خود جلب کند، اردشیر با کمال بی‌اعتنایی نظری به قامت آراسته پسر انداخت و اظهار داشت شاهزادگان باید لباسی بپوشند که در میان مردم کم‌نظیر باشند و این لباس تو را افراد زیادی می‌پوشند و شاید دیگران از این بهتر هم برای خود لباس تهیه کرده باشند.

پسر پرسید پدر آن لباسی که شما می‌فرمایید از چه جنسی است و از کجا باید تهیه کرد؟ اردشیر فرمود آن لباسی است که تارش از نیکی و پردش از خوشخویی می‌باشد.

از گل فروش لاله رخی لاله می‌خرید

می‌گفت بی‌تبسم گل‌خانه بی‌صفاست

گفتم صفای خانه کفایت نمی‌کند

باید صفای روح بیابی که کیمیاست

خوبست ای کسی که بگلزار زندگی

روی تو همچو لاله صفابخش و دلرباست

روح تو نیز چون رخ گل با صفا بود

تا بنگری که خانه تو خانه خداست

از مجموع بیانات این نتیجه به دست آمد که با یک عامل می توان هم زیبایی ظاهر و هم جمال باطن و روح را تحصیل کرد و آن نرم خوئی و گشاده رویی است، خوشرویی از نظر صورت و ظاهر انسان را زیبا جلوه می دهد.

از حسن خلق دیو شود در نظر پری

برقع بود گشاده جبین روی زشت را

و هم مظهر اخلاق و جمال روحانی شخص گشاده رویی و نرمی است، اصولاً عنوان خوش اخلاق از نظر مردم به کسی اطلاق می شود که با اشخاص به نرمی سخن بگوید و با خوشرویی و خوش صورتی ملاقات کند اگر یک فرد سخاوتمند و کریم با ابروان در هم و صورت پرچین و چروک با افراد روبه رو شود علاوه بر اینکه او را به خاطر فضیلت و جودش خوش خلق نمی نامند به جهت تندخوئیش عنوان بداخلاق بر او اطلاق می کنند.

«قيل لا يعبده الله عليه السلام ما حد حسن الخلق؟ قال تلين جانبك و تطيب كلامك و تلقى

اخاك بيشر حسن».

۱- از امام صادق علیه السلام پرسیدند آیا ماهیت اخلاق خوش چیست؟ حضرت فرمود

خوش خلقی در این است که با هم نوعان خود با نرمی و گشاده رویی ملاقات کنی؟»

چون گل شکفته باش در این انجمن که صبح

تسخیر کرد روی زمین را به نوشخند

افراد بد اخلاق و تندخو دارای هر صفت مقدس و خصلت پسندیده‌ای هم که باشند ارزش

اجتماعی نخواهند داشت سنجیه و فضیلت آن نمی‌توانند آنها را در جامعه محبوب قرار دهد.

تندخویان را نباشد جز کدورت حاصلی

نیست در کف غیر خاک از تندى خود باد را

بخش سوم

بدینی نوعی از فرافکنی

«یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم»

«ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید از بسیاری گمان‌ها پرهیزید، زیرا بعضی از گمان‌ها گناه

محسوب می‌شود.»

کامیابی در نشاط

انسان در زندگی همواره با نشاط پیشروی می‌کند و بزرگ‌ترین عاملی که موجب موفقیت انسان در شئون مختلف زندگی می‌گردد نشاط و سرور است، انسان در هر کاری که با نشاط وارد شد هر اندازه مشکل باشد از پیش می‌برد و در مقابل سختی‌ها و ناهمواری‌ها به وسیله نشاط می‌شود استقامت کرد، از آن طرف تنها چیزی که در زندگی انسان را از پا در می‌آورد غم و اندوه می‌باشد اندوه و غصه بزرگ عاملی هستند که اعصاب را فرسوده و قوای فکری بشر را از کار می‌اندازد، پس در زندگی بایستی به دنبال عواملی برویم که برای ما نشاط ایجاد کنند و از اندوه و غصه ما جلوگیری نمایند، بزرگ عاملی که برای ما نشاط ایجاد می‌کند حسن ظن و خوشبینی است، زیرا وقتی انسانی به افراد خوشبین بود هر چه از دوستان خود ببیند حمل بر دوستی می‌کند و با اینکه مورد علاقه و دوستی واقع شده مرور می‌گردد و به عکس بدبینی بزرگ نیرویی است که برای ما غم و اندوه به بار می‌آورد.

روی این حساب وجود مقدس مولا علی علیه‌السلام می‌فرماید: **حسن الظن يخفف الهم**^{۲۷} - خوشبینی غصه‌های درونی را تخفیف می‌دهد» ژ - موسسیان **J-Mossion** که از علمای اخلاق اروپا است می‌گوید:

«خوشبینی عبارت است از شادی با به نظر

آوردن آینده و بدبینی عبارت است از غم با به

نظر آوردن امری در آینده»^{۲۸}

۲۷- غرر الحکم ص ۳۷۷

بزرگان گفته‌اند «الكأس يترشح مافيه»- از کوزه همان برون تراود که در اوست- اگر شما به

کسی گمان بدی بردید مواظب باشید که همان بدی در خود شما موجود است.

اگر وزنه سنگینی به روی استخوان پا بیفتد و اثر آنطوری باشد که چندین ماه احساس درد

کنیم ممکن است نوع وزنه و هنگام حادثه فراموش بشود اما درد که اثر آن وزنه می‌باشد در

استخوان پا مدت‌ها باقی بماند تاثرات در بدن آدمی شباهتی به ثبات تالم و تاثر روحانی دارد،

دل‌های گرفته و غمگین را موجباتی گرفته و مغموم می‌سازد در بیشترین مواقع عوامل آن

گرفتگی‌ها معلوم است ولی در آن هنگامی که بدبینی مرموزی زندگی معنوی ما را تلخ و تباه

می‌سازد آن عوامل در پناه تاریکی به سر می‌برند.

مسبب ایجاد دسته‌ای از عوامل بدبینی خود ما هستیم، اشخاصی هستند که پس از جستجو در

اعماق ذهن خود اگر دقیق و نکته سنج باشند دریابند که همان ناراحتی‌ها وجدان است که

ایشان را به بدبینی گرفتار کرده است.

قال علی علیه السلام- الشرير لا یظن باحد خیرالانه لا یراه الا بطبع نفسه.^{۲۹}

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: بد کردار گمان خوب به کسی نمی‌برد زیرا مردم را از

دیدگاه کردار خود می‌بیند.

مان Mon در اصول روان‌شناسی خود می‌گوید:

۲۸- کتاب تحقیق در صفات انسان ص ۷۹

۲۹- غرر الحکم ص ۸۰

«منظور از فرافکنی آن است که افکار و احساسات و انگیزه‌های خود را از خود بیرون کنیم و بدگیری نسبت دهیم این نوع واکنش نیز جبرانی و دفاعی است به منظور جلوگیری از اضطراب صورت می‌گیرد، فرافکنی نوعی قیاس به نفس است که به صورت ناهوشیار انجام می‌گیرد وقتی حس نسبت دادن امیال و انگیزه‌ها به دیگران زیاد قوی شود گوییم شخص از راه سلامت برگشته و دچار بیماری روانی شده است، فرافکنی گاه نتیجه حس گنه‌کاری است، وقتی عملی را مرتکب شدیم که این حس را در ما برانگیخته است برای دفاع در مقابل این حس آن عمل را به دیگران نسبت می‌دهیم»

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد یکی از اهالی به حضور آن حضرت شرفیاب شد و عرض کرد یا رسول الله مردم این شهر مردمانی بسیار نیک و پاک سرشت هستند و چه مناسب بود که شما به اینجا تشریف آوردید.

پیغمبر(ص) فرمود راست می گویی، پس از اندکی دیگری شرفیاب شد و اظهار داشت اهالی این شهر افرادی پست و فرومایه اند حیف از وجود مقدس پیغمبر که به میان چنین مردمی قدم گذارده است، پیغمبر به او نیز فرمود راست می گویی. یکی از صحابه که در آنجا حاضر بود از اینکه پیغمبر قول موافق و مخالف را تصدیق فرمود تعجب کرد. سبب را پرسید رسول خدا(ص) پاسخ داد هر کدام از این دونفر مطابق روحیات و اخلاق خودشان درباره این مردم قضاوت کردند و هر صفتی را که خود دارا بودند به این مردم نسبت دادند.

قال الصادق عليه السلام حسن الظن اصله من حسن ايمان المرء و سلامه صدره^{۳۰}

امام هشتم علیه السلام فرمود: ریشه خوشبینی در حسن ایمان و پاکدلی است.

قال علی علیه السلام، - ظن الانسان میزان عقله و فعله اصدق شاهد علی اصله^{۳۱}

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود خوشبینی میزان شعور انسان است و کردار هرکس از ریشه او حیات می کند.

قال امیرالمومنین علی علیه السلام- ضع امر اخیک علی احسنه حتی تاتیک ما یغلبک منه و

لا تظنن بکلمه خرجت من اخیک سوأ و انت تجدلها فی الخیر محملاً^{۳۲}

۳۰- سفینه البحار-کلمه ظن

۳۱- غررالحکم ص ۴۷۴

۳۲- جامع السعادات

امیرالمومنین علیه السلام فرمود تا موقعی که بدی کسی بر تو واضح نشده کارهای او را حمل بر خوبی بنما و اگر کلامی از وی شنیدی تا مادامی که محمل صحیحی دارد گمان بد به سخنش مبر.

در مراحل خفیف بدبینی آدم نمی داند چه عیبی دارد زیرا انحراف افکار به پایه ای نرسیده است که برتری دیگران را دریابد یعنی نمی تواند در وجود خود عیب و علتی پیدا کند تصور می کند هر چه می گوید راست است و اگر دوستان و آشنایان به او نمی رسند بی عاطفه و نامهربانند بعضی از روان شناسان عقیده دارند فطرت و خلق انسان است که او را خوشبین و بدبین جلوه می دهد بعضی دیگر محیط تربیت را مسبب پیدایش بدبینی می دانند، دسته ای می گویند افراد قوی خوشبین و افرادضعیف بدبین می شوند، دسته ای هم حالت بدبینی را معلول طرز کار دستگاه اعصاب می دانند.

خلاصه این بیماری بزرگ بیماری روانی است که موجب افتراق می شود زیرا وقتی شخصی به دیگران بدبین بود از آنها کناره می گیرد و هنگامی که افراد متوجه این کسالت او شدند خواه ناخواه او را ملامت و سرزنش می کنند و اصلا بدبینی انسان با دیگران موجب بدبینی دیگران نسبت به او می شود.

به همان میزانی که بدبینی موجد عدوات و دشمنی دیگران نسبت به انسان است خوشبینی محبت افراد را به شخص معطوف می دارد.

قال علی علیه السلام من حسن ظنه بالناس حاز منهم المحبه

امیر المومنین علیه السلام فرمود هر کس نسبت به مردم خوشبین باشد محبت آنها را حائز گردیده است.

آسایش خاطر

بشر در صفحه پرغوغای زندگی بیش از هر چیز به آسایش خاطر نیازمند است، در میدان نبرد زندگی کسی که بدون این سلاح مشغول پیکار شود مبارزه اش منتهی به شکست می شود و بایستی در نظر داشت که آسایش خاطر با پول و مقام و زور و قدرت تحصیل نمی شود.

به قول اپیکتوس **Apiecktooth** فیلسوف نامی یونان که می گوید:

«باید به مردم آموخت که سعادت و نیکبختی را در آنجایی که آنها کورکورانه جستجو می کنند نمی توان به دست آورد سعادت حقیقی در قدرت و قوت نیست زیرا (می میرد) و (اقلیوس) با وجود توانایی فوق العاده خوشبخت نبودند سعادت در ثروت و تمول بسیار نیست زیرا «کروسوس» با همه گنجها و خزاین بیشمار خویش سعادت مند نبود، در اقتدارات دولتی و اختیارات سیاسی نیست زیرا «کنسول های روم» با همه اقتدارات وسیع خود

خوشبخت نبودند. در مجموع تمام این مزایا و عطایا هم نیست زیرا «نرو» و «ساردنپال» و «آگامتن» با آنکه تمام آنها را در حیطه تصرف خود داشتند معذک همیشه آه می کشیدند و می گریستند و بازیچه دست حوادث و اتفاقات بودند سعادت حقیقی را هر کس باید در نفس و ضمیر خویش جستجو کند».

افزایش و تکمیل تجهیزات زندگی و خلاصه زندگی ماشینیسیم امروز نه تنها نتوانسته آسایش فکر برای ما به وجود آورد بلکه بیشتر ما را دچار اضطراب گردانیده است همانطور که آسایش جسمانی از انواع بیماریها مختل می گردد آسایش فکری نیز در اثر عوامل گوناگون و عادات و صفات مذمومی اختلال پیدا می کند یکی از عواملی که به آسایش فکری کمک می کند حس خوشبینی و اعتماد به مردم است، برای کسی که در میدان زندگی قرار دارد خوشبینی یک نوع تضمین و اطمینان است.

قال علی علیه السلام، حسن الظن راحة القلب و سلامة الدين^{۳۳}

امیرالمومنین علیه السلام فرمود «خوشبینی آسایش دل و سلامتی دین را به بار می آورد»

قال علی علیه السلام: من کذب سوءالظن باخیه کان ذاعقل صحیح و قلب مستریح^{۳۴}

۳۳- غرر الحکم ص ۶۷۶

و نیز مولا علی علیه السلام فرمود « هر کس بدبینی خود را نسبت به برادر ایمانیش تکذیب کند
دارای فکر صحیح و دل آرامی خواهد بود»

برخلاف بدبینی که فعالیت فکری را متوقف و از تظاهر کمال قدرت آن می‌کاهد خوشبینی
همچون برقی است که در ظلمات حیات می‌درخشد و بدین وسیله در طرز جهان‌بینی شخص
پیشرفت حاصل می‌گردد، دنیا در جلوه‌گاه چشم خوش‌بین رنگ دلپذیرتری دارد اگر انسان در
زندگی به افراد خوشبین نباشد حس اعتماد او از جامعه سلب می‌شود و زندگی اجتماعی برای
او مشکل می‌شود.

دکتر ماردن Dr.Mardon می‌گوید:

«خود را مجبور کنید که با هر کس تماس
بگیرید فقط خصایص خوب و مزایای اخلاقی
و روحی او را ببینید و این خصایص و مزایا را
در مغز خود بزرگترین کنید اگر بتوانید به دقت
این موضوع را در مغزتان جای دهید
زندگی‌تان خیلی خوشتر می‌شود و هر کس به
شما قیافه صلح و صفا نشان خواهد داد و هر
کس خواهد کوشید که با شما روابط دوستانه
پیدا کند».

و باز در جای دگر می گوید:

«هیچ چیز به اندازه خوشبینی نمی تواند زندگی
را زیباتر بسازد و از رنج های آن بکاهد و راه
موفقیت را هموار سازد همان طور که از بیماری
وعوارض خطرناک وحشت دارید از افکار
اندوهبار نیز بترسید و درهای فکرتان را برای
افکار خویش بینانه بازگذارید به این ترتیب از
دیدن اینکه به چه آسانی از قید افکار سیاه
نجات یافتید تعجب خواهید کرد»

عن الرضا علیه السلام: لا یتیم عقل امرء مسلم حتی یکون فیه عشر خصال الی ان قال -

العاشر قیل له ماهی؟ قال (ع) لایری احدا الاقل هو خیر منی و اتقی».

امام هشتم علیه السلام فرمود: «نیروی فکری انسان آن هنگامی تکمیل می شود که در او ده
خصلت به وجود بیاید یکایک آنها را شمرد تا به خصلت دهمی رسید فرمود صفت دهم از
همه اهمیتش زیادتر است از جنابش سوال شد آن چیست؟ حضرت فرمود آن خصلت
خوشبینی است که انسان همه را از خو بهتر و پرهیزکارتر ببیند».

ساموئیل اسمایلز Samoel Snyles می گوید:

«ثابت شده است که هر کس دارای طبیعتی

قوی و روحی بزرگ باشد بالطبع شادمان و

مسرور و امیدوار می‌شود و به همه‌چیز و به هم
کس به نظر اعتماد و اطمینان می‌نگرد،
خردمندان و صاحب‌نظران در پس هر ابر ظلمانی
و تیره‌ای آفتابی درخشنده و نورانی می‌بینند در
پشت هر بدبختی و محنتی دورنمای اقبال و
سعادت می‌مشاهده می‌کنند، از هر درد و مصیبتی
زور و قوتی تازه می‌گیرند و هر غم ورنج و
اندوهی جرأت و معرفت و دانش جدیدی به
آنها می‌بخشد، این گونه طبایع خوشبخت و
سعادت‌مند و به صاحبان آنها انصافا بایستی
رشک برد زیرا همیشه در گوشه چشم آنها یک
نور خوشحالی و مسرت در گوشه لبشان یک
تبسم فیلسوفانه دیده می‌شود قلب این اشخاص
مانند آفتاب می‌درخشد و به هر چه که نظر
بیاندازد آن را به رنگ‌های روشن و دلنشین
رنگ‌آمیزی می‌کنند».

اصلا خوشبینی نسبت به مردم و اعتماد به افراد خود بزرگترین عاملی است که اگر آنها واقعا
در مسیر بدی خیانت باشند آنها را به راه صلاح و خیر می‌کشاند و روی این حساب وجود

مقدس مولا امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: **حسن الظن ینجی من تقلد الاثم** «خوشبینی

افراد را از همگردنی با گناه نجات می‌دهد».

ژیلبرت روبن **Jilbert Robon** می‌گوید:

«به طفل اعتماد کنید یعنی به او چنین وانمود

کنید که گویی هیچ خلافی مرتکب نشده است

یعنی بر گذشته قلم فراموشی بکشید، یعنی

فراری، مختلس، یا شخص کثیفی که قواعد

بهداشتی را مراعات نمی‌کند و یا بالاخره کسی

را که محل نظم عمومی است عهده‌دار وظایف

مهمی کنید گذشته از این دقت کنید تا افعال

وی نشان دهد که منش اصلی او بهتر شده و

واقعا شایسته آن اعتماد بوده است با خوش

رفتاری و اعتماد می‌توان موانع را از بین برد از

این رو می‌توان گفت که بیشتر اعمال ناپسند

عکس‌العمل‌هایی است که جهت جبران

وضع‌ی به وجود آمده است، سرریل برانت

Ceril Brownt راه‌های بسیار عالی برای

رفتار با غرایز پیشنهاد می‌کند. او معتقد است

که باید به طفلی که دزدی می‌کند پول سپرد
کسی را که علاقه به ولگردی دارد باید به کاری
گماشت که فعالیت بدنی داشته باشد و مطابق
با ذوق او باشد».

عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قلت له جعلت فداک الرجل
من اخوانی یبلغنی منه الشئی الذی اکره له فاسئله عنه فینکر ذلک و قد اخبر عنه قوم ثقات
فقال لی یا محمد کذب سمعک و بصرک عن اخیک فان شهد عنک خمسون قسامه و قال
لک قولاً فصدقه و کذبهم و لا تذیعن علیه شیئاً تشینه و به تهدم به مروته فتکون من الذین
قال الله عزوجل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه.^{۳۵}

محمد بن فضیل که یکی از شیعیان است می‌گوید خدمت امام هفتم موسی بن جعفر علیه
السلام عرضه داشتم فدایت کردم عده‌ای از افراد مورد اطمینان به من مراجعه کردند و درباره
یکی از دوستانم بدگویی کردند و بوی چیزی را نسبت دادند که من خیلی از او بدم آمد به او
اظهار داشتم درباره تو مردم چنین و چنان می‌گویند او انکار کرد من نمی‌دانم سخن او را
قبول کنم یا حرف دگران را درباره وی بپذیرم امام (ع) فرمود در مقابل بدی‌هایی که درباره
دوستت شنیدی نیروی سامعه خود را تکذیب کن و انکار وی را بپذیر و هیچ‌گاه چیزی را به
مخاطره مده که موجب بشود او تجری به گناه پیدا کند و انسانیتش را به مخاطره اندازد که اگر

۳۵- سفینه البحار - کلمه ظن

بر خلاف دستورم رفتار کنی از جمله کسانی خواهی بود که خداوند در قرآن می‌فرماید
«دوست دارند فحشاء و جنایات شایع شود».

از این بیانات امام هفتم استفاده می‌کنیم که بدبینی گذشته از آنکه در روح خود انسان اثر دارد،
آثار سوئی نیز در روحیه و اخلاق دیگران می‌بخشد و ممکن است افرادی که مورد سوء ظن
واقع شدند طبیعت و اخلاق‌شان از جاده راستی منحرف شود لذا علی علیه السلام می‌فرماید:

سوءالظن یفسد الامور و یبعث علی الشرور^{۳۶}

«بدبینی امور اجتماعی را فاسد می‌گرداند و افراد جامعه را به بدرفتاری وادار می‌کند».

دکتر ماردن Dr.mardon می‌گوید:

«بعضی نوکرها هستند که پیوسته اربابشان نسبت به آنها سوءظن دارند و احتمال دزد بودن‌شان
را می‌دهد چنین نوکرانی بالاخره دست به دزدی می‌زنند چنین سوءظنی اگر هم به زیان نیامده
باشد تاثیر خود را می‌بخشد و روح او را مسموم می‌سازد و او را به سوی دزدی سوق
می‌دهد».

زیان بدبینی و بهداشت

اثر سوءبدبینی تنها مربوط به روح نیست بلکه بر روی جسم نیز آثار سوئی می‌گذارد و درمان
بیماری‌ها را مشکل می‌سازد، یکی از پزشکان برجسته اظهار می‌دارد معالجه کسیکه با هر کس
و هر چیزی مخالف است از کوشش برای نجات کسی که با تصمیم بانتحار خود را به دریا

۳۶- غرر الحکم

میافکند مشکل تر است دارو دادن کسی که تا خشنودی و هیجان مداوم زندگی می‌کند مثل این است که انسان در روغن زیتون جوشانی آب بریزد زیرا برای اینکه هر دارویی تاثیر لازم را ببخشد بیمار باید دارای روح اعتماد باشد و آرامش فکر خود را حفظ نماید.

دکتر کارل Carl میگوید:

«بعضی عادات نیز وجود دارد که از قدرت زندگی می‌کاهد مثل عادت به تنقید از همه چیز و بدبینی زیرا این عادات منفی روانی روی دستگاه سمپاتیک بزرگ و غدد داخلی اثر می‌کند و می‌توانند اختلالات عملی و حتی عضوی شوند».

لذا مولا علی علیه السلام می‌فرماید «لا یلقى المرید صحیحا»

«فرد شکاک و بدبین صحت را درک نخواهد کرد»

دکتر مارن Dr. Mardon می‌گوید:

«بدبینی صحت را از بین می‌برد و مشخصات اخلاقی را ضعیف می‌سازد یک روح متوازن هرگز در انتظار بدی نیست امیدوار است که پیوسته با نیکی روبرو شود زیرا می‌داند که نیکی یک حقیقت ابدی است و بدی چیزی

جز ضعف نیکی نیست همان طوری که

تاریکی در نفس خویش چیز مستقلى شمرده

نمی‌شود بلکه عبارت از نبودن روشنایی است.»

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: ایاک و التغایر فی غیر موضعه فان ذلک یدعو

الصحیحه الی السقم و البریئه الی الریب.

«از تغییر عقیده و در غیر مورد- گمان بیجا پرهیزید زیرا این عمل سلامتی را به مرض و

اطمینان را به شک منجر می‌کند.»

بخش چهارم

زندگی در راستی

شخصیت در سخن

زبان راز گوی قلب و ترجمان احساسات باطنی است. بیان نودار شخصیت و نماینده ارزش انسانی است.

رنگین سخنان در سخن خویش نهانند

از نکهت خود نیست به هر حال جداگل

از نعمت سخن محفل دوستان گرم و لذت بخش می شود و قلب رنجیده تسلی می یابد اگر نمک بر هر زخمی موجب تألم می گردد ملاحظت بیان آزردهی دل لرا مرهم می گذارد، بیان است که بنیان گذار کاخ های رفیع دانش گردیده و با همین نیروی انقلاب های بزرگ سیاسی ملت ها را از چنگال ستم و جنایت رهانیده است.

سخن صیقلگر مرآت روح است

سخن مفتاح ابواب فتوح است

سخن گنج است و دل گنجور این گنج

و از میزان عقل و جان گهر سنج

سخن طغر است منشور قدم را

معلم شد سخن لوح و قلم را

سپهر کهنه و خاک کهن زاد

سخن نازاده دارد هر دو را یاد

آزادی بیان بیش از آزادی فکر قابل اهمیت است زیرا اگر انحراف و لغزشی در ناحیه افکار پدید آمد آثار سوء آن تنها متوجه شخص فکر کننده است.

اما آزادی بیان در حدود مصالح اجتماعی می باشد و از این رهگذر سود و زیان آن دامنه دار و عمومی خواهد بود، غزالی می گوید:

«زبان از نعمت های بزرگ و مصنوعات دقیق و لطیف پروردگار است، این عضو گرچه از نظر حجم و جرم کوچک اما اطاعات و جرمش بزرگ و سنگین می باشد زیرا کفر و ایمان با گواهی زبان آشکار می شود و این دو منتهای طغیان و بندگی است.» سپس اضافه می کند «کسی که از شر زبان رهایی می یابد که آن را با لگام دین در قید کشد و جز در مواردی که سود دنیا و آخرت باشد آزارش نسازد.»

علی علیه السلام درباره حفظ زبان می فرماید:

«فان الانسان جموح بصاحبه و الله ما اری عبد ایتقی تقوی حتی یخزن لسانه.»

انسان تحت تاثیر دوست خود قرار می‌گیرد، قسم به خدا بنده‌ای ندیدم که از نظر تقوی برگزیده باشد مگر آنکس که زبان خود را حفظ کند. بزرگترین دستوری که دین در مقام حفظ زبان فرموده است اجتناب از دروغ‌گویی است.

وجه تمایز بشر از سایر جانواران بیان و زبان است، اگر کسی معروف به دروغ‌گویی شد سخنان وی مورد اعتماد نخواهد بود و در صورتی که سخنان انسان مفید نباشد او و حیوان مساوی هستند.

من كلام بعض الحكماء الكاذب و المیت سوآء لان فضله الحی النطق فاذا لم یوثق بكلامه
فقد بطلت حیاته^{۳۷}

بعضی از بزرگان فرموده‌اند: آدم دروغ‌گو با مرده یکسان است زیرا امتیاز زندگی انسان به بیان و سخن است و وقتی سخن شخصی از درجه اعتبار ساقط شد زندگانی بشری او باطل شده است.

نقش راستی در زندگی

اصولا زندگی اجتماعی انسان بدون صدق و راستی قابل ادامه نیست. زیرا انسان در زندگی اجتماعی‌اش به تعاون و همکاری نیازمند است و اساسا نیاز به همکاری افراد نسبت به یکدیگر موجب تشکیل اجتماع گردیده است و تعاون و همکاری یک ملت و جامعه به راستی و درستی بستگی دارد زیرا یک فرد دروغگو حساب می‌کند تنها به وسیله چرب‌زبانی و

۳۷- انیس الوحده

دروغ‌گویی می‌تواند تن از زیر بار جامعه خارج کند. وظیفه خود را در اجتماع انجام ندهد و در عین حال به نفع زندگی‌اش از اجتماع بهره‌مند گردد. با اینکه خود را با دروغ به عنوان یک فرد عالم و با فضیلت جا بزند بر دوش مردم سوار شود و حاصل دست‌رنج اجتماع را به طور رایگان تصاحب کند، با دروغ خود را عادل و دادگستر و دل‌سوز ملت جلوه دهد و همچنین گرگ ستمکار حیثیت و شئون استقلالی مملکت را پاره پاره کند و خلاصه افرادی که در یک جامعه و ملت در پست‌ها و شئون مختلف اجتماعی قرار گرفته‌اند اگر دروغگو شدند زندگی اجتماعی آن ملت را مختل می‌سازند. اگر طبقه حاکمه مملکت دروغگو شد و به ملت وعده دروغ داد و از روی کذب خود را با عدالت جلوه داد اگر بنا شد یک بازرگان دروغ‌گوباشد و با استمداد از دروغ کالای فاسد را به جای متاع ذی‌قیمت به مردم بار کند اگر عالم و دانشمند دروغگو شد و مطالب پوشالی را به خورد ملت داد اگر پسر دروغگو شد و برخلاف فرمان پدر عملی را انجام داد و گفت نکردم و اگر زن دروغ‌گو شد و به شوهر خود خیانت کرد اگر سرپرست خانواده‌ای در اظهار عاطفه نسبت به زن و فرزند خویش راه کذب را پیش گرفت، این همه دروغ‌های گوناگون در جامعه رایج شد ریشه زندگی اجتماعی و خانوادگی آنها را می‌سوزاند و آنان را به روزگار سیاهی دچار خواهد ساخت.

عن الباقر علیه السلام قالی لی علی بن الحسین علیه السلام یا بنی انظر خمسه فلاتصاحبهم
و لاتحادثهم و لا ترافتهم فی طریق فقلت یا ابه من هم؟ قال ایاک و مصاحبه الکذاب فانه

بمنزله السراب یقرب لک البعید و یباعد لک القریب الحدیث^{۳۸}

۳۸- بحار الانوار ج ۱۵ - کتاب العشره ص ۵۷

امام باقر علیه السلام از پدرش زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند که آن جانب فرمود با پنج نفر رفاقت مکن و در راه با آنها همسفر مشو. من پرسیدم پدر آن پنج نفر کیان‌اند؟ فرمود بپرهیز از مصاحبت با دروغگو، زیرا دروغگو به منزله سراب است راه دور را نزدیک جلوه می‌دهد و مسیر نزدیک را دور می‌گرداند.

قال علی علیه السلام اقبح الخلاق الكذب^{۳۹}

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: قبیح‌ترین خلق‌ها دروغ‌گویی است.

عن السجاد علیه السلام خیر مفاتیح الامور الصدق الاخبر.

از امام چهارم نقل شده که آن حضرت فرمود بهترین کلیدهای امور زندگی راستگویی است.

قال علی علیه السلام الزموا الصدق فانه منجاة^{۴۰}

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود ملازم راستگویی باشید زیرا آن وسیله نجات است.

قال صلی الله علیه و آله ان التجار هم الفجار فقیل یا رسول الله الیس الله قد احل البیع فقال

نعم و لكنهن یحلفون فیأثمون و یحدثون فیکذبون^{۴۱}

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بازرگانان مردمانی فاسقی هستند و به حضرت عرض

کردند مگر بیع را خداوند حلال نفرموده است پس چگونه ممکن است که آنها فاسق و فاجر

۳۹- غررالحکم

۴۰- بحار ج ۱۵ ص ۱۲۵

۴۱- محجه البیضاء ج ۵ ص ۲۴۰

باشند حضرت فرمود بیع و معامله حلال است ولی آنها چون در مسیر خرید و فروش خود دروغ می گویند و بنا حق سوگند یاد می کنند لذا فاسق می شوند.

دروغ و نکبت های فردی

دروغگو مجالی برای تامل و اندیشه به خود نمی دهد و به تصور این که کسی از راز او آگاهی ندارد به عاقبت کار باریک نمی شود و لذا پیوسته در طی گفتار دچار اشتباه و تناقض گوی گردیده و عاقبت با افتضاح و شکست مواجه می شود و خجالت و رسوایی عجیبی بار می آورد. پس بی اساس نیست که می گویند دروغگو حافظه ندارد.

قال الصادق علیه السلام ان مما اعان الله علی الکاذبین النسیان «امام صادق علیه السلام فرمود از چیزهایی که خداوند بر ضرر دروغگویان ایجاد کرده است این است که فراموشی را بر آنها غلبه داده است» یکی از خصائص دروغگویان این است که خیلی دیر باورند و به دشواری سخنان دیگران را می پذیرند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«عن اشد الناس تصديقا اصدقهم حديثا و ان اشد الناس تكذبا اكذبهم حديثا»

«خوش باورترین مردم راستگوترین آنهاست و دیرباورترین مردم دروغگوترین آنهاست».

ساموئل اسمایلز Samoel Smyles می گوید:

«بعضی ها طبیعت زشت خود را مقیاس طبایع

سایرین قرار می دهند اما باید دانست که

دیگران در حقیقت آینه اخلاقی ما هستند و هر

خوبی و بدی که ما در آنها می‌بینیم انعکاس از

خوب و بدفطرتی خودمان است».

اولین اثری که دروغ روی شخص می‌گذارد این است که فرد را از نظر شهوت‌رانی و

جنایتکاری بی‌باک قرار می‌دهد زیرا انسان دروغگو به توهم اینکه راز او فاش نمی‌شود و

همه‌جا می‌تواند عمل خود را بر خلاف حقیقت جلوه دهد از انجام هر نوع جنایتی باک

نخواهد داشت و با کمال جرات و شهامت گناه مرتکب می‌شود.

شخصی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و از پیشگاه حضرتش تقاضای

دستوری برای سعادت خود نمود حضرت در جواب فرمود راستگو باش شخص مزبور کلام

حضرت را گرفت و بدان عمل نمود سپس بعدها اعتراف کرد که من منجلاّب زشت‌خویی و

بدکرداری غوطه‌ور بودم. راستگویی از آن همه بدبختی مرا نجات داد زیرا در برخوردهای

روزانه اگر از من سوال می‌شد و حقیقت عملم را می‌گفتم پرده از اسرار من برداشته می‌شد و

مفتضح و رسوا می‌شدم و از طرفی هم مقید بودم که دروغ نگویم لذا مجبور شدم اعمالم را

صحیح گردانم و از من عمل خلافی سر نزنند و اگر کسی در آن باره سوال کرد یا دروغ

بگویم و یا مفتضح شوم.

«قال الرسول صلی الله علیه و آله ایاکم و الکذب فأن الکذب یهدی الی الفجور و الفجور

یهدی الی النار»^{۴۲}

۴۲- جامع السعادات ص ۳۶۳

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«پرهیزید از دروغ زیرا دروغ انسان را به کردار ناپسند ارشاد می‌کند و فجور و کارهای ناشایست شخص را به دوزخ و آتش سوزان می‌کشاند»

«قال الصادق علیه السلام لا تغتروا و ابصلاتهم و صیامهم فان الرجل ربما لهج بالصلوه و

الصوم حتی لو ترکه استوحش ولاک اختبر و هم عند صدق الحدیث و اداء الامنه»^{۴۳}

امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر خواستید مردم را بشناسید هیچ‌گاه به نماز و روزه‌شان فریب نخورید زیرا ممکن است نمازخوان برای آنها یک امر معتادی شده باشد به طوری که اگر آن را ترک کنند وحشت‌زده می‌شوند و لکن آنها را برای راستگویی و امانت‌داری مورد اختیار قرار دهیم»

«قال ابو محمد العسگری علیه السلام جعلت الخبائث کلها فی بیت و جعل مفتاحها الکذب»

امام یازدهم علیه السلام فرمود: «عموما بدی‌ها تماما بر خانه‌ای قرار گرفته است که کلید آن دروغ است»

«عن الباقر علیه السلام من صدق لسانه زکی عمله»

«امام باقر علیه السلام فرمود: «ضامن اجرای عمل پاک راستگویی است»

«عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عزوجل جعل للشر اقفال و جعل مفاتيح تلك الاقفال

الشراب و الکذب شر من الشراب»^{۴۴}

۴۳- اصول کافی ص ۴۶۰

۴۴- مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۰۰

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تمام بدی‌ها را به منزله قفل‌هایی قرار داده است و شراب را کلید این قفل‌ها قرار داده است و حال آنکه دروغ‌گویی از شراب‌خواری بدتر است».

میگساری و مستی عامل موثری برای ارتکاب گناهان است زیرا مستی موجب دریدگی پرده حیا و تیرگی چشم عقل می‌شود با بی‌پروایی به هر ناروایی دست می‌زند و وقتی مستی برطرف شد ممکن است حالت ندامت برای او پیش آید، ولی کسی که به دروغ عادت کرد از هیچ گناهی باک ندارد و نادم هم نمی‌شود.

اصولا دروغ بزرگ آفتی است که ریشه ایمان را می‌سوزاند و ایمان با دروغ سازش ندارد. زیرا ترتب اثر و نفوذ علت به معلول فرع بر وضع محاذات است، آب وقتی جذب حرارت می‌کند که در برابر آتش یا آب قرار گیرد و صورت زمانی منعکس در آینه و دوربین عکاسی می‌شود که مقابل آن واقع شود اثر دروغ و دروغ‌گویی این است که مبنای زندگی انسان را بر خلاف وقایع قرار می‌دهد هنگامی که کذب ملکه شخصی شد فعل و قول و قلب او را فرا می‌گیرد و همه برخلاف حقیقت واقع می‌شوند و ایمان هنگامی در قلب اثر می‌کند که قلب با دروغ و کذب پرورش نیافته باشد چون خلاف واقع بودن واژه‌ای است ضد ایمان و هیچ‌گاه شیی در ضد خودش تجلی نمی‌کند ممکن نیست آب در آتش یا آتش در آب تجلی داشته باشد روی این حساب علی علیه السلام می‌فرماید:

«لا یجد العبد طعم الايمان حتى يترك الكذب هزله وجده»^{۴۵}

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: «طعم ایمان را نمی‌چشد بنده خدا مگر هنگامی که دروغگویی را ترک کند چه دروغ مزاح و شوخی و چه دروغ جدی».

«قال ابو جعفر علیه السلام الکذب هو خراب الايمان»^{۴۶}

امام باقر علیه السلام فرمود: «دروغگویی موجب انهدام بنیان رفیع ایمان است».

«عن الرضا علیه السلام سئل رسول الله صلی الله علیه و آله یكون المومن جبانا؟ قال نعم،

قیل و یكون بخيلا؟ قال نعم، قیل و یكون كذابا؟ قال لا.»^{۴۷}

امام هشتم علیه السلام فرمود: «از پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال شد آیا ممکن است مومن ترسو و ضعیف‌النفس باشد فرمود بلی. سپس از حضرتش سوال شد آیا ممکن است بخیل باشد فرمود امکان دارد، در مرحله سوم سوال شد ممکن است دروغ‌گو هم باشد فرمود خیر».

«قال علی علیه السلام علامه الايمان ان توثر الصدق حیث یضرك علی الکذب حیث

ینفعک»^{۴۸}

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود نشانه ایمان این است که اگر صحنه‌ای برای تو پیش آمد که راستگویی‌ات از نظر ظاهر موجب زیان و دروغگویی موجب استفاده بود راستگویی را بر دروغگویی مقدم بدارید».

۴۶- جامع السعادات

۴۷- وسائل ج ۲

۴۸- نهج البلاغه ص ۱۲۸۶

روانکاوی دروغگو

خداوند حکیم به منظور صیانت ذات و تامین شئون زندگی بشر غرایز و تمایلاتی را در نهاد آدمیان به ودیعه گذارده است وجود هر یک از آن غرایز و خواهش‌های عاطفی بر جای خود ضروری و لازم است، اگر غرایز به خوبی تعدیل گردند و از سرکشی و طغیان‌شان جلوگیری به عمل آید اگر عواطف و احساسات هر یک با اندازه گیری صحیح و در جای مناسب خود اعمال شوند موجب خوشبختی و کمال بشر و مایه سعادت فرد و اجتماع خواهد بود برعکس اگر غرایز و احساسات مهار نشوند اگر آزادانه و بدون قید و شرط اعمال گردند اگر در مسیر سرکشی و طغیان قرار گیرند آدمی را به جرائم و جنایت عظیمی وامی‌دارد پس ما نتیجه می‌گیریم و سرگردانی و هلاک هر فرد بشر در شئون زندگی بر اثر یکی دو امر می‌شود. یا این که بعضی از غرایز و تمایلات او ارضاء نشده است یا در راه ارضاء بعضی از خواهش‌ها دچار تندروی شده است.

این دو عامل فاسد و پریشانی و نکبت روحی در آدم دروغگو با دروغ گفتنش ایجاد می‌شود زیرا انسان وقتی دروغی را گفت یکی از فطرت‌های سلیم انسانی خود را پشت پا زده و خود این دروغ هم معلول طغیان و سرکشی بعضی از غرایز نفسانی او می‌باشد زیرا اولاً راستی برای هر فرد بشر یک امر فطری است یک کودک تا قبل از اینکه دروغگویی خلاف واقع را یاد نگرفته باشد آنچه بگوید راست می‌گوید و هر چه بشنود حمل بر راستی می‌کند، یعنی اگر یک دستکش پشمی را به او نزدیک کنند بگویند این تو را می‌خورد چون تجربه‌ای در خصوص این دستکش ندارد و از طرفی هم طبق فطرت سلیم خود هر سختی را حمل بر راست می‌کند

قبول می‌کند و از آن می‌ترسد و فریاد می‌کشد و گریه می‌کند، لذا رهبران اسلام به ما دستور داده‌اند حتی در مقابل بچه هم دروغ نگوئید زیرا اگر او به دروغ شما توجه کند چون برخلاف فطرت سلیم او عمل کردید در روان او واکنش سوئی می‌گذارد.

«قال عبدالله ابن عامر جاء رسول الله (ص) الي بيتنا انا صبي صغير فذهبت لا لعل يا عبدالله تعال اعطيك فقال رسول الله (ص) و ما اردت ان تعطيه فقالت تمرا فقال رسول الله (ص) اما انك لولم تفعلی كتبت عليك كذبه»^{۴۹}

«عبدالله بن عامر می‌گوید: روزی رسول خدا(ص) به منزل ما آمد و من در آن هنگام کودکی بودم خواستم جهت بازی از منزل خارج بشوم مادرم صدا زد عبدالله بیا می‌خواهم به تو چیزی بدهم پیغمبر (ص) از مادرم پرسید چه می‌خواهی به او بدهی؟ مادرم گفت یک دانه خرما پیغمبر فرمود اگر دانه خرما را به او ندهی و باین بچه دروغ بگویی همچون دروغگویان رسمی در نزد خدا معاقب خواهی بود.»

در خصوص فطری بودن راستی نیکلا حداد مصری می‌گوید:

« انسان بالفطره صادق و بالطبع راستگو است و هیچ چیز وی را ناچار به کذب نمی‌کند. مگر ناپاکی نیت یا طمع گزاف یا غلط و خطا و امثال اینها که می‌خواهد به دروغ عیوب خود را بپوشاند و اغلاط و اشتباهات خود را مستور

۴۹- محجه البیضاء ج ۵

دارد و مقاصد شریرانه و مطامع سبعانه

خویشتن را پنهان نماید».^{۵۰}

روی این حساب دروغگو با گفتن دروغ بر خلاف غریزه ذاتی خود قدم برداشته و روی این جهت یک عقده روانی برای خویش ایجاد نموده است دلیل این مطلب این است که دروغگویی چون یک امر خلاف فطرت است وقتی که انسان می‌خواهد دروغ بگوید وضع قیافه و صورت او تغییر می‌کند و این مطلب در کودکان بیشتر مشهود است وقتی بچه‌ای بخواهد دروغ بگوید ابتدا رنگ صورتش متغیر می‌شود لب‌های او می‌لرزد حرکات چشم او مضطرب است و یک حالت تردیدی که از تلجلج زبانش احساس می‌شود مطلب دروغ را ادا می‌کند بر حسب ارتباط بین روح و جسم چون دروغ یک انحراف روانی است آثارش در جسم و صورت ظاهر می‌شود.

لذا بعضی بر اثر اینکه چنین عقده‌ای در ایشان ایجاد می‌شود سعی می‌کند از طرفی ضمیر خود را راضی کند بدین جهت دانشمند مزبور (نیکلا حداد مصری) می‌گوید:

اگر بعضی از مردم خویشتن را فریب داده و چون طفل برای رفع ملامت ضمیر خود خدعه کرده دروغی را مصلحت‌آمیز نام داده و راستی را فتنه‌انگیز خوانده یا راه توریه پیش گرفته و بی‌خیال خود طریق صدق و راستی رفته است

۵۰- راه زندگانی ص ۸۷

اما این بدبختی‌ها در بازار آدمیت خرمهره
خریده‌اند و لذتی از عطر صدق و راستی
نچشیده‌اند و عفریت تن آنها را به بی‌راهه
می‌برد و پیراهن تقوا را می‌درد.^{۵۱}

گذشته از اینکه دروغ یک انحراف روانی ایجاد می‌کند منشاء دروغ هم بعضی از انحراف‌های
روانی و عقده‌های روحی می‌باشند، گاهی دروغ از طغیان غریزه سودجویی سرچشمه می‌گیرد
و زمانی از عقده‌های روانی کسر محبت منشعب می‌شود و از این عقده روانی حس
خودنمایی را به طرز شدیدی در او تحریک می‌کند که در این راه مجبور می‌شود دست به
دروغگویی بزند.

دکتر استاس چسر Ostasscheeser می‌گوید:

«یکی از دروغ‌ها دروغ خودنمایی است.
خودنمایی یکی از غریزه‌های اولیه بشر است
وقتی شما بچه بوده‌اید طبعاً می‌خواستید
که گاهی خود را در نظر مردم آدم با اهمیتی
جلوه دهید بچه موجود کوچکی است ولی
دلش می‌خواهد دیگران به او اهمیت بدهند
مثلاً شما در بچگی گاهی پیش هم‌بازی خود از

ثروت زیاد پدرتان صحبت می‌کردید و در نتیجه وانمود می‌کردید که دارای پدر ثروتمندی هستید یا مثلاً وقتی می‌خواستید راجع به اتومبیل عموی‌تان صحبت کنید اتومبیل فورد کهنه او را تبدیل به یک رولزرویس Pools roice آخرین سیستم می‌گردید چه بسا ممکن است شما اشخاص بزرگ‌سالی را ببینید به هر وسیله که شده اهمیت خود را به رخ شما بکشد زیرا این اشخاص در واقع هنوز خود را بچه‌ای می‌دانند که احساساتش جریحه‌دار شده و در نتیجه خود را کوچک و پست می‌پندارد، بسیاری از خانم‌ها پالتوی پوست برای گرم شدن در زمستان یا برای اینکه خزان زیبا است نمی‌پوشند بلکه برای اینکه به دنیا نشان دهند خودشان زیبا و ثروتمند هستند.^{۵۲}

خلاصه دانشمندان و پسیکانالیزها در روانکاوی دروغ‌گویان به این نتیجه رسیدند که دروغ از ضعف فوق‌العاده دروغ‌گو حکایت می‌کند، در ضمیر و باطن دروغ‌گو یک حالت روانی وجود

دارد که او را از جاده مستقیم راست گویی منحرف می سازد اشخاصی که در خود احساس ضعف و زبونی می کنند به دروغ متوسل می شوند، دروغ پناهگاه افراد ترسو و جبان و ناتوان است.

امیر المومنین علیه السلام می فرماید:

«لو تمیزت الاشياء لكان الصدق مع الشجاعة و كان الجبن مع الكذب»

مولا علی علیه السلام می فرماید: اگر بنا باشد دستجات و طبقات اشیا از هم امتیاز حاصل کنند شجاعت با راست گویی و جبن و ترس با دروغ گویی در یک طبقه خواهد بود.

ریموند پیچ Rimond Pitch می گوید:

«دروغ بهترین حربه دفاعی افراد ناتوان است،

سریع ترین وسیله رد کردن خطر می باشد به

همین دلیل میان افراد نژاد رنگی که پیوسته زیر

یوغ نژاد سفید دچار توقعات و فشارها سنگین

آنها می باشند و نفوذ و قدرت این دسته از

انسان ها را بر خود احساس می کنند دروغ این

همه رایج است. دروغ در برخی از جهات جز

انعکاس ضعف و ناتوانی است هنگامی که به

کودکی بگوییم آیا تو به این آبنبات ها دست

زده‌ای یا این گلدان را تو شکسته‌ای اگر کودک
بداند که اقرار او به بهای یک گوشمالی تمام
می‌شود غریزه دفاع از خویشتن او را وامی‌دارد
که بگوید نه من نکردم»

اصولا در ممالکی که جنگ بیشتر متداول باشد و سفاکی و خونریزی زیاد شده چون مردم
ترس دارند یا در محیط‌هایی که قدرت استبدادی حکومت می‌کند بر اثر ضعف افراد
دروغگویی در میان آنها شایع‌تر است.

«برش نقل می‌کند از هنود دکوتا که اینها اصلا حرف راست هیچ‌گاه نمی‌زنند» زیرا در تحت
سیطره ظلم به سر می‌برند و نقل شده که منطق اهالی اواسط قاره آسیا این است که:

«الصدق آله بید القوی و من یحکم بالین قلما یکرّم»

«راستی آلتی است به دست نیرومند هر فرد ضعیفی که راست بگوید مورد اکرام واقع نمی‌شود»
این بر اثر ضعف و زبونی این مردم است که تحت تاثیر استعمارگران قرار گرفتند.

نرمن Norman می‌گوید:

«در جزایر فیلیپین اصولا دروغگویی خطا
نمی‌پندارند بلکه دروغ را یک نوع زرنگی و
حیله‌بازی فرض می‌کنند و شخص دروغ‌گو را
ماهر و زیرک می‌خوانند».

دلایت Delite می‌گوید:

«بعضی از ایالات متحده آمریکا که در تحت
حکومت مستبدانه و سفاک به سر می‌برند افراد
دروغ‌گو هستند دروغ‌روش رسمی آنان
می‌باشد پس خلاصه ما به این نتیجه می‌رسیم
که دروغ گفتن از یک بیماری روانی حکایت
می‌کند».^{۵۳}

بدون تردید یک حالت روانی در باطن دروغ‌گو وجود دارد که باعث دروغ گفتن او می‌شود و
روی این حساب رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«لا تكذب الكاذب الى من مهانت نفسه»^{۵۴}

«آدم دروغگو دروغ نمی‌گوید مگر به واسطه پستی و ذلتی که در خود احساس کرده است»
دروغگویی یکی از انواع ظلم است و از نظر روانی ظلم ناشی از ضعف ظالم است که خون
مردم بی‌گناه را می‌ریزد به علت ضعفی است که در باطن خود احساس می‌کند و روی این
حساب امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«و قد علمت انه ليس قى حکمک ظلم و لافى نقتک عجله و انما يعمل من يخاف الفوت
و انما يحتاج الى الظلم الضعيف و قد تعاليت يا الهى عن ذلك علوا الكبير».

۵۳- الخلق الكامل ص ۳۴۳

۵۴- مستدرک الوسائل ج ۲

«بار خدایا من بنده تو می‌دانم که در فرمانت ظلمی وجود ندارد در نعمت و مکافات شتاب نمی‌کنی زیرا شتاب‌زدگی از کسی که می‌ترسد فرصت از او گرفته شود و تو چنین ترسی نداری و فرد ضعیف نیازمند به ظلم است و مقام کبریایی‌ات منزله از ضعف و ناتوانی است.»

مدیونی که عاجز از پرداخت دین خویشتن است در منزل می‌نشیند و به فرزندش دستور می‌دهد که به طلبکاران بگوید پدرم خانه نیست، از این قبیل است، کسی که در مجلس علما حاضر شده و سواد ندارد و احساس حقارت می‌کند یا اداره‌ای که در سرپرستش حضور به هم نرسانیده است.

ریموند پیچ **Rimond Pitch** می‌گوید:

«دختر جوانی را می‌شناسم که اکنون یک دروغگوی درمان‌ناپذیر است او هنگامی که هفت سال داشت هر روز به کلاس درس می‌رفت و در آن ۲۵ نفر دانش‌آموز تحصیل می‌کردند پرستاری هر روز او را به مدرسه می‌برد و در پایان درس نیز خودش عقب او می‌رفت این پرستار وظیفه داشت که دخترک را مورد مراقبت قرار داده تا تکالیفش را انجام دهد و درس‌هایش را بیاموزد و منحصر این زن مسئول تربیت این کودک بود ردر آن زمان

بر حسب روش مرسومه‌ای که آموزش و پرورش آن را به کلی بی‌مصرف و بی‌حاصل می‌داند شاگردان کلاس هر روز بر حسب نمره‌های امتحانات کتبی طبقه‌بندی می‌شدند و شاگرد اول و دوم معین می‌شد. دخترک هر روز همین که کیف به دست از کلاس خارج می‌شد با پرسش یکنواخت و حریصانه پرستارش که می‌پرسید چند شدی رو به رو می‌شد هر گاه او می‌توانست بگوید «اول یا دوم» کار درست بود اما یک بار اتفاق افتاد که سه نوبت پی در پی این بچه شاگرد سوم شد پرستار دو نوبت اول را بردباری کرد اما بار سوم نتوانست خودداری کند در حالی که بچه از وحشت دچار بهت شده بود فریاد زد پس این شاگرد سومی تو پایان ندارد فردا باید اول بشوی.

این دختر سرسخت حدی در تمام آن روز دچار خیالات بود و فردا هم در مدرسه دچار

همین غم و وحشت بود تمام دقت و توجهی
را که امکان داشت آن روز در انجام تکلیف و
درویش به کار برد ولی متاسفانه باز شاگرد
سوم شد هنگامی که زنگ آخر را زدند و
پرستار دم کلاس در کمین این طفلک
ایستاده بود همین که چشمش به او افتاد فریاد
زد چه خبر؟ دخترک که دل گفتن حقیقت را
نداشت پاسخ داد اول شدم و به این گونه
دروغگویی او آغاز شد»^{۵۵}

منشاء دروغ گفتن این دختر ترس و حقارت بوده است اوستاس چسر *Ostass cheeser*
می گوید:

«یکی از این دروغ‌ها دروغ بقای نفس است
این همان غریزه‌ای است که از اجداد اولیه خود
به ارث برده‌ای به این معنی که آنها فقط به این
فکر بودند به هر وسیله ممکن است خود را در
برابر خطرات حفظ کنند زیرا در غیر این
صورت نمی‌توانستند در دنیای آن روز زندگی

کنند. شما می‌دانید منظورم از این نوع دروغ

چیست. مثلاً جمالتی قبیل من این کار را

نکردم، او کرد، یا مامان بشقاب خودش افتاد،

من او را نینداختم و یا من پول را گم نکرده‌ام

یک مرد گنده آمد و آن را از دستم گرفت».^{۵۶}

خلاصه نتیجه‌ای که از روانکاوی دروغگو به دست آمد اینکه دروغگو از نظر روحی یک آدم

ضعیف‌النفس و زبونی است.

بخش پنجم

دو روئی و فریبندگی

نفاق

مهمترین عاملی که در سعادت و خوشبختی انسان موثر می‌باشد شخصیت است، بشر برای این قدم به عرصه هستی گذارده که در راه پرورش سجایا و ذخائر وجود خود و همچنین برای بالا بردن سطح فکر و ادراک خویش صمیمانه بکوشد تا فعالیت‌های روانی‌اش نیرومند گردید و به کمال رشد خود برسد و بالاخره بتواند به خوبی وظیفه خود را در صحنه دنیا ایفا کند.

شوپنهاور Shopenhbure می‌گوید:

«اختلاف شخصیت کاملاً طبیعی است و تاثیر

آن در سعادت و بدبختی افراد به مراتب بیش

از اثر اختلافاتی است که ناشی از مقررات بشر

باشد»

امتیازات فردی از قبیل عقل نیرومند و تدبیر و احساسات پاک و لطیف با امتیازاتی که می‌تواند در طی زندگانی به دست آورد. از جمله دارایی و مقام و درجه و غیره به هیچ‌وجه قابل مقایسه نیست.

نخستین قدم به سوی تقویت و تکمیل شخصیت آن است که شخص راه استفاده و بهره‌برداری از تجهیزات و ذخایری که در وجودش قرار داده شده است بیاموزد و با هر گونه عواملی که زنجیر پای تکامل می‌باشد مبارزه نموده و پستی و رذالت را از دامان خود فرو ریزد، یکی از عواملی که شخصیت را مضمحل می‌سازد نفاق و دورویی است نفاق آفت خطرناکی

است که شرافت و ارزش انسان را بر باد می‌دهد و بی‌بندوباری و سقوط اخلاقی را با خود به ارمغان می‌آورد.

یک فرد فریبنده که انحرافش به اوج اعلا رسیده است با مهارت خاصی خود را به همه کس دلسوز و خیرخواه معرفی می‌کند و اگر کینه و ادواتی میان دونفر باشد با هر کدام معاشرت و آمیزش می‌نماید، چهره دوستی و یکرنگی به خود گرفته و لاف محبت می‌زند.

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله مثلا المنافق كمثل الشاه العائره^{۵۷} بين الغنمين^{۵۸}»

«پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مثل منافق مثل گوسفندی است که در بین دو رمه چنان آمد و شد کند که معلوم نشود جزء کدام یک است»

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله مثلا للمنافق ثلاث علامات اذا حدث كذب و اذا وعدا

خلف و اذا تئمن خان»^{۵۹}

«رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود منافق و دورو دارای سه علامت است، هر گاه سخن بگوید دروغ بر زبان جاری می‌کند و هر زمان پیمان ببندد تخلف خواهد کرد، و اگر امانت به وی سپرده شود خیانت می‌کند»

۵۷- عائره- در لسان عرب به چیزی گویند که کثرت حرکت آن مانع از دید آن باشد.

و العائره من السهام مالا يري راميه (المنجد)

۵۸- نهج الفساحه ص ۵۶۲

۵۹- بهارج ۱۵ ص ۱۷۲

«عن ابی جعفر علیه السلام ، بئس العبد عبد یكون ذا وجهین و ذالسانین یطری اخاء

شاهداو یا کله غائبان ان اعطی حسده و ان ابتلی خذله»^{۶۰}

«امام باقر علیه السلام فرمود بدترین بندگان خدا آن بنده‌ای است که دو رو و دو زبان باشد در

مقابل دوستش به او اظهار محبت کند و در پشت سر گوشت بدن او را به وسیله بدگویی‌اش

بخورد اگر مورد عطای دوستش قرار بگیرد به او حسادت می‌ورزد و اگر برادر خود را در

گرفتاری و پریشانی ببیند او را مخدول می‌سازد»

«قال الصادق علیه السلام و للمنافق ثلاث علامات یخالف لسانه قلبه و قلبه فعله و علانیه

سریره»^{۶۱}

«امام ششم علیه السلام فرمود منافق و دورو سه علامت دارد زبانش با دلش یکی نباشد و

کردارش بر خلاف قلبش باشد ظاهرش از باطنش حکایت نکند».

نفاق آفت استقلال ملتها

یکی از عوامل پیشرفت اجتماعات اتحاد و برادری است و این حقیقت را بشریت در زندگی

اجتماعی گذشته خود تجربه کرده است. که در میان هر جامعه‌ای که اتحاد و برادری برقرار

بوده است توانسته‌اند استقلال خود را حفظ کنند و برعکس در میان هر مردمی که وحدت

وجود نداشته در تحت استعمار بیگانگان به سر می‌بردند و ثروت و حاصل دسترنج‌شان مورد

۶۰- بحار ج ۱۵ ص ۱۷۲

۶۱- بحار ج ۱۵ ص ۳۰

دستبرد یغماگران قرار می گرفته است، لذا اسلام عزیز که کامل ترین برنامه های زندگی را برای بشر آورده است در سرلوحه دستورات خود روی موضوع اتحاد توجه خاصی مبذول داشته و در امور قوانین اجتماعی اش تضمین وحدت را در بین مسلمانان در نظر گرفته است.

رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از سیزده سال تبلیغ دین و اعلائی کلمه حق برنامه دعوتش به اینجا منتهی شد که باید از مکه هجرت کند و مدینه را سنگر اسلام و پایتخت مسلمین قرار دهد. روزی که بعد از طی کردن لطمات خروج از مکه و تعقیب های شبانه می خواست وارد مدینه شود و در یک فرسخی شهر در دهکده ای به نام قبا اطراق کرد و اظهار داشت تا برادرم علی به من ملحق نشود من قدم در شهر یثرب نمی گذارم روی این حساب دو سه روزی در قبا توقف داشت و در این دو سه روز توقف خود در دهکده قبا که رفت و آمد هم به آنجا زیاد بود مهم ترین اقدامی که رسول الله (ص) به عمل آورد ساخت مسجد قبا بود، پیغمبر اکرم (ص) در همین دو سه روز دست به کار شده با همراهی مسلمین مسجدی در این دهکده بنا فرمود، این جریان ما را با اهمیت داشتن اتحاد از دیدگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله متوجه می گرداند چون وحدت اجتماعی در تحکیم مبانی استقلال جامعه اسلامی اثر فوق العاده داشته لذا تنها اقدامی که رسول الله (ص) در یک دهکده مسلمان نشین انجام می دهد ساختمان یک خانه اتحاد و مجمع برادران دینی است که آن را مسجد نامگذاری فرموده است.

مومنان بی حد و لیک ایمان یکی

جسم شان معدود ولیکن جان یکی

چون نباشد خانها را قاعده

مومنان باشند نفس واحده

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جان‌های شیران خداست

همچون آن نور خورشید و سما

صد بود نسبت به صحن خانه‌ها

لیک یک باشد همه انوارشان

چون که برگیری تو دیوار از میان

به همان میزانی که اتحاد موجب تحکیم مبانی اجتماع است یکی از بزرگترین عوامل بدبختی
اجتماع شیوع نفاق و نیرنگ و ریا در میان طبقات مردم است.

دانشمند شهیر انگلیسی ساموئیل اسمایلز **Samoel Smyles** می‌گوید:

«اخلاق رجال سیاسی و اجتماعی عصر ما تماما

روبه انحطاط و فساد می‌رود امروزه عقایدی که

در اتاق‌های پذیرایی شخص اظهار می‌شود با

آنکه در پشت میز خطابه گفته می‌شود مغایرت

دارد در محافل عمومی از تعصبات عامه تمجید

و تحسین می‌شود اما در مجالس خصوصی به

آنها می‌خندند و تمسخر می‌کنند».

آخر این دیو صفت مردم ناکس چه کس اند

که به معنی همه دزدند و به صورت عسس اند

نوش از این قوم چه امید که نیش اند همه

گل از اینان چه توقع که همه خار و خس اند

خواب مگر آتش شان باد که در بیداری

رهزن قافله و گوش به بانگ جرس اند

ازدها وار کشیدند به دم بهمن ملک

بار هم مدعیانند که عیسی نفس اند

زاغ و بوم اند که در باغ بلند آوازند

بلبلانند که پر بسته اسیر قفس اند

صد زبانان دور و بین که همه چون شانه

مو به مو عیب شماران همه از پیش و پس اند

در عیان مرد حقیقت به نهان اهل مجاز

در زبان مدعی عشق و بدل بوالهوس اند

«عن امیرالمومنین علی علیه السلام قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله انی لا اخاف علی امتی مومنا ولا مشرکا اما المومن فیمنعه الله بایمان و اما المشرکه و لکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان یقول ما تعرفون و یفعل ما تنکرون»^{۶۲}

«امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: من نسبت به آینده اسلام از افراد مومن و مشرک باک ندارم زیرا ایمان مومن مانع است از اینکه بر خلاف مصالح ملی اسلام قدم بردارد و فرق مشرک همچون شناخته شده است به شرک و دشمنی نمی تواند صدمه کلی به مسلمین وارد کند اما از منافق دورویی که اظهار ایمان می کند در مقام عمل آنچه را که شما انکار دارید به جا می آورد هراس دارم».

ز دوستان دو رنگم دل همیشه تنگ است

فدای همت دشمن شوم که یکرنگ است

ابوعامر راهب سردسته منافقین مدینه بود این مرد پیش از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه رهبری مذهبی یهود و نصاری را به عهده داشت و به واسطه داشتن چنین منصبی مورد احترام مردم بود او مکرر به مردم مزده تشریف فرمایی رسول اکرم (ص) را می داد و خود در اوایل امر اسلام را پذیرفت اما با گسترش اسلام و نفوذ پیغمبر (ص) چون موقعیت خود را در مخاطره دید و مورد بی توجهی مردم قرار گرفت نتوانست چنین وضعی را تحمل کند و

۶۲- نهج البلاغه

عاقبت رهسپار مکه گردید در آنجا در برابر اسلام دست به تحریکاتی زد و به نفع مشرکین در جنگ بدر و احد شرکت نمود و سپس به روم گریخت و در آنجا برای برکندن ریشه اسلام نقشه‌ها می‌ریخت به منظور اجرای نقشه خود ابتدا به همدستان خویش در مدینه دستور ساختمان مسجدی داد اما ساختمان آن بدون کسب اجازه از محضر پیغمبر(ص) امکان نداشت لذا یکی از سران منافقین ماموریت یافت تا به بهانه‌های گوناگون کسب اجازه کند او اجازه گرفت و بنای مسجد به تدریج ساخته شد همین که رسول اکرم(ص) از جنگ تبوک مراجعت نمود بانیان موافق برای افتتاح مسجد آن حضرت را دعوت کردند و منتظر بودند با تشریف‌فرمایی پیشوای اسلام به مسجد منویات شوم خود را عملی سازند اما رسول خدا(ص) از توطئه آنان اطلاع حاصل کرد و از رفتن به مسجد خودداری نمود و به امر پروردگار کانون توطئه منافقین و پایگاه فاسد را مسجد ضرار خواند و هرگونه اجتماعی را در آن قدغن کرد و بدین وسیله نقشه خائنانه آنها برای همیشه نقش بر آب شد و دستور تخریب آن خانه نفاق از طرف پیغمبر(ص) صادر گردید.

ساختمان مسجد از نظر مسلمانان باید مورد احترام قرار بگیرد و کسی حق کوچکترین اهانتی نسبت به آن ندارد، در عین حال چون وجود این مسجد موجب ایجاد نفاق در بین مسلمین می‌شود و در نتیجه استقلال اسلام را نابود می‌کند پیغمبر(ص) بدون لحاظ جنبه حرمت دستور تخریب آن را صادر می‌کند.

نفاق یک فرد منافق علاوه بر زیان‌هایی که برای جامعه ایجاد می‌کند موجب بی‌آبرویی خود منافق می‌گردد زیرا فرد منافق بر حسب اطمینانی که به خود دارد و خیال می‌کند زرنگی و

دورویی اش بر همه پنهان می ماند دست به فریبندگی می زند ولی غافل است از این که افکار و حالات باطنی اش بر کسی مخفی نمی ماند، اندیشه ها و افکار و حالات درونی چهره واقعی انسان را هویدا می سازد اگر کسی بخواهد با ماسک تظاهر و ریا رو حیات خویش را پنهان سازد توفیق حاصل نخواهد کرد و عاقبت نیت حقیقی و ماهیتش روشن و آشکار می گردد، لذا علی (ع) می فرماید:

«الضمائر الصالح اصداق شهادة من الالسن الفصاح»^{۶۳}

«باطن های صحیح بهتر از زبان های گویا و فصیح شخصیت افراد را ظاهر می سازد»

«سأله رجل عن الشخص يقول لي ادوك فكيف اعلم انه يودني فقال امتحن قبلك فان كنت

توده فانه يدوك انظر قبلك فان انكر صاحبك فان احد كما قد احدث شيئاً»^{۶۴}

«مردی از محضر انور مولا (ع) سوال کرد فردی است که ادعا می کند من تو را دوست دارم از کجا بدانم که در ادعای خود راست گو است یا خیر. حضرت فرمود به قلبت نگاه کن اگر او را دوست می داری او هم تو را دوست دارد باطن هر کسی مطابق با آن چیزی است که افکار و نیروی معنوی او توانسته ایجاد کند»

کنایه از اینکه اگر آن شخص تو را دوست بدارد دوستی او باید محبتی در قلب تو ایجاد کند.

دکتر ماردن Mardon می گوید:

۶۳- غرر الحکم ص ۵۱

۶۴- وافی ج ۳ ص ۱۰۶

«اگر تصور می‌کنید که خواهید توانست فقط با
گفته‌هایتان خود را به جهانیان معرفی کنید
خودتان را گول زده‌اید دیگران درباره شما با
مقیاسی که خودتان در دست دارید قضاوت
نمی‌کنند بلکه از روی حالت شما و وضع
درونی شما، شما را می‌شناسند کسانی که با
شما طرف صحبت هستند اوصاف افکارشان
یعنی ضعف یا قوت پاکی و یا ساختگی بودن
آن را احساس می‌کنند حتی در لحظاتی هم که
خاموش هستید به وسیله اشعه‌ای که به
اطرافیان خود پخش می‌کنید آمال مقاصدشان را
پخش می‌کنند و عقیده‌شان درباره شما چنان
قطعی می‌شود که هرچه اعتراض به عقیده آنها
کنید عقیده‌شان تغییر نمی‌کند، گاهی از دهان
بعضی‌ها می‌شنویم که می‌گویند قیافه این
شخص را نمی‌توانم تحمل کنم و از او خوشم
نمی‌آید کسی که این حرف را می‌زند از
شخص مورد بحث پیوسته روی خندان و رفتار

خوب دیده است با وجود این باز هم او را
دوست نمی‌دارد زیرا افکار بد درونی او را
خوانده و احساس کرده است این تاثیرات
مختلف زاییده تشعشات فکری است خود ما
هم در دیگران چنین تاثیری می‌کنیم آنچه را
فکر و احساس می‌کنیم به صورت امواج
ناپیدایی در اطرافمان منتشر می‌شود»

بسان آینه با کائنات یک رو باش

که شد سیاه رخ کاغذ از دورویی‌ها

نفاق بیماری روحی

ضعف نفاق و دورویی عکس‌العمل یک نوع بیماری روحی و حقارت و زبونی است، علی (ع)
می‌فرماید:

«احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المظلومون المزلون قلوبهم دویه و صحافهم نقيه»^{۶۵}

«بپرهیزید از اهل نفاق زیرا آنها مردمان گمراه و گمراه‌کننده سست‌عنصری هستند قلب و

روح‌شان ایمان و ظاهرشان پاک و سالم است»

۶۵- غرر الحکم ص ۱۴۶ و ۶۰ و ۸۸

هلن شاختر Helen shakhter می گوید:

«بعضی صرفاً برای اظهار وجود و خود را شناساندن به معارضه و مخالفت می پردازند یعنی عقیده خود را در نتیجه تحقیق و تعمق به دست نیاورده و بدان مومن نیستند بلکه نامربوط گفتن و مورد انتقاد واقع شدن را بر گمان بودن ترجیه می دهند. زیرا هیچ حالتی از تحمل بی توجهی و بی اعتمادی دیگران دشوارتر نیست و چه بسا اشخاص که وقتی مورد بی توجهی واقع می شوند بالمره راه نفاق پیش می گیرند و به کارهای خلاف دست می زنند».

و نیز مولا(ع) می فرماید:

«المنافق قوله جميل و باطنه علیل»^{۶۶}

«منافق و دورو گفته گفتارش زیبا ولی روان و باطنش علیل و بیمار است».

از خصائص منافق این است که همواره از خود جانب داری می کنند و دیگران را نکوهش

می نمایند.

۶۶- غرالحکم ص ۱۴۶ و ۶۰ و ۸۸

«قال علی علیه السلام المنافق لنفس مدهن و علی الناس طاعن»^{۶۷}

امیرالمومنین(ع) فرمود: (دورو و منافق با خود مدهنه می کند و به دیگران طعنه می زند).

ساموئل اسمایلز Samoel Smyles می گوید:

«مردمان ریاکار چون همیشه مشغول به نفس

خویش هستند هیچ وقت فکر دیگران را

نمی کنند و آنقدر چشم به کارهای خودشان

می دوزند و راجع به خودشان فکر می کنند و

حالات خود را مورد دقت قرار می دهند تا

اینکه بالاخره وجود حقیر و ناچیز آنها به منزله

عالم وسیع و مبعود واقعی آنان قرار می گیرد».

بر درمیخانه رفتن کار یکرنگان بود

خودفروشان را به کوی میفروشان راه نیست

اساساً دوروی و نفاق بر تمام امور دنیوی و دینی دلیل بر ضعف و حقارتی است که در باطن منافق وجود دارد علی (ع) می‌فرماید:

«نفاق المرء من ذل یجده فی نفسه»^{۶۸}

دورویی انسان از حقارت و ضعف و ذلالتی است که در باطن خود احساس می‌کند. منافقین صدر اسلام در آتش عقده حقارت می‌سوختند برای جبران شکست‌های درونی خود در مواقعی که حضوراً جرات تمسخر نداشتند پنهانی موقعی که گرد هم جمع می‌شدند برای قانع کردن خود می‌گفتند ما مسلمین را استهزاء می‌کنیم.

«و اذا لقوا الذین قالوا آمنوا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون»

«هرگاه منافقین مومنین را ملاقات می‌کردند ما هم مثل شما ایمان آورده‌ایم و با دوستان شیطان و منافق خود ملاقات می‌کردند می‌گفتند ما با شما هستیم و آنها را مسخره می‌کنیم».

نقش نفاق در ایجاد انحرافات روانی با تحقیقات عمیق علمی ثابت شده است زیرا در وجود بشر غرایز و روحيات متخالف و متضاد وجود دارد که با ارضاء یکی از آنها ارضای دیگری امکان ندارد مگر اینکه هر دوی این‌ها در یک حد به اندازه معینی اجرا گردند شخصی که طبعاً منافق است نسبت به خود هم نفاق به کار می‌برد و می‌خواهد تمام غرایز را هر کدام به حد اشباع ارضاء کند مثلاً عمل نیکی را ریا به جای می‌آورد با این عمل سر خود را کلاه گذاشته غریزه حب ذات و سودجویی خود را کاملاً ارضاء کرده است خیال می‌کند غریزه معنوی خود را هم نیز ارضاء کرده و حال اینکه باطنا چنین نیست این رویه باعث می‌شود که بعضی از

۶۸- غرر الحکم ص ۷۷

غرایز در ضمیر ناخودآگاه سرکوب شده و به صورت عقده‌های روانی در آیند و بعضی از غرایز طغیان نموده او را بدخت و هلاک سازند خلاصه سرنوشت منافق همان است که پیغمبر اکرم(ص) می فرماید:

«مثل المنافق مثل جذع النخل اراد صاحبه ان یتفیع به فی بعض بنائه فلم یستقم له فی

الموضع الذی اراد فحولہ فی موضع آخر فلم یستقم له فکان آخر ذلک ان احرقه بالنار»^{۶۹}

«منافق همچون شاخه درختی است که باغبان به جهت بهره‌برداری از او او را در موضع مخصوصی از دوستان غرس می کند ولی به جای خود قرار نمی گیرد باز او را از آنجا می کند و در جای دیگر می نشاند و در آن مکان هم مستقر نمی شود تا اینکه آخر الامر مجبور می شود این شاخه نارسای خشک شده را با آتش بسوزاند».

منافق در نتیجه زندگی ملامال از نفاقش باید در آتش امراض روانی و فلاکت‌های زندگی بسوزد تا بمیرد و به آتش سوزان دوزخ و عذاب شدید الهی سپرده شود.

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله یجئ یوم القیامه ذوالوجهین دالعالسانه فی فقاء و اخر

من قدومه یلتهبان ناراحتی یلتهبها خذه ثم یقال هذی الذی کان فی الدنیا ذالوجهین و

ذالسانین یعرف بذلک یوم القیامه»^{۷۰}

«رسول خدا(ص) فرمود: آدم دورو در روز قیامت وارد صحرای محشر می شود در حالتی که

دو صورت دارد یکی از پس و دیگری از پیش و در هر صورت زبانی است که از دهان بیرون

۶۹- اصول کافی ص ۴۸۵

۷۰- جامع السعادات ص ۴۱۰

آمده و از سر آن آتش زبانه می‌کشد و صورتش را می‌سوزاند، و با اهل محشر اعلام می‌شود
این است آدمی که در دنیا دو رو و دو زبان بود و به این وصف در روز قیامت شناخته و رسوا
می‌شود».

چون تویی تو هنوز از تو نرفت

سوختن باید تو را در نار تفت

خام را جز آتش هجر و فراق

گه پزد گه وانمارد از نفاق

فصل ششم

غیبت و نهان‌گویی

این شیوه‌ام ز شمع خوش آمد که هیچ‌گاه

پروانه را نسوخت مگر در حضور خویش

امنیت عرض

عدالت باید برای مردم آنقدر نیرومند و صحیح اجرا شود که خاطر تمام طبقات مردم مطمئن باشد و یکی آرامش همه‌جانبه برای تمام افراد ملت از دوست و دشمن ایجاد گردد و خلاصه افرادی که در یک کشور زندگی می‌کنند باید مطمئن باشند که در زیر لقای مقدس عدالت از همه‌جهت مصون از تعرض نابه‌جا است، یکی از مسائلی که در دنیای امروز بسیار اهمیت دارد و ذهن سازمان‌های بین‌المللی را به خود متوجه کرده است و زمامداران هوشیار دنیا به آن عنایت دارند موضوع امنیت است این مطلب یکی از شاخه‌های عدل است که اسلام در چهارده قرن قبل به آن کمال توجه داشته و در پی تشریح قوانین مقدسه خود در راه تامین امنیت مادی و اجتماعی کوشیده است.

اسلام امنیت دارد، ملل زنده دنیا امروز هم امنیت دارند، اما دامنه امنیت در اسلام آنقدر وسیع است که نه ملل اروپایی و نه امریکایی می‌تواند درجه امنیت خود را به آنجا بکشاند که اسلام کشانده است. اسلام درباره امنیت مال و امنیت جان و امنیت عرض کاملاً بحث کرده است.

در موضوع امنیت جان از نظر اسلام که مطلب روشن است. اما امنیت مال، اسلام ارزش مال مردم را دقیق‌تر از دنیای امروز می‌داند زیرا اسلام هم مال دارد و هم مالک دارد، یک جوال گندم هم ملک است و هم مال یعنی هم مالک دارد و هم در مقابل او مردم مال می‌دهند. اما یک حبه گندم مالک دارد ولی مردم در مقابل او مالی نمی‌دهند. در تمام محاکم قضایی دنیا دعاوی امنیت مالی را درباره چیزی قبول می‌کنند که هم مال باشد و هم ملک، اگر کسی در

دادگستری برود بگوید فلانی به خانه من آمد و از ملک من بدون اجازه یک دانه تخمه خورد دادستان به او می‌خندد اما اگر این دعوی را به نزد پیغمبر(ص) می‌بردند، پیغمبر نمی‌خندید و عرض حال را می‌پذیرفت قرآن می‌گوید:

«فمن يعمل مثقال ذره خیراًیره»

«اگر کسی به اندازه یک ذره از قانون اسلام تجاوز کند عمل خلاف انجام دهد به نتیجه شوم کردارش می‌رسد».

در اسلام امنیت مالی را آنقدر دقیق آورده که اگر در لباس شما نیم گرم نخ غصبی باشد یا باید آن نخ را خارج کنید والا حق تصرف در آن لباس را نخواهید داشت.

اما درباره عرض، اسلام منطق عرض را در قوانین خود از منطق دادگستری قوی‌تر دارد، محاکم قضایی و دادگاه‌ها آن عرضی را رسیدگی می‌کنند که مثلاً کسی شکایت کند فلانی به من در بازار فحش داده است که همه شاهداند و هتک شرافت من نموده اما اگر کسی برود دادگستری شکایت کند که من دیشب در خانه‌ام خوابیده بودم مردم همسایه‌ام به زنش گفت:

«ریش فلانی کوسه است» و به من توهین کرده است دادستان می‌گوید «مگر ریش تو کوسه نیست؟» جواب می‌دهد چرا، می‌گوید: «خب این که شکایت ندارد» این عرض حال را دادستان نمی‌پذیرد اما اگر این شکایت به پیغمبر(ص) عرضه می‌داشتند پیغمبر(ص) می‌فرمود «آه فاسق شد»

لا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکر هتموه.

(نباید بعضی از شما بعض دیگر را غیبت کند، آیا یکی از شما دوست دارد گوشت مردار برادر خود را بخورد؟ مسلم کراهت خواهید داشت) در اسلام برای اینکه عرض مردم در ظل قانون در مهد امنیت باشد غیبت برادر مسلمان را به عنوان عمل محرم معرفی فرموده است.

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله الغيبة على اربعة اوجه الاول ينجر الى الكفر و الثانی الى النفاق و الثالث الى المعصية و الرابع الى المباح اما ان الغيبة ينجر الى الكفر من اغتاب مسلما قيل له لم تغتب قال ليس هذا بغيبة فهو كفر، و اما انه ينجر الى النفاق من اغتاب مسلما و لم يذكر اسمه و المستمعون يعرفونه و اما انه ينجر الى المعصية من اغتاب مسلما بشيء اذا سمع يسيئ و اما انه ينجر الى المباح فغيبة الامير الفاسق الجائر و الفاجر»^{۷۱}

«رسول خدا(ص) فرمود غیبت بر چهار قسم است: قسم اول از غیبت منجر به کفر می شود و قسم دوم آن به نفاق و دورویی منتهی می گردد و قسم سوم آن موجب ارتکاب معصیت است و قسم چهارم غیبت از نظر اسلام به عنوان عمل مباح و بی اشکالی قلمداد شده، اما قسم اول عبارت است از اینکه کسی غیبت مسلمانی را بنماید و وقتی که او را از غیبت نهی می کنند بگوید این سخن که می گویم غیبت نیست، این نوع غیبت کفر است که حرام خدا را حلال می داند».

قسم دوم عبارت است از این که کسی غیبت مسلمانی را بکند و اسم او را نبرد اما مستمعین او را بشناسد این نوع از غیبت موجب نفاق است.

۷۱- مواظ العديبه- ص ۱۲۱

قسم سوم غیبت عبارت است از اینکه برادر مسلمانش چیزی نسبت دهد که اگر او بشنود بدش می آید.

قسم چهارم عبارت است از غیبت زمامدار فاسق و فاجر و جابر.

نکته قابل توجه در این روایت این است که پیغمبر اکرم (ص) تا آنجایی که غیبت موجب هتک عرض باشد آن را کفر و نفاق و معصیت معرفی می کند ولی اگر غیبت موجب هتک عرض نشد بلکه باعث بیداری ملت مظلوم و غافل گردید آن را تجویز می فرماید و آن غیبت زمامداری است که خود با جنایت کاری و ستمش عرض خویش را معدوم ساخته و عرض و آبرویی ندارد تا غیبت او موجب هتک عرض شود و از طرفی هم اگر جنایات وی ناگفته بماند و مردم به عنوان اینکه غیبت است آن را گوشزد مظلومین غافل نکنند چنگال های دژخیمانهاش در گوشت ملت بیشتر فرو رفته و خون آشامی اش افزون می گردد. لذا پیغمبر روشن اندیش اسلام این نوع از غیبت را تجویز فرموده.

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله ما عمر مجلس بالغيبه الا خرب بالدين فتنزهوا

اسماعكم من استماع العيبه فان القائل و المستمع لها شريكان في الاثم»^{۷۲}

«رسول اکرم فرمود هر مجلسی که از نظر غیبت آباد باشد از نظر دین خراب است پس

بپرهیزید از استماع غیبت زیرا گوینده و شنونده غیبت هر دو در گناه آن شریک اند».

۷۲- جامع السعادات ص ۳۴۹

«روی ان عایشه قالت لامراه ذکرت عندالنبي (ص) ان هذه الطويله الذيل فقال لها الفظی

الفظی فلفظت بضعه من لحم»^{۷۳}

«روایت شده روزی در خدمت پیغمبر اکرم سخن از زنی به میان آمد عایشه گفت آن زنان

طویل الذلیل است (یعنی قسمت پایین تنه اش بلند است) پیغمبر با کمال عتاب به او فرمود

(تف کن) وی تف کرد و یک قطعه گوشت از دهانش افتاد»

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اغتاب مسلما او مسلمه لم يقبل الله صلوته و

لاصيامه اربعین یوما و ليله الا ان یغفر له صاحبه»^{۷۴}

«پیغمبر فرمود هرکس برادر یا خواهر مسلمان خود را غیبت کند روزه و نمازش تا چهل روز

در درگاه خدا پذیرفته نمی شود مگر اینکه صاحب غیبت او را ببخشد»

نتیجه بدگویی و غیبت دگران ایجاد حقه و کینه و عداوت در دلها است زیرا وقتی انسان فردی

را در غیابش بدگویی کرد این بدگویی به وی می رسد و در نتیجه کینه و عداوت این فرد

غیبت کننده در دل وی جای گرفته و در مقام انتقام بر می آید تا آنجا که او هم به بدگویی و

غیبت او می پردازد و عرضش را در مخاطره می اندازد.

«عن الصادق علیه السلام قال لا تغتب و لا تخفر لاختیک حفره فتقع فیها فانک کما تدین

تدان»^{۷۵}

۷۳- جامع السعادات ص ۳۴۹

۷۴- جامع السعادات ص ۳۴۹

۷۵- سفینه البحار ج ۲

«امام صادق (ع) فرمود غیبت کسی را نکن که غیبت تو را خواهند کرد و گودالی برای برادرت حفر ننما که تو خود در آن واقع خواهی شد به هر دستی که بدهی به همان دست باز می‌ستانی».

مولوی در کتاب مثنوی این حقیقت را به صورت مثلی بیان کرده است می‌گوید:

روزی شیر مریض شد تمام حیوانات به دیدن او آمدند مگر روباه گرگ سخن چین از موقعیت استفاده کرده به شیر گفت همه حیوانات به عیادت آمده‌اند فقط روباه است که انجام وظیفه ننمود شیر گفت وقتی آمد مرا یادآوری کن تا سزایش را بدهم

این خبر به روباه رسید با عجله به خدمت شیر آمد شیر به او عتاب کرد تا حالا کجا بودی در جواب گفت من وقتی شما مریض هستید به فکر این افتادم دوایی برای تان تهیه نمایم تا بهبودی حاصل کنید پرسید چیزی به دست آوردی؟ جواب داد آری در پشت پای گرگ غده‌ای هست که برای معالجه شما موثر است شیر پرید با چنگال خود مقداری از پشت پای گرگ را بیرون آورد روباه آهسته از گوشه‌ای خارج شد در بین راه چشمش به گرگ افتاد که با پای خون‌آلود می‌آود گفت ای چکمه قرمز وقتی در حضور بزرگان می‌نشینی مواظب باش از دهانت چه خارج شود.

هر صدایی را صدا آید جواب

ناسزا را ناسزا آید خطاب

چون هجا گویی ترا گوید هجا

آن که آن را گفته تو ناروا

آنچه اندر معنی غیبت بود

دوست را از آن رنجش و کدورت بود

دم فرو بست ز بدگویی خلق

عیب نگرفتن به ژنده جامه دلوق

دل نیازردن به شمشیر زبان

حفظ غیبت دوستان اندر نهان

شرط سیر سالکان حق بود

بال عیان این قید حق مطلق بود

نقش غیبت در روانکاوی

از نظر روانکاوی منشاء غیبت بعضی از انحرافات روحی می باشد، طغیان بعضی از غرایز به ضمیمه عقده حقارت موجب می شود که انسان از برادر ایمانی خود غیب کند، در یک محفلی که عده ای از دوستان گرد هم نشسته اند و وقتی که سخن از معایت بعضی از افراد به میان می آید وظیفه شرعی و وجدانی هر کس در آن مجلس نشسته این است که از مجلس خارج شود و یا غیبت کننده را منع کند ولی در عین حال این شخص موظف علاوه بر اینکه انجام وظیفه نمی کند در این بدگویی با سایرین هم شرکت جسته و آنها را تایید می نماید زیرا

نمی‌ترسد اگر به آنها اعتراض کند مورد حمله قرار می‌گیرد این عمل از گزینه محبوبیت طلبی سرچشمه می‌گیرد و طغیان این گزینه موجب شده است که دست به این گناه بزرگ آلوده کند. بدگویی و غیبت نماینده ترس و جبن است و دلالت دارد که ما قدرت صراحت لهجه نداریم و نمی‌توانیم حقیقت را آشکار بگوییم لذا علی (ع) می‌فرماید:

«الغیبه جهد العاجز»^{۷۶}

«غیبت کوشش فرد ناتوان است»

هلن شاختر Helen Shakter می‌گوید:

«هر احتیاجی که برآورد نشد موجب ناراحتی می‌شود و هر ناراحتی ما را به تدبیر عمل وامی‌دارد ولی همه کس برای رفع ناراحتی خود که از برنیامدن احتیاجات اجتماعی تولید می‌شود یکسان عمل نمی‌کنند وقتی شخصی خود را چنان که احتیاج دارد مورد توجه نمی‌بیند یکباره از مردم می‌گریزد مبادا در میان جمع مورد تحقیق واقع شود کناره‌گیری را بر هر گونه خلطه و آمیزش ترجیه می‌دهد یا آنکه در میان جمعیت ناراحت و پریشان و ترسیده

به کنجی می‌نشیند و یک کلمه حرف نمی‌زند
یا آنکه بنای مسخرگی می‌گذارد و شوخی‌ها
و خنده‌های بی‌جا می‌گذارد و از غائبین بد
می‌گوید و به حاضرین می‌پرد و به هرچه
بگویند ایراد می‌گیرد تا بدین وسایل خود را
طرف توجه کرده باشد».

مان Man در اصول روانشناسی می‌گوید:

«برای جبران شکست و پوشانیدن عیوب خود
گاهی از این راه می‌رویم که گناه را به گردن
دیگران بیاندازیم و بدین طریق حرمت ذات
خود را در نظر خود حفظ کنیم اگر در امتحانی
شکست خورده‌ایم سوال امتحان یا معلم را
ملامت می‌کنیم اگر نتوانیم به مقامی برسیم
آنجایی که به آن مقام رسیده‌اند تخطئه می‌کنیم
گاه نیز دیگران را مسئول شکست خود می‌دانیم
که در واقع هیچ مسئولیتی ندارند».

بخش هفتم

عیب جویی

کمال صدق و محبت بین نه نقص گناه

که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

خودکاوی

یکی از نعمت‌های خداوند که حیات و زندگی بشر به آن بستگی دارد علم و یکی از بدبختی‌های بشر که برای همیشه شخص را مفلوک و بیچاره خواهد ساخت جهل و نادانی می‌باشد. بهترین علمی که به حال بشر مفید است علم به نفس و خود می‌باشد. بدترین جهل برای انسان نادانی از خود انسان است.

کسی که به امور باطنی خود جاهل است و از آنها اطلاعی ندارد همیشه بدبخت و بیچاره خواهد بود، هنگامی که انسان بنده جهل خود می‌شود و روح فضیلت در وجودش می‌میرد اسیر شهوت و امیال گوناگون گردیده و از حریم سعادت محروم می‌ماند در این صورت هرگونه تلاش و راهنمایی اخلاقی منتهی به شکست خواهد گردید. پس انسان بایستی از باطن خود باخبر باشد و عیوب و نواقص خود را بشناسد.

دانشمند شهیر پروفیسور کارل Carl می‌گوید:

«برای آنکه مشی زندگی علاقلانه گردد
مؤثرترین روش این است که هر روز صبح
طرح کار روزانه و هر شب نتیجه کار حاصله
را مورد غور قرار دهد همان‌طور که پیش‌بینی
می‌کنیم که کار ما چه ساعتی شروع و چه
ساعتی تمام می‌شود و چه کسانی را می‌بینیم،

همان‌طور باید پیش‌بینی کنیم که چه کمک‌هایی
باید به دیگران بنماییم و چگونه در کارها
معتدل باشیم».

امیرالمومنین (ع) می‌فرماید:

من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها فقد خسر^{۷۷}

«هرکس به حساب نفس خود رسیدگی کند سود می‌برد و هر که از آن غافل بماند زیانکار
است».

پس بایستی انسان عالم به نواقص خود باشد و اعمال و رفتارش را مورد دقت قرار دهد و
عیوب خود را برطرف کند یکی از نتایج بی‌خبری از عیوب این است که انسان به مرض
عیب‌جویی گرفتار می‌شود؛ در نهاد گروهی از افراد تمایل شومی وجود دارد که پیوسته آنها را
به تجسس لغزش‌ها و تحقیقات پیرامون اسرار مردم وامی‌دارد و به انتقاد و بدگویی از آنها که
با سرزنش و استهزاء آمیخته است تحریص و ترغیب می‌کند، با اینکه خود دارای عیوب
فراوانی هستند و نقائص در وجودشان بر فضائل چیرگی دارد معهذا همه آنها را نادیده گرفته و
از تهذیب خویش چشم می‌پوشد و تنها به تعقیب نواقص مردم می‌پردازند عیب‌جویان نیروی
دقت و ملاحظه خود را در راهی به مصرف می‌رسانند که دوستان و آشنایان خویش را تحت
نظر بگیرند و مراقب اعمال و رفتارشان باشند تا نقطه ضعفی از آنها به دست آورده شروع به
انتقاد و بدگویی کنند قهرا بنابراین فرصت کافی برای بررسی خویش پیدا نمی‌کنند.

۷۷- غررالحکم

«عن الباقر عليه السلام كفى بالمرء عيبا ان يبصر من الناس ما يعمى عنه من نفسه او يعير

الناس بما لا يستطيع تركه او يؤدى خليه بما لا بعنبه»^{۷۸}

«امام باقر عليه السلام فرمود، همین یک عیب برای مرد بس که در مردم عیبی را ببیند که خود

داراست ولی نسبت به عیب‌بینی خویشتن کور باشد یا سرزنش کند مردم را به عیبی که آنها

قدرت بر طرف کردنش را ندارند یا دوست خود را به کارهای بی‌معنی و بیجا وادار کند».

«قال علی علیه السلام اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله»^{۷۹}

«امیر المومنین علیه السلام فرمود بزرگترین عیب این است که بر مردم چیزی را عیب بگیری

که در خود تو هم مثل آن موجود است».

سزاوار است وقتی که ما عیبی را در کسی می‌بینیم به جای اینکه انتقاد و بدگویی کنیم پند و

اندرز بگیریم که اگر آن عیب در ما وجود دارد آن را از خود دور کنیم.

علی علیه السلام می‌فرماید:

«کفی بالمرء غباوه ان ينظر من عيوب الناس الى ما خفى عليه من عيوبه»^{۸۰}

«بس است در کودنی شخص اینکه متوجه عیبی در مردم بشود که خود آن عیب در او هم

هست و از عیب خود بی‌خبر است».

۷۸- کافی ج ۲ ص ۴۵۹

۷۹- نهج البلاغه

۸۰- غرر الحکم

آویبور Avibour می گوید:

«غالبا از فرط نادانی معایب خود را نادیده
می گیریم پرده ای از غفلت و تجاهل بر روی آن
می کشیم تا به این وسیله خودمان را گول بزنیم
واقعا تعجب آور است مردم می کوشند معایب
خود را از نظرها بپوشند ولی برای اصلاح آنها
فکری نمی کنند»

علی علیه السلام می فرماید:

«من یحث عیوب الناس فلیبدء بنفسه»

«هرکس بخواهد عیوب مردم را بشمارد بهتر این است که از خود شروع کند».

هلن شاختر Helen Shakhter می گوید:

«چه خوب است به جای اینکه به رفتار و گفتار
ناروای اشخاص ایراد بگیریم به دردشان برسیم
و اگر بتوانیم هدایت شان کنیم از این واجب تر
اینکه به دردهای خودمان برسیم یعنی بی ریا و
بی پروا عیبها و نقص های خود را روبه رو
بگذاریم و به علاج خویش پردازیم».

انسان به جای اینکه عیب‌جویی دیگران بپردازد بهتر این است که به روانکاوی و خودکاری خویشتن مشغول شود علی‌علیه‌السلام با بیانی جذاب و دلنشین کشف بیماری روانی و درمان آن را از طریق خودکاوی توصیه می‌فرماید:

«علی‌العقل ان یحصی مساویها فی الدین و الرأی و الاخلاق و الادب فیجمع ذلک فی صدره اوفی کتاب و یعمل فی ازالتها».

«بر هر فرد با شعور و متفکر واجب است بدی‌های اخلاقی و اجتماعی و مذهبی و روانی خود را احصا کند و آنها را در مغز خود و یا در نوشته‌ای ضبط کند و در مقام ازاله و علاج یکایک آنها بکوشد».

در علم پسیکانالیز و روانکاوی هم‌چنین دستور می‌دهد «در اطاق ساکت و آرامی در جای راحت بنشینید و بسپارید یک ساعت کسی مزاحم‌تان نشود چون کاری که می‌خواهید بکنید شرط حتمی اش این است که ذهن‌تان متوجه هیچ سروصدایی نگردد و به اصطلاح حواس‌تان پرت نشود مقداری کاغذ و یک قلم روان در دست داشته باشید.

نوع احساسات و هیجاناتی که همان روز یا روز قبل در درون شما پیدا شده فهرست‌وار بنویسید وقتی فهرست هیجانات و احساسات آن روز خود را نوشتید بعد برگردید به یکی یکی آنها و هر فکری که به مناسبت آن به خاطرتان می‌آید بی‌قید و بند روی کاغذ آورید هر قدر طولانی شود عیبی ندارد پس از اینکه اعمال و افکار و احساسات و هیجانات آن روز را به طریق فوق نوشتید آن را آثار و عوارض عزلت‌طلبی، مهرطلبی، برتری‌طلبی را در مقابل خود بگذارید و هر یک از اعمال و افکار و احساسات و هیجانات خود را علیحده در نظر بیاورید

و در مورد هر یک از خود سوال کنید این عمل با احساسات به تحریک کدام یک از عوارض بوده است، هدف اصلی روانکاوی این است که تغییراتی در شخصیت روحی مریض داده شود به طوری که نیروی سازنده و مثبت وجود او بتواند او را از حالات عصبی اش خلاصی بخشد و تضادهای روانی خود را مرتفع کند شخصیت جدیدی در خود احساس نماید و ارزش های جدید و هدف های نوینی در زندگی پیدا کند و در واقع طریقه جدیدی در زندگی پیش گیرد.

دوست یابی

معاشرت و دوستی با افراد از ضروریات زندگی است که می خواهد در دنیای معاشرت قدم بگذارد باید به وظایف خویش آشنا باشد از امور منافی با معاشرت و دوستی عیب جویی است کسی که شیوه اش عیب جویی است نمی تواند برای خود دوستان واقعی تهیه کند و در پناه محبت و عنایت آنها قرار بگیرد زیرا مرتبا از آنها عیب جویی می کند و به حیثیت آنها لطمه می زند هرگاه انسان بخواهد به منظور اصلاح دوست خود نواقصش را تذکر دهد باید با مهارت خاصی به این کار مبادرت ورزد بدون اینکه خاطر او آزرده شود و قلبش جریحه دار گردد.

یکی از مریبان اخلاق می گوید:

«شما می توانید با نگاهی، تغییر لحنی، حرکتی

طرف خود را مطلع کنید که اشتباه می رود و

محتاج گفتار نیستید زیرا اگر خطا می رود

هرگز او را با عقیده خود موافق نتوانید ساخت
به سبب آنکه شما با این بیان لطمه مستقیمی به
عقل و فکر او زده‌اید و خودپسندی او را
مجروح کرده‌اید این عمل او را به اعتراض
وامی دارد ولی هیچ‌وقت به تغییر عقیده
نمی‌کشاند».

دیل کارنگی Deal Karngy می‌گوید:

«شارب شواب Sharb Shob که از معتمدین
اندروکارنگی Andero Karngy سلطان
فولاد بود به واسطه حسن تدبیر و سیاستی که
در کار داشت مورد احترام عموم بود روزی در
راهرو کارخانه قدم می‌زد در گوشه‌ای جمعی
از کارگران را در حال کشیدن سیگار و چپق
دید در صورتی که اتفاقا بالای سر آنها لوحی
نصب بود که استعمال دخانیات را در آن منطقه
منع می‌کرد شواب چه کرد؟ آهسته نزدیک آنان
رفت و به هر یک سیگاری تعارف نمود و

گفت خیلی ممنون می‌شوم اگر این سیگار را

در خارج بکشید!»^{۸۱}

به این طرز باید از اعمال ناهنجار افراد انتقاد کرد.

دکتر اوستاس چستر Ostass Cheeser می‌گوید:

«غالباً میل به تغییر عقاید دیگران ناشی از

تمایلی معنوی است برای تسلط بر دیگران که

شما از این قبیل اشخاص که فکر می‌کنند

وظیفه آنها نجات روح دیگران و راهنمایی آنها

در زندگی است می‌بینید باید دانست که وظیفه

هیچ‌کس نیست که زندگی دیگران رهبری کند

یا اینکه وضع زندگی یا عقاید آنها را تغییر دهد

هر کسی برای اداره زندگی خود وظایف زیادی

دارد و باید سعی کند تا آنجا که می‌تواند خود

را اصلاح کند اگر زندگی او نمونه خوبی برای

دیگران باشد مسلماً دیگران از او سرمشق

خواهند گرفت و دیگر نیازی نیست که او با

حرف بخواهد دیگران را به پیروی از عقاید و

۸۱- آیین دوست‌یابی ص ۱۹

نظریات خود وادار سازد، حمله شدید به عقاید
مذهبی یا سیاسی یا اصول اخلاقی کسی که به
آنها سخت پایبند است کار عاقلانه‌ای نیست
بلکه نشانه بی‌ملاحظه‌گی و بی‌تربیتی است او
نسبت به عقاید خود همان حق را دارد که شما
نسبت به عقاید خود دارید گرچه ممکن است
عقاید او به نظر شما بسیار بیهوده و احمقانه
باشد ولی اگر سعی کنید به زور عقاید خود را
به او تحمیل کنید نه به خودتان خدمت کرده‌اید
و نه به او و به علاوه موفق نخواهید شد
نظریات و عقاید خود را به او بقبولانید».^{۸۲}

هاری وبونار اورستریت Hary boonar Orestriست می‌گوید:

«بی‌تردید اگر اطرافیان شخص بالغ که گواه
خطای او هستند دوست و مساعد باشند و از
شماتت خودداری نمایند و خطا را به او
ببخشند از رنج شرمساری او بسی خواهند
کاست در صورتی که اگر در شماتت و ملامت

اصرار بورزند ممکن است شخص خطاکار در

عمل خود مصمم و سرسخت بشود و به جای

پشیمانی به دفاع از خود پردازد».^{۸۳}

از نظر مکتب اسلام انتقاد و توجه به عیوب دیگران تا حدی تجویز شده است که روی مبنای

راهنمایی افراد باشد امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ان المومن من لیسکن المومن کما یسکن الظمان الا الماء البارد»

«به درستی که مومن به سوی مومن آرامش می گیرد و التهاب خاطرش ساکن می شود همچنان

که آدم تشنه کام به وسیله آب خنک آرامش می گیرد».

ولی اگر این انتقاد موجب تحقیر اشخاص گردد از نظر اسلام محکوم است.

«عن ابی عبدالله علیه السلام ان الله تعالی یقول من اهان لی ولیاً فقد ارحد لمحاربتی و ان

اسرع شیئی الی نصره اولیایی»^{۸۴}

«امام صادق علیه السلام فرمود خدا می فرماید هرکس به دوست من اهانت کند برای مبارزه با

من کمین کرده است و من سریع ترین افراد هستم در یاری کردن دوستانم»

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا معشر من اسلم بلسانه ولم یسلم بقلبه لاتتبعوا عثرات

الموسلمین فانه من یتبع عثرات المسلمین یتبع الله عثراته و من یتبع الله عثراته یفصح»^{۸۵}

۸۳- سلامت روح ص ۸۰

۸۳- سلامت روح ص ۸۰

۸۵- جامع السادات

«پیغمبر اکرم(ص) فرمود ای کسانی که به زبان مسلمانید و به قلب خود هنوز اسلام نیاورده‌اید در مقام عیب‌جویی مسلمین نباشید، زیرا، هرکس در مقام عیب‌جویی مسلمانان باشد خداوند او را عیب‌جویی می‌کند و هر کس را خدا عیب‌جویی کند مسلم رسوا خواهد شد».

«قال الباقر علیه السلام اقرب ما يكون العبد الى الكفران يواخي الرجل على الدين فيحصي

عليه عثرات وزلاته ليعيره بها يوما»^{۸۶}

«امام باقر علیه السلام فرمود نزدیک‌ترین بنده به سوی کفران پروردگار آن بنده‌ای است که با مردی در امور دینش برادری کند پس احصاء عیوب و لرزش‌های او را برای اینکه روزی به آن عیوب او را تغییر کند».

«قيل للصادق عليه السلام شئى يقوله الناس عوره المومن على المومن حرام فقال ليس

تحيث تذهبون انما عنى عوره المومن ان يزل زله او يتكم به شئى يعاب عليه فيح فضه عليه

ليعيره به يوماما»^{۸۷}

«سائلی از محضر امام صادق علیه السلام سوال کرد معنی این جمله چیست؟ که مردم می‌گویند (عورت مومن بر مومن حرام است) حضرت در جواب فرمود مراد از این جمله آن چیزی نیست که مردم گمان کرده‌اند بلکه مراد از این جمله این است که حرام است بر مومن که هرگاه از برادر خود لغزش یا عیبی مشاهده کرد به خاطر بسپارد برای اینکه یک روزی وی را با این عیب تعییر و سرزنش کند».

۸۶- جامع السعادات

۸۷- جامع السعادات

روانکاوی عیب‌جویی

بعضی از افراد محروم از تکریم و احترام برای اینکه توجه اشخاص را به خود جلب کنند و شخصیت خویش را به دیگران بنمایند افراد را به باد مسخره می‌گیرند البته این موضوع با تربیت دوران کودکی هم ارتباط فراوان دارد.

«هر.ا. اوراستیریت H.A. Auristreet استاد

دانشگاه کالیفرنیا Kallifornia درباره بعضی

از نوجوانان امریکا که در کودکی بد تربیت

شده اند چنین می‌گوید: گاه در جیب خود

سیگاری ترقه‌ای که منفجر می‌شود گذارده آن

را یک مرتبه منفجر می‌کند و گاه گلی را با

بوی زننده آغشته می‌کند تا از قیافه کسی که

ندانسته گل را بو کرده است دیگران لبخند

بزنند و یا بمب کوچکی را که ظاهراً بی‌ضرر

است زیر چرخ اتومبیل می‌گذارند که وقتی

افراد می‌خواهند از حضور جمع خداحافظی

کنند بترکد و سایرین بخندند و او لذت ببرد و

گاه مبل و اثاث هتل و گاه لباس خانم‌ها را پاره

می‌کند با وجود آنکه بزرگ شده او خود را

همانند پسر بچه شیطان سابق فرض می‌کند و

طبق رفتار آن زمان عمل می‌نماید»^{۸۸}

و نیز شخصیت عیب‌جو بر اثر همین عقده حقارت است که به فکر عیوب دیگران می‌افتد تا

در آنها عیبی پیدا کند و با معیوب بودن افراد دل خود را تشفی دهد اصولاً مسخره کردن

دیگران علاوه بر اینکه در ظاهر تحقیر آنها است اصولاً موجب ایجاد مرض روانی در افراد

مورد تمسخر می‌شود به این ترتیب که این تمسخر باعث می‌شود که او از خودش بدش بیاید

و از خودش متنفر گردد و همواره از وجود خودش رنج می‌برد- کما اینکه ژه‌موسسیان

Mossian می‌گوید:

«هرگاه کسی مورد تمسخر دیگران قرار گیرد

یعنی مورد شادی آنها برای ضعف خود واقع

شود به اندازه این تمسخر ضعف خود را

صریحتر تصور خواهد کرد و به اندازه

صراحت این تصور غمگین می‌شود بنابراین به

اندازه تمسخر دیگران غمگین خواهد شد و

چون علت آن را چیزی جز شیئی مورد تمسخر

تصور نمی‌کند به همان اندازه نسبت به آن

متنفر خواهد شد پس نتیجه این می‌شود که اگر آن چیز مورد تمسخر قبلاً مورد دوستی ما بوده است به اندازه منتجه دوستی خود و ارزش تنفر دیگران برای ما نسبت به آن دارای احساسات خواهیم شد و اگر از آن نفرت داشته باشیم این تنفر تقویت می‌شود».

کسی که افلیج است اگر دست فلج او مورد تمسخر واقع شود یا نسبت به آن احساساتی پیدا می‌کند که به بهداشت روانی او صدمه می‌زند و یا اینکه از دست خود متنفر میشود و این تنفر او را رنج می‌دهد. باز در جای دیگر ژه‌موسیسیان J. Mossian می‌گویند:

«انسان هر قدر خود را قوی تصور کند به همان اندازه خوشحال می‌شود و چون قدرت خود را نسبت به ضعف دیگران بسنجد شادی وی بیشتر می‌شود پس به همان اندازه هم از ضعف دیگران شادی حاصل کرده و لذاست که دیگران را تحقیر می‌کند»^{۸۹}

۸۹- تحقیق در صفات انسان ص ۵۳ و ص ۷۶

پیرزنی خمیده پشت را گفتند آیا مایلی که خداوند پشت خمیده تو را راست گرداند؟ گفت
من مایلم که دیگران مثل من گوژپشت شوند تا به آن چشمی که آنها در من نگریسته‌اند من به
آنها بنگرم.

عیب‌جویی از نظر دلیل کارنگی

این نمونه جامعی است از طبیعت انسانی هر
مجرمی را که بنگری همه کس را ملامت
می‌کند جز خودش را (چه باید کرد ما را چنین
ساخته‌اند) بنابراین اگر فکری در سر ما افتاده
کسی را عیب‌جویی و سرزنش کنیم باید بدانیم
که عیب‌جویی مثل کبوتر مسافر است همواره
به مبدا عزیمت خود بازمی‌گردد با خود بگوییم
شخصی که مورد انتقاد ما واقع شده است تمام
مساعی خویش را برای تبرئه و دفاع خود به
کار خواهد برد و در مقابل ما را متهم خواهد
ساخت.^{۹۰}

۹۰- آیین دوست‌یابی ص ۲۰

جان وانامیکر John Vanamier صاحب
مغازه‌های وسیعی است که اکنون به نام او
مشهور است روزی چنین می‌گفت سی سال
است که من معتقد شده‌ام انتقاد و خرده‌گیری
فایده‌ای ندارد من برای اصلاح عیوب خودم
بسیار در زحمتم و هر قدمی که برمی‌دارم با
رنج بزرگ همراه است چگونه از عهده اصلاح
دیگران به وسیله عیب‌جویی برتوانم آمد انسان
ناقص است و خدای تعالی مصلحت ندیده
است که به همگان نعمت عقل را یکسان
عنایت بفرماید.^{۹۱} عیب‌جویی بی‌فایده عبث
است زیرا که طرف را مجبور به دفاع از اعمال
خود می‌سازد- انتقاد خطرناک است زیرا که
حس خودپسندی شخص را مجروح می‌کند و
کینه او را تحریک می‌کند- در سپاه آلمان یک
نفر سرباز حق ندارد بلافاصله پس از وقوع
اهانت به مافوق خود شکایت کند نخست باید

۹۱- آیین دوست‌یابی ص ۱۷ و ۱۹

شبی با خشم به روز آورد و غضب خود را

تسکین دهد اگر بی تامل به شکایت پردازد او

را تنبیه می کنند.^{۹۲}

علاوه بر اینکه عیب جویی خود محصول و فرآورده انحرافات شدید روانی است در دیگران نیز

ایجاد عقده حقارت می کند.

عیب جویی موجد عقده حقارت

کسی که یک چشمش کور است کسی که بینی اش را مرض جزام خورده است و خلاصه کسی

که دارای عیبی می باشد در باطن ناراحت است و در خود احساس حقارت می کند اگر کسی

عیب او را بر زبان آورد قهراً در روان او اثر نامطلوبی می گذارد و این احساس به عقده بزرگی

مبدل می شود رهبران اسلام برای جلوگیری از این موضوع فرموده اند با افراد معیوب به نظر

طولانی نگاه نکنید تا چه رسد که آنها را به مناسبت عیب شان تمسخر و ملامت کنید.

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تدیموا النظر الی اهل البلاء والمجدومین فانه

یحزنهم».

«پیغمبر اکرم (ص) فرمود هیچ گاه به سوی مجذومین و مبتلایان نگاه طولانی خود را ندوزید».

۹۲- آیین دوست یابی ص ۱۷ و ۱۹

بخش هشتم

بدخواهی ، حسادت

حب ذات

از غریزه حب به ذات غریزه جلب سود و دفع زیان زاییده می‌شود و موجبات زندگی انسان به وسیله این غریزه پابرجاست این غریزه در حیوانات هم دیده می‌شود مثلاً آن کرم خاکی هنگامی که با فشار از خارج تماس پیدا می‌کند فوراً خود را جمع نموده و نیروی خود را متمرکز کرده، آماده دفاع می‌شود زیرا فطرت کرم از زیان فشار می‌هراسد و اگر موقعیت ملایمی پیش آید و مکان سودمندی پیدا کند خود را باز نموده و به تغذیه می‌پردازد حتی این غریزه در بعضی گیاهان هم موجود می‌باشد گل‌هایی هستند که هنگام شکفته شدن اگر به آنها دستی خورده شود فوراً بسته می‌شوند حوادث و آفات گوناگونی در طول زندگی بشر مانع از اجرای این غریزه می‌شود.

یکی از نویسندگان شهیر می‌گوید: «جان ما مانند صحرایی بی‌قلعه و حصار دستخوش تاراج و محل دستبرد دزدان آسایش و سعادت است کمترین نسیمی دریای بی‌پایان دل مارا به اضطراب و تلاطم می‌اندازد».

یکی از عوامل منافی با اجرای این غریزه حسادت است حسود گاهی زیان صد در صد خود را طلب می‌کند برای اینکه یک درصد به محسود خود صدمه وارد کند و لذا گفته‌اند «کل حاسد عدو نفسه و صدیق عدوه» هر حسودی دشمن خود و دوست دشمنش می‌باشد. حسود بیچاره است که عمر را در تافتن دل از آه و حسرت و برافروختن شلعه عداوت صرف می‌کند.

«قال ابو عبدالله عليه السلام - الحاسد مضر بنفسه قبل ان يضر بالمحسود».

«امام صادق علیه السلام فرمود بدخواه به خود زیان می‌رساند قبل از اینکه به محسود ضرر بزند».

خودکشی بر مبنای بدخواهی

در زمان موسی هادی در بغداد مردی توانگر بود و همسایه‌ای داشت که به شدت به او حسادت می‌ورزید چون دل مرد همسایه از حسادت مرد توانگر پر شد غلامی خرید و او را تربیت کرد درباره غلام مهربانی فراوان نمود تا اینکه غلام به حد جوانی رسید و نیرومند شد به او گفت فرزندم من از تو خواهشی دارم در انجام آن چگونه خواهی بود؟ غلام جواب داد امر مولا هرچه باشد انجام می‌دهم مولا گفت خواهش من این است که تو مرا بکشی و جسد مرا پشت بام همسایه‌ام بیاندازی تا او را عوض من به قصاص بکشند غلام گفت این کار چگونه ممکن است انجام بگیرد تو از پدر ارزشت برای من بیشتر است مولا گفت امر مرا انجام ندهی مخالفت مرا نموده‌ای غلام هرچه التماس کرد مولا از این تصمیم منصرف نشد بالاخره او را بر انجام این عمل راضی نمود و از ثلث مالش نیز سه هزار درهم به او داد و گفت پس از خاتمه کار این پول را بردار و به هر جا که می‌خواهی برو. چون شد معهود فرا رسید به او گفت آماده باش در اواخر شب بیدارت می‌کنم. نزدیکی سحر بیدارش کرد چاقویی نیز به او داد با هم به پشت بام همسایه رفتند در آنجا رو به قبله دراز کشید بیا کار را تمام کن غلام کارد را بر حلقوم مولایش کشید و کار را تمام کرد آنگاه پایین آمد در رختخواب خود آرامید فردا خانواده‌اش خبری از او نیافتند تا عصر جسدش را بر پشت بام همسایه یافتند بزرگان محله را

حاضر نموده آنها نیز وضع را مشاهده نموده خبر به هادی رسید هادی همسایه توانگر را احضار کرد هرچه توضیح خواست انکار نمود بالاخره او را زندانی کرد غلام به اصفهان رفت اتفاقاً یکی از بستگان محبوس متصدی جیره و حقوق قشون بود غلام را دید از حال آفایش جويا شد غلام تمام جریان را به او گفت آنگاه او را به پیش موسی هادی فرستاد و چند نفر را بر جریان غلام شاهد گرفت. غلام در نزد هادی نیز تمام جریان را گفت. هادی بی‌اندازه متعجب شد امر کرد زندانی را آزاد کردند و غلام را مرخص نمود.

«قال علی علیه السلام لله در الحسد فما اعدله بدابصاحبه فقتله»^{۹۳}

«برای خداست پاداش بدخواهی که در مقام زیان رساندن حسد از صاحب خود شروع می‌کند و باعث قتل وی می‌گردد»

بدخواهی آفت سلامت

فرد بدخواه و حسود از بهداشت و سلامتی جسمانی محروم است.

«قال علی علیه السلام عجت لغفله الحاسد عن سلامه الاجساد»^{۹۴}

امیرالمومنین (ع) می‌فرماید من تعجب می‌کنم از اینکه چگونه بدخواهان از سلامتی و بهداشت بدنی خود غافل هستند.

۹۳- غرر الحکم

۹۴- غرر الحکم

فرانک هورک Frank Hoork می گوید:

«حسادت اندوه احساسات ناموافق را از مغزتان
برانید اینها شیطان‌های روحی هستند فقط به بر
هم زدن نظم دماغی اکتفا نمی‌کنند بلکه مایه
رشد سلول‌های مسموم در بدن می‌شود و در
نتیجه مانع جریان خون می‌گردند با سمومی که
تولید می‌کنند سلسله اعصاب را ضعیف
می‌سازند و لطمه جبران‌ناپذیری به روح و
جسم می‌زنند و امید را از میان می‌برند
هدف‌های عالی را نابود می‌سازند و سطح
استعداد مغز را پایین می‌آوردند»

باز در جای دیگر مولا علی (ع) می‌فرماید:

«الحسد یفنا الجسد»^{۹۵}

«حسد جسد را فانی می‌کند»

حسادت تنها آفت جسم نیست بلکه ضربات و زیان‌های آن به روح هم نیز زیاد است کما

اینکه مولا(ع) می‌فرماید:

«احذروا من الحسد فانه یزری بالنفس»

۹۵- غرر الحکم

از حسد پرهیزید زیرا به روح شما زیان وارد می‌کند از نظر روانکاوی هم این مطلب ثابت شده است و در روانکاوی می‌نویسد «حسادت مبالغه آمیز حتما یکی از رازهای روحی عمیق و شدید است که موجب رنج فراوان اشتباهات زیاد و بی‌انصافی‌های فراوان می‌گردد و البته می‌داند که مقداری زیادی از اعمال و کردار حسود به میل و اراده خودش نیست و به فرمان متاع عفریت حسادت است».

حسد میکروب محبوبیت اجتماعی

از اساسی‌ترین عوامل پیشرفت و پیروزی‌های زندگی محبوبیت اجتماعی است آنکس که با ابزار لیاقت توانست بر کشور دل‌ها حکومت کند بر پیمودن نردبان ترقی از تعاون و همکاری‌های افراد جامعه برخوردار می‌گردد اما حسود همچون پرده‌ای میان شخص و دیگران حائل می‌شود و هرگز نمی‌گذارد انسان در قلوب معاشران خویش موقعیتی پیدا کند.

شوپنهاور آلمانی Shopen Hauer می‌گوید:

«حسود و بدخواهی از خطرناک‌ترین عواطف

انسان است و بنابراین باید آن را به منزله

موحش‌ترین دشمن سعادت تلقی نمود و در

رفع و سرکوبی اش کوشید»

بدخواه نه تنها از گردونه انسانیت خارج است بلکه به پایین تر از دایره حیوانیت نیز تنزل و سقوط می نماید کسی از محنت دیگران بی غم است انسان نیست پس کسی محنت را برای دیگران بخواهد از حیوان هم پست تر است.

ریشه ایجاد حسادت در افراد محیط خانواده ها و تربیت غلط پدران و مادران است. پدر و مادر به واسطه ترجیح بلامرجه یکی از فرزندان بر دیگری روح حسادت را در آنها به وجود می آورد لذا رسول خدا(ص) می فرماید:

«ساوین اولادکم فی العطیه»

«بین اولاد خود در مقام اهداء رعایت مساوات را بنمایید»

برتراند راسل Bertrand Russel می نویسد:

«در کتاب خانواده (فیرچایلد) فصلی است از

گناهان پنهانی قلب که راه های دوری جستن از

آن را نشان میدهد. لوس در خود می بیند که

رفتارش نیکو بوده است مادرش به او می گوید

اگر چه رفتارش نیک است اما افکارش به خطا

است و از ارمیا روایت می کند قلب قبل از هر

چیز فریب دهنده بسیار پلید و فاسد است سپس

به لوس دفتر کوچکی داده می شود که در حین

اینکه ظاهری آراسته و رفتاری خوش نشان

می دهد در آن دفتر آنچه که بسیار پلید و فاسد
است و در قلب وی جا دارد ثبت کند هنگام
ناشتایی صبح والدینش نواری به خواهرش و
گیلاسی به برادرش می دهند اما به او چیزی
نمی دهند لذا او در دفتر خود چنین یادداشت
می کند:

که در این لحظه که جداً فکر بدی به خاطرش
خطور کرده و آن این بود که پدر و مادرش او
را کمتر از خواهرش و برادرش دوست دارند
او را تعلیمات لازم دادند و چنین عقده‌ای پیدا
کرد که باید به قوه انضباط اخلاقی با این فکر
مبارزه کند لکن این متد نتیجه‌ای نداد جز اینکه
فکر مزبور را در زوایای وجود او نهفته ساخت
تا اینکه در سال‌های آینده آثار کج و معوج وی
ظاهر گردد».

حسادت و ندیدن واقعیت

انسان دارای دو بینایی است یکی بینایی حسد و ظاهری و دیگر بینایی معنوی که آن از بینش و بصیرت می‌باشد نابینایی نیز بر دو قسم است یکی کوری آشکار و دیگر نابینایی درونی به اینکه انسان نتواند حق را درک کند یا اینکه نخواهد حق را ببیند.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

«الحسد اصله من القلب و الجحود لفضل الله تعالى و هما جناحان للكفر و بالحسد وقع ابن

آدم فی حسره الابد و هلک مهلكالا ینجونه ابدًا»^{۹۶}

«بدخواهی ریشه‌اش در کوری دل و انکار فضل پروردگار است که این دو به منزله دو بال هستند برای کفر و به سبب حسادت واقع شده فرزند آدم در حسرت همیشگی و در مهلکه‌ای افتاده است که وی نجات را نخواهد دید»

مان Man در اصول روانشناسی می‌گوید:

«پاسخ بعضی کسان به تعارضات نفس خود آن

است که وجود تعارض را منکر شوند و در

مورد این کسان گوئیم انگیزه‌های امیال خود را

سرکوب کرده‌اند کودک حسودی که وجود

برادر کوچک خود را قبول ندارد افکار ناراحت

کننده را سرکوب کرده است سرکوبی به بیان

۹۶- مستدرک الوسائل ج ۲

دقیق‌تر منکر واقع شدن است و ندیدن چیزی
که هست آنچه سرکوب می‌کنیم و از هوشیاری
خود بیرون می‌رانیم معمولاً چیزی آزاردهنده و
دردناک است».

مرز حرمت حسد

حسد دو حالت دارد که یکی برخاسته از دیگری است حالت نخستی صفتی است که از نظر روانشناسی به روح سرشته شده است به اصطلاح یک نوع بیماری روانی محسوب می‌شود و به تعبیر فلاسفه بلکه حسد نامیده می‌شود. حالت دوم از آثار حالت اول است که قلباً شخص بدخواه کسی باشد و برای دیگران ناروا بخواهد و سپس بر این حالت قلبی ترتیب اثر بدهد و به دنبال آن زبان و دست و پا را به کار بیاندازد.

از رسول خدا (ص) روایت شده که حسد از امت من برداشته شده یعنی اگر حسد به خودی خود سزاوار کفر باشد و حسودان باید بازخواست شوند خدای تعالی به واسطه لطفی که بر پیغمبر دارد از امت آن حضرت بازخواست نمی‌کند مادامی که حالت دوم تکمیل نشود و بر طبق آن گفتار و رفتاری از افراد سر نزنند بلکه اگر در حالت دوم هم حسد از قلب تجاوز نکند نیز کیفر ندارد پس بایستی انسان حسد را معالجه کند تا به دست و زبان نرسد.

وردفی بعض الاحادیث القدسیه ان الحسد عدو لنعمتی یتسخط لقضائی غیر راض لقسمتی

التی قسمته بین عبادی.^{۹۷}

خداوند می فرماید بدخواه دشمن نعمت من و نسبت به قضایم خشم می ورزد و به تقسیم در

بین بندگانم راضی نیست.

بخش نهم

خودخواهی - تکبر

غرور

به منظور بقاء حیات و ادامه زندگی بشر خداوند متعال در انسان گزینه حب ذات را قرار داده است که در مقابل پیش آمدها و حوادث و زیانها انسان بر حسب خواهش این گزینه از خود دفاع می نماید و وسایل زندگی را در جهان برای خویشتن کسب نماید روی حساب این گزینه حب ذات است که انسان چون خودش را بیش از همه چیز دوست دارد و هر چه را می خواهد برای خود می خواهد لذا خود را هم از همه برتر و بهتر تصور می کند حتی جنایتکارترین افراد معتقد نیست به اینکه او از دیگران بدتر است یا اینکه دیگران از او بهتر هستند اصولاً فرض می کند که در اجتماع حقش از بین رفته و جامعه از او قدردانی نمی کند.

دیل کارنگی Deal Carngy می گوید:

«با استدلال برهانی یا مغالطی اکثر جنایت کاران می کوشند اعمالی را که بر ضد جامعه مرتکب شده اند در انظار درست جلوه دهند من نامه های بسیار شیرین و جالب توجه که از مترولاس Metro - Lass مدیر زندان سینگ سینگ Sing- Sing دارم که می گوید کمتر جنایتکاری در سینگ سینگ (زندان نیویورک) خود را بدکار و شرور می پندارد این اشخاص

خود را مانند دیگران سالم و سلیم می‌دانند و در باب اعمال خود استدلال‌هایی می‌کنند و علت و موجب آنها را بیان می‌نمایند که مثلا چرا مجبور شده‌ان گاوصندوق را بشکنند یا ماشه تنفگی را بفشار بیاورند.

آلکاپن Alkapone رئیس راهزنان شیکاگو می‌گوید:

«من بهترین سال‌ها عمر عزیز خود را صرف مسرور کردن و مشغول ساختن مردمان کرده‌ام آیا پاداش من این بود؟ دشنام - فشار سختی کراولی Keravely قاتل معروف که به مرد دو طپانچه ای معروف شده است از جنایتکاران بزرگ امریکا است هنگامی که در جزیره دراز می‌خواهد در مجلس عیش شرکت کند وقتی از اتومبیل خود پیاده شد پاسبانی به او نزدیک شد و گفت اجازه‌نامه خود را ارائه دهید کراولی بدون اینکه سخنی بگوید طپانچه را کشید و پاسبان را سوراخ سوراخ کرد این مرد را وقتی

پلیس نیویورک در خانه معشوقه‌اش محاصره
کرد برای اینکه او را دستگیر کنند در حالیکه
صندلی بزرگ را سنگر خود قرار داده و با
پلیس تیراندازی می‌کرد در آن اثنا که بدنش
خون‌آلود بود خطاب به آنان که جسد او را
خواهند می‌نوشت در این سینه قلب خسته ولی
پاک در طپش است که هرگز برای کسی بد
نخواست و به کسی بدی نکرده است هنگامی
که او را دستگیر کردند و در دادگاه محکوم به
سیاست صندلی برقی شده بود چون به اطاق
سیاستگاه رسید با خود گفت و فریاد می‌زد این
پاداش من است که برای دفاع از خود
می‌کوشیدم»^{۹۸}

خلاصه این غریزه حب ذات هنگامی که طغیان کرد به مرحله تکبر می‌رسد و عجب به وجود
می‌آورد تکبر و خودپسندی از نظر مکتب اسلام به عنوان یک خوی ناپسند و زشت معرفی
شده است و رهبران دینی مردم را از آن بر حذر داشته‌اند:

۹۸- آیین دوست‌یابی - ص ۱۷ و ۱۴

«قال رسول الله صلى الله عليه و آل - لولم تذنبوا الخشيت عليكم ما هو اكبر من ذلك العجب

العجب»^{۹۹}

«رسول خدا(ص) فرمود اگر گناه نکنید من می ترسم بر شما از چیزی که از گناه بدتر است و

آن عجب و به خود گیری است»

اوحى الله تعالى الى داود عليه السلام يا داوود بشر المذنبين و انذر الصديقين قال كيف

ابشر المذنبين و انذ الصديقين؟ قال بشر المذنبين انى اقبل التوبه و انذر الصديقين الا تعجبوا

باعمالهم فانه ليس عبدانصبه للحساب الاهلك^{۱۰۰}

خداوند وحى فرستاد به داود پیغمبر(ع) که بشارت ده گناهکاران را و اعلام خطر کن به بندگان

عابد و فرمانبردارم داود عرضه داشت: خداوند چگونه گناهکاران را بشارت دهیم و عباد را

بترسانم خداوند فرمود به بندگان عاصیم مژده بده که من توبه و بازگشت آنها را می پذیرم و

بندگان عابد را بترسان از اینکه اگر محکمه عدل ما برقرار گردد و بخواهیم از آنان دقیقا

محاسبه کنیم همگی هلاک خواهند شد.

قال الباقر عليه السلام دخل رجلان المسجد احد هما عابدا والاخر فاسق فخر من المسجد و

الفاسق صديق و العابد فاسق و ذلك انه دخل العابد المسجد مدلا بعبادته يدل بها فيكون

۹۹- جامع السعادات

۱۰۰- جامع السعادات

فكرته فى ذلك و يكون فكر الفاسق فى الندم على فسقه و يستغفر الله مما صنع

من الذنوب^{۱۰۱}

امام باقر(ع) فرمود دو مرد با هم داخل مسجد شدند یکی از آندو عابد و دیگری فاسق بود و همین دو نفر با هم خارج شدند در حالی که عابد فاسق و فاسق عابد گشته بود زیرا عابد آن ساعتی که از مسجد بیرون آمد به عبادت خود می‌بالید و همراه با خود فکر می‌کرد که چقدر عبادت برای خدا انجام داده‌ام و فاسق از مسجد خارج شد در حالی که متقی گردیده و در این فکر بود که در مقابل این همه نافرمانی چقدر در قبال خداوند شرمنده خواهم بود و مرتب استغفار می‌کرد از گناهایی که انجام داده بود.

قال الصادق عليه السلام ان المتكبرين يجعلون في صور الذريتوا طاهم الناس حتى يفرغ الله

من الحساب^{۱۰۲}

امام صادق(ع) فرمود خودخواهان در صحرای محشر همچون ذرات ناچیز زیر دست و پای مردم پایمال هستند تا محاسبات خداوندی تمام شود.

مطرف بن عبدالله که از عرفاء و دانشمندان یا کمال بود روزی مشاهده نمود مهلب که یکی از رجال مادی بود لباس خز پوشیده و با کمال تبختر قدم برمی‌دارد مطرف فریاد زد یا مهلب هذه مشیه بیغضها الله این راه رفتنی است که خداوند از این سبک راه رفتن غضبناک می‌شود.

مهلب گفت مگر مرا نمی‌شناسی که چه شخصیتی هستم مطرف فرمود چرا تو را می‌شناسم اولت یک قطره آب گندیده بودی آخر الامر هم به صورت مردار متعفن در می‌آیی و در داخل

۱۰۱- جامع السعادات

۱۰۲- جامع السعادات

هیكل خود هم مقداری نجاست و عذره حمل می‌کنی مهلب متنبه شد و این طرز راه رفتن را ترک کرد.

مردی بود در بنی اسرائیل که او را خلیع بنی اسرائیل می‌گفتند و شغلش دزدی بود روزی عبور کرد عابدی از بنی اسرائیل که ابر بر سرش سایه افکنده بود با خود گفت من مردی فاسدم و این شخص شخص عابد است به او نزدیک شوم شاید خدا به برکت او مرا بیامرزد نزدیک عابد آمد عابد همین که متوجه شد خلیع نزد او آمده با خود گفت من مردی عابدم و این شخص فاسدی است شایسته نیست من عابد با این فاسق در یک جا جمع شویم از او کنار گرفت به ناگاه ابر از بالای سر عابد حرکت و بر سر خلیع نشست و خداوند به پیغمبر زمان وحی فرستاد که من گناه خلیع را آمرزیدم و عمل عابد را حبط تن نمودم.

خاک صفت راه تواضع گزین	خاکی و از خاک نباید جز این
کفه چو خالی است شود سرافراز	پر چو شد افتاده به خاک نیاز
چند شوی هوچو گل بوستان	در صفت خویش سراسر زیان
گشت پر از باد تن گوسفند	پنجه قصاب از او پوست کند
چند در این باد به سر می‌بری	نیستی آخر دم آهنگری

جلب دوستی

انسان در دوران زندگی به دوست احتیاج دارد
و به وجود رفیق در فراز و نشیب عالم نیازمند
می‌باشد.

دکتر کارل Dr.karl در کتاب راه و رسم زندگی چنین می‌نویسد:

«برای آنکه جامعه روی سعادت را ببیند باید که
افرادش مانند خشت‌های یک بنا با هم بستگی
داشته باشد ولی با چه سیمانی می‌توان مردم را
این چنین به هم نزدیک کرد تنها سیمان مقاوم
محبت است»

جز محبت نپذیرم که بر لوح وجود

نیست پاینده‌تر از نقش محبت رقمی
این جلب دوستی گاهی از مسیر خود منحرف شده به صورت آزار مهرطلبی در می‌آید البته
مهرطلبی تا اندازه‌ای برای بشر لازم است ولی بیش از اندازه آن انسان را دچار انحرافات روانی
خود خواهد کرد و چون این گزینه در ما موجود می‌باشد بایستی برای خود ایجاد امتیازاتی
بکنیم تا به خاطر آن امتیازات محبوب دیگران واقع بشویم روی این حساب چون همیشه در
فکر ایجاد امتیازات خود هستیم بسیار از اموری که در ما هست آنها را امتیاز خود می‌پنداریم و
برحسب آن اجتماع را موظف می‌دانیم که ما را دوست داشته باشد و روی این حساب همواره

دیگران را از خود پست تر می‌نگریم از اینجاست که تکبر سرچشمه میگیرد و کبر و عجب و غرور در وجود ما یافت می‌شود.

ژه موسسیان J. Mossian می‌گوید:

«نظر به اینکه هر چه بیشتر میل داریم شاد باشیم و هرچه بیشتر دیگران ما را دوست داشته بدانند ما را بیشتر شاد خواهند کرد لذا مایلیم که دیگران ما را بیشتر دوست بدانند ولی چون ما آنها را به عنوان علت (علت شادی) به نظر بیاوریم باید آنها را بیشتر دوست داشته باشیم اما هر گاه نخواهیم چنین کنیم یعنی فقط میل داشته باشیم محبوب دیگران واقع بشویم جاه‌طلبی یا خودپرستی خواهد بود»^{۱۰۳}

و همین خودبینی و تکبر بزرگ، آفت محبت و دوستی دیگران نسبت به متکبر خواهد بود زیرا خودبین همواره متوجه خود است و می‌خواهد به دیگران بفروشد لذا همه از او متنفرند - جان بی کایزل - John-Bekassel می‌گوید:

۱۰۳- کتاب تحقیق در صفات انسان ص ۵۵

«توجه و دوستی اشخاص وقتی به دست
می‌آید که بدانند شما بیشتر به او توجه دارید تا
به خودتان ولی گمان نکنید با ظاهرسازی و
تعارفات دروغی بتوان احوال حقیقی خود را از
دیگران پنهان نمود. آن که دائم متوجه خویش
است و به دیگران نمی‌کوشد همچون کسی که
بیرقی به دست داشته باشد بین همه مشخص و
نمایان است و هر چه ظاهرساز باشد باطن
خود را نمی‌تواند از انظار پنهان سازد»^{۱۰۴}

از مردمک دیده به باید آموخت

دیدن همه کس را ندیدن خود را

«عن علی علیه السلام: ایاک ان ترضی عن نفسک فیکثر الساخط علیک»^{۱۰۵}

«امیرالمومنین علیه السلام فرمود پرهیز از آنکه از خود راضی باشد زیرا در این صورت
دشمنان تو زیاد خواهد شد»

چون زلف بتان شکستگی عادت کن

تا صید کنی هزار دل در نفسی

۱۰۴- کتاب شادکامی ص ۶۰

۱۰۵- روایت این صفحه مربوط به کتاب غررالحکم است.

شخص خودخواه علاوه بر آنکه مورد علاقه افراد نیست اصلاً شخصیت و موقعیت اجتماعی نخواهد داشت زیرا تمام افراد مردم از هر طبقه و هر مقامی که باشند دارای ارزش معین و حد معمولی هستند جامعه آنها را به همان حد می‌شناسد و حاضر است در حدود ارزش واقعی به آنان احترام کند کسانی که به درستی حد خود را شناخته‌اند و از اجتماع به اندازه شایستگی خویش توقع احترام می‌کنند مردم از نظر وظیفه‌شناس با آغوش باز به آن توقع ترتیب اثر می‌دهند و به همان اندازه آن را احترام می‌کنند- امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید:

«من وقف عند قدره اكرمه الناس»

«هر کس در حد خود بایستد و بیش از اندازه از مردم توقع اکرام نداشته باشد جامعه او را گرامی می‌دارد»

کسانی که دارای سجیه تواضع هستند و خود را کمتر از ارزش واقعی خویش به حساب جامعه می‌گذارند مردم در مقابل آن فروتنی عکس‌العمل نشان می‌دهند و با آنان بیش از آنچه شایسته و سزاوارند احترام می‌کنند.

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان تواضع لايزيدالعبد الا رفعه فتواضعوا بحكم الله»

«پیغمبر اکرم فرمود فروتنی موجب ترفیع مقام است تواضع کنید خدا شما را رحمت کند»

اشخاصی که بر اثر خودخواهی می‌خواهند خویش را چندین برابر ارزش حقیقی خود به حساب جامعه بگذارند مورد اهانت قرار می‌گیرند.

«قال علي عليه السلام من تعدى حده اهانه الناس»

«امیرالمومنین(ع) فرمود هر کس در شئون اجتماعی اش بیش از حد بخواهد به جامعه بفروشد مورد اهانت مردم واقع می شود».

خواهی عزیز دهر شوی خاکسار باش

در دیده‌ها ز سرمه شدن جاست سنگ را

«قال علی علیه السلام من سأل فوق قدره استحق الحرمان»

«امیرالمومنین(ع) فرمود هرکس مافوق اندازه سهم خود از اکرام مطالبه کند استحقاق حرمان و نومی‌دی دارد»

خواهی که دوستدار تو گردد جوان و پیر

چو نخل پر ثمر به تواضع خمیده باش

روانکاوی متکبر

وقتی اهریمن تکبر در نهاد انسان را پیدا می کند که شخص بیماری روانی (احساس حقارت) مبتلا شده باشد.

مک براید Mek Bride می گوید:

«برتری طلبی یک فرد یا یک ملت معنایش

خوار کردن و پست شمردن افراد و ملت‌های

دیگر است. خصومت و نفرت کشمکش‌های

امروزی هم اغلب مولد عقده حقارت است و

باطن ریشه چنین طرز تفکری در حقیقت یک

نوع جبران کاذب احساس حقارت است»^{۱۰۶}

یکی از بیماری‌های خطرناک روانی هذیان تفسیر است یعنی بیمار حالتی پیدا می‌کند که هر چه در اشیا و دیگران می‌بیند به باطن تفسیر می‌کند و این مرض و بیماری از تکبر ایجاد می‌شود.

هانری باروک Henry Barook در این باره بحث مفصلی دارد و می‌گوید:

این بیماران در نخستین نظر دیوانه نمی‌نمایند

زیرا نیروی استدلال خود را از دست نداده‌اند و

کسی که با آنان سخن می‌گوید چنین می‌پندارد

که با مردمی دانا و دوراندیش سر و کار دارد

به همین جهت هم این حالات را نخست به نام

دیوانگی معقول نامیده بودند و اختلال غالباً

متوجه یک شخص معین با یک حادثه معینه

است و بقیه قوا طبیعی به نظر می‌رسند عبارت

جنون جزئی یا عبارت قدیم (مونومانی) مربوط

به همین تشخیصات است اختلال اساسی که

عمقا این تمایل روح را رهبری می‌کند اختلالی

نفسانی و عقلانی است و نوعی حالت نفسی

می باشد و از تکبر قوی آمده بیمار را از داوری بی طرفانه بازمی دارد و به آشکارا به نحوی خودسرانه کسانی را که ممکن است فرضا خار سر راه انجام مقاصد جاه پرستانه وی می باشند متهم می کند این اختلال که صفتی خاص دارد در جریان زندگی معمولی مخصوصا در محیط های سیاسی که مجتہیات و کینه ها و تحقیرات مجالی وسیع دارند دیده می شود در پاره ای بیماران این اخلاق و مخصوصا این احتیاج به غلبه و تفوق برجسته تر و آشکارتر است و نوعی را که فالره (آزار کننده) آزرده نامیده است به وجود می آورد وجدان اخلاقی این بیماران درباره خود به نوعی کمرختی و بی هوشی دچار شده است به همین جهت آنچه می خواهند یا می خواهند انجام دهند به نظرشان علیه کمال می نماید ولی رفتار و گفتار دیگران را با سختی و بدبینی نکوهش می کنند هرکه مخالفت کند یا کاملا در برابر کارهای

خودسرانه آن سر تسلیم فرود نیاورد به زودی
او را دشمن می خوانند و خود را آزرده می
پندارند ولی در واقع از این موضوع آگاه نیستند
که خود آنان آزارکننده می باشند این نوع از
بیماری طبیعتاً انعکاس اجتماعی مهمی دارد
تمایل به استبداد و تکبر و بی اعتنایی تمایلی که
غالباً سرچشمه عوارض هذیان مخصوص
می باشد (پانارویا خوانده می شود).^{۱۰۷}

روایات اسلامی هم به این حقیقت علمی اشاره کرده اند.

«قال علی علیه السلام شر آفات العقل الکبر»^{۱۰۸}

«امیر المومنین (ع) فرمود بدترین آفت عقل تکبر و به خودگیری است»

«قال الباقر علیه السلام ما دخل قلب امرء من الکبر الانقص من عقله مثل ما دخله قل ذلک

او کثر»^{۱۰۹}

«امام باقر (ع) فرمود به هر مقداری که عجب و تکبر در قلب مرد وارد شود به همان اندازه از

عقل او می کاهد کم باشد یا زیاد»

۱۰۷- چه می دانم (بیماری روحی) ص ۳۴

۱۰۸- غرر الحکم

۱۰۹- سفینه البحار کلمه کبر

عن جابر بن عبدالله قال مر رسول الله صلى الله عليه و آله برجب مصر وع قد اجتمع عليه الناس ينظرون اليه فقال (ص) على ما اجتماع هئو لافقيل له على مجنون يصرع فنظر اليه فقال ما هذا بمحبون الا خبركم بالمجنون حق الجنون قالو بلى يا رسول الله . قال ان المجنون حق المجنون المتبختر في مشيته الناظر في عطفه المحرك جنبيه بمنكيه فذلك المجنون و هذا المبتلى^{١١٠}

جابر بن عبدالله از پیغمبر اکرم(ص) نقل می کند که روزی حضرت در راه به اجتماعی برخورد سوال فرمود سبب ازدحام شما چیست؟ عرض کردند یا رسول الله مردی دیوانه که اختلال حواس پیدا کرده اینجا نشسته و او را تماشا می کنیم حضرت جلو آمد و به دیوانه نظر افکنده فرمود این شخص که مغزش مشوش شده دیوانه نیست آن خودخواهی است که با تبختر گام برمی دارد و دو طرف بدنش را تکان می دهد چنین فردی دیوانه است نه این شخص، این بیچاره مریض و مبتلا است»

آسایش روحی

برای ادامه حیات و زندگی آسایش روحی برای افراد لازم تر است از آسایش بدنی زیرا جسم هر اندازه مریض باشد اما اگر شخص دارای روحی قوی باشد و در دوران خود نشاط داشته باشد مرض بر او گوارا می گذرد ولی اگر بدنش راحت باشد خورد و خوراک و مسکن و پول او کاملا آماده باشد ولی آسایش روحی نداشته باشد بدن او هم لذت نخواهد برد یکی از

١١٠- ثلثی الاخبار

عواملی که موجب سلب آسایش روان انسان می‌گردد عجب و خودبینی است شخص خودبین همیشه مایل است خود را به مردم بنمایاند مواظب خود هست و اگر مورد توجه قرار نگیرد رنج می‌برد.

جای بی کایزل John- Bakassel می‌گوید:

«کسی که دائم متوجه خود باشد در حضور دیگران ناراحت است نمی‌داند آیا لباسی را که پوشیده است همه می‌پسندند آیا درست نشسته و خود را خوب گرفته آیا همه به خوبی‌های او متوجه‌اند؟ آیا از نقائص او خبر دارند؟»^{۱۱۱}

اصولا خودپسندی شخص بزرگترین دلیل بر کمبود فضیلت و امتیاز اوست زیرا از نظر افراد انسان هر چیز کمیاب‌تر باشد ارزشش بیشتر و اهمیتش فراوان‌تر می‌باشد شخص متکبر و خودبین فضایل در وجودش کمیاب می‌باشد لذا جلوه می‌کند و بدان تبختر و مباحات می‌نماید اما انسان فروتن چون خصایل نیک را در وجود خود بسیار نشان دارد فضایلش در نظرش چندان جلوه ندارد.

کایزل Kassel می گوید:

«کسی که طبع بلند و نجابت ذاتی دارد پس از

فتح و ظفر خاضع و فروتن می شود آنکه از

شرح موفقیت خود گوش شنوندگان را میازارد

کسی است که تازه موفقیتی به دست آورده و

به همان قناعت کرده و به دیگران امید ندارد»^{۱۱۲}

شخص خودبین هیچ گاه موفق به اصلاح فاسد خویش نمی شود زیرا خودبینی مانند پرده‌ای

جلو دید عقل انسان را می گیرد و نمی تواند عیوب خود را ببیند تا اینکه در مقام اصلاح آن

بکوشد.

«قال امیرالمومنین علیه السلام من اعجب بحسن حالته قصر عن حسن حلیته»^{۱۱۳}

«مولا علی علیه السلام فرمود هر کس که به نیک حالت خود عجب کند از زینت دادن محاسن

خویش غافل می ماند»

هلن شاختر Helen Shkhter می گوید:

«وسیله دیگری که در عین ناکامی و عدم

موفقیت برای جلب توجه دیگران به کار

می بریم و از خود تعریف کردن است

موفقیت‌هایی که به دست نیآورده و کارهای

۱۱۲- شادکامی ص ۸۷

۱۱۳- غررالحکم

مهمی که انجام نداده‌ایم خود را به این قانع
می‌کنیم که متصل از کارهایی که انجام داده‌ایم
صحبت کنیم و آنها را هر اندازه ناچیز باشد در
نظر بزرگ جلوه دهیم این چنین اشخاص چنان
گول لاف گزاف خود را می‌خورند و خود را به
دروغ راضی می‌کنند که فرصت هرگونه سعی
و موفقیتی از دست‌شان می‌رود»

قال موسى بن جعفر عليه السلام العجب درجات منها يزین للعبد سوء عمله فيراه حسنا

فيحبه و يحسب انه يحسن صنعا^{۱۱۴}

«موسی بن جعفر (ع) فرمود یکی از آثار عجب این سات که هر نوع عمل بدی که از خودبین
سر بزند در نظرش نیکو جلوه می‌کند.»

عن علي عليه السلام كفى بالمرء غرور ان تثق بكلمة تسول له نفسه^{۱۱۵}

«از مولا علی (ع) روایت شده که فرمود از نظر صدق غرور همین اندازه کفایت می‌کند که
انسان به آنچه نفسش برایش جلوه دهد اطمینان پیدا کند.»

از این بیان امام (ع) استفاده می‌شود که فرمود خودپسند چون تمام فضایل و کمالات را
در خود جمع می‌بیند اصلا در مقام تحصیل کمال و کسب ترقی و پیشرفت بر نمی‌آید.

قال علي عليه السلام العجب يفسد العقل.

۱۱۴- وسائل الشیعه ج ۱

۱۱۵- غرر الحکم

«امیر المومنین (ع) فرمود تکبر اندیشه را فاسد می‌گرداند»

و عنه عليه السلام من ضعف فکرته قویت عزته.

«هر آنکس که عقلش ضعیف باشد غرورش نیرومند است.»

و عنه عليه السلام التواضع راس العقل و التکبر راس الجهل.

«فروتنی سر فکر و تکبر راس جهالت واقع شده است»

گاهی از اوقات جهل متکبر به جایی می‌رسد که با اینکه عیوب و نواقصش آنقدر زیاد است از نظر خود محرز و مسلم است ولی در مقابل توصیف دیگران و دروغ پردازی سایرین قول می‌خورد و تعریف مردمان متملق را درباره خود باور می‌کند و این موضوع را یکی از عرفای خوش ذوق در ضمن شعر وداستانی چنین مجسم می‌کند:

بود سفیهی به سفاهت علم	ساخته محکم به جهالت قدم
داشت یکی لاشه خریشت ریش	بترتن او زخم ز اندوه بیش
بوی بد زخم تن آن حمار	باعث قی کردن مردارخوار
شل به یکی دست و به یک پای لنگ	کور شده بس که زده سر به سنگ
کرد رسن بر سر و بردش کشان	داد به دلال سر ریسمان
گفت که ازدست عنان داده‌ام	همچو خر اندر وحل افتاده‌ام
زین وحل از لطف برآور مرا	باز خر از خاری این خر مرا
مرد فروشنده زبان باز کرد	در صفت خر سخن آغاز کرد

کین خر صرصر تک آهو نهاد	گوی برون برده ز میدان باد
گر بنهی بر ز بر بار فیل	پیل صفت بگذرد از رود نیل
دست و پایش که ستون تنند	چارستونند که از آهنند
کره خر شیره نیانداخته	با همه اسبان به گرو باخته
صاحب خر این سخنان را چون شنفت	رفت به دلال خر آهسته گفت
کاینمه تعریف تو گر هست راست	هست حماری که مرا مدعاست
داشتم این طور حماری مراد	شکر که بی رنج طلب دست داد
گفت فروشنده که ای غلتبان	چند از این دردسر رایگان
لاشه خر خود شناسی که چیست	رو که بر این عقل نباید گریست

مطالعه تاریخ جهان به ما نشان می دهد که مردمان مقتدر در اثر کی خودخواهی در مقابل ضعیف ترین دشمنان خود شکست خوردند و علتش این بود که آنقدر به قدرت خود می بالیدند در مقابل مبارزه به فکر احتیاط و مراقبت نبودند و در نتیجه با شکست و بی چارگی روبه رو می شدند.

یعقوب لیث در چنگال سرنوشت غرور

هنگامی که امیراحمد ابن اسماعیل سامانی بر سر عمر و لیث صفاری تاخته و با یکدیگر روبه‌رو شدند آن روز با عمر و هفتاد هزار سرباز مجهز و آماده وجود داشت به غیر از همراهان دیگر و امیر احمد بیش از دوازده هزار مرد جنگجو نداشت با اندیشه و تزلزل در مقابل عمر و فرود آمد عمرو چنان فریفته سپاه آراسته خود بود که متصدی آشپزخانه پیش او آمده گفت غذا حاضر است اگر اجازه می‌فرمایید بعد از صرف آن به جنگ مشغول شوید عمرو در پاسخ گفت اکنون این سپاه اندک را در هم می‌شکنم پس از آن غذا می‌خوریم از جا حرکت کرده به میدان رفت اتفاقاً اسبش او را به میان سپاه امیر احمد برد سربازان امیر عمرو را گرفته بستند و سپاهش را در هم شکستند امیر احمد دستور داد عمرو را در طویله‌ای زندانی کنند تا سه روز برای او غذا نیاوردند روز سوم یکی از نوکران خود را دید گفت من سه روز است غذا نخورده‌ام دیگر از گرسنگی نزدیک به مرگ رسیده‌ام نوکر از مهتر فوری سطل گرفته غذا تهیه نمود سطل را بر زمین گذاشت و رفت تا ظرف دیگری بیاورد در این موقع که او در پی ظرف رفته بود سگی آمد سر در داخل سطل نموده و به خوردن غذا مشغول شد آن مرد برگشت و شک را نهیب زده و حیوان از وحشت خواست سرش از سطل خارج کند دسته سطل در گردنش آویزان شده سطل را با غذا برد عمرو شروع کرد به خندیدن امیر اصطبل از سبب خنده پرسید عمرو گفت سه روز پیش به من گفتند سیصد شتر اسباب آشپزخانه را حمل می‌کنند هنوز نصف آن بر زمین مانده هم اکنون می‌بینم سگی آن را برداشته می‌برد.

بخش دهم

ستمگری - ظلم

عدل

عدالت قانونی است طبیعی که در سراسر عالم تکوین مشاهده می‌شود خط سیر جهان بر اساس عدل تعیین گردیده و تخلف از این قانون طبیعی امکان‌پذیر نیست هماهنگی اسرارآمیز و همکاری میان اعضاء که در سازمان بدن خود احساس می‌کنیم درخشان‌ترین مظهر تعادل دقیق و حیرت‌آور دستگاه‌های عظیم خلقت است و بالاخره ما از مطالعه صفحه خویش به نظام مجموعه عالم واقف می‌گردیم تعادل که در جهان آفرینش است یک توازن قهری است ولی چون بشر دارای استقلال فکر و اراده است لذا باید عدل در اجتماع با اراده او پی‌ریزی شود.

«قال النبی صلی الله علیه و اله قامت السموات والارض بالعدل»^{۱۱۶}

«رسول اکرم(ص) فرمود قوام آسمان‌ها و زمین به سبب عدل است»

بایستی موضوع عدالت را از دوران کودکی با فکر کودک آشنا ساخت تا اینکه در بزرگی این مفهوم در ذهن او کاملاً جایگزین شده باشد به طوری که طبعاً به خیانت و تجاوز دست‌درازی نکنند رسول اکرم(ص) با توجه به این موضوع فرموده است:

«اعدلوا بین اولادکم بالنحل کما تحبون ان بعدلوا بینکم فی البر و اللطف»^{۱۱۷}

«پیغمبر گرامی فرمود بین فرزندان خود به شیرینی عدالت را رعایت کنید همچنان که دوست دارید آنها به نیکی و ملاحظت و عدل را در بین شما پدران و مادران رعایت نمایند»

فیلسوف معاصر برتراند راسل Bertrand-Rassel می‌گوید:

۱۱۶- انیس الوحده

۱۱۷- نهج الفصاحه

«نفس بشر مانند بخار همیشه رو به اتساع
است هدف تربیت از این جهت است که
و ا دارد فشار خارجی به صورت عادت، افکار،
تمایلات عاطفی، در عقل خود طفل درآید نه
زدن و نه نواختن و شکنجه کردن و فکر لازم د
راین باب عدل است عدل مفهومی است که ما
باید سعی کنیم آن را در افکار و عادات طفل
تدریجا وارد سازیم تربیت صحیح و عدل فقط
وقتی می آید که با بچه مزبور کودکان دیگر هم
باشند جایی که اطفال برای خوشی و لذت که
فقط یک نفر در یک وقت می تواند از آن
محظوظ باشد با یکدیگر مناقشه می کنند از
قبیل سواری در یک چرخ دستی می بینیم که
انسان به فوریت معنی عدالت را می فهمد البته
میل هر یک از آنان این است که خودش را
بدون دیگران برای خود بخواهد اما تعجب در
این است که موقعی که بزرگان و بالغین بین
آنان قرار می گذارند که هر کدام به نوبت از این

خوشی و لذت برخوردار شوند به چه سرعتی

این میل مغلوب می‌گردد»

یک ساختمان که از صدها تن آجر و آهن و سنگ ساخته شده است تا زمانی باقی و سرپا است که موازنه و تعادل پایه‌های آن محفوظ باشد. ستون‌ها و دیوارها از حدودی که مهندس عالم بنا کرده است خارج نشود اگر عمارتی از اول ناموزون و بی‌حساب بنا شود یا پیش‌آمدها و عواملی موازنه و تعادل آن را بر هم زند قابل دوام نیست و قطعاً خراب خواهد شد هر کشوری به منزله یک ساختمان بزرگ است و از میلیون‌ها مردم تشکیل شده و باید بر اساس توازن و تعادل استوار باشد کشورهایی که با عدل و قانون اداره می‌شوند و حدود تمام طبقات در آنها با اصول حق و انصاف تعیین شده است مردم آرامش فکر و آزادی خاطر دارند و اگر میلیون‌ها سال از عمر آن کشور بگذرد باز هم قوی و نیرومند است ولی بالعکس اگر در کشوری عدل نباشد ظلم و بیدادگری اساس ملیت آن کشور را بر هم خواهد زد.

گویند سلطان محمود غزنوی عده‌ای را گماشت برای اینکه احمق‌ترین افراد را پیدا کرده نزد او بیاورند اینها به گردش پرداختند در این بین شخصی را دیدند که روی شاخه درخت نشسته و همان شاخه را که بر روی آن شاخه نشسته بود با اره قطع می‌کرد او را گرفته نزد سلطان آوردند و جریان را به سلطان عرضه داشتند شاه فرمود از او نیز احمق‌تری هست و آن حاکم جابری است که با اره تعدی و ستم رعیت خود را که بیخ درخت دولت‌اند قطع کند و خود را از دوره برتری به خاک هلاک افکند.

یکی بر سر شاخ و بن می‌برید
خداوند بستان نظر کرد و دید
بگفتا که این مرد بد می‌کند
نه برمن که با نفس خود می‌کند
نصیحت بجانست گر بشنوی
ضعیفان می‌فکن بکتف قوی
که فردا بداور بود خسروی
گدایی که پشت نیرزد جوی

«قال امیر المومنین علیه السلام ثبا الملك بالعدل»^{۱۱۸}

«امیر المومنین (ع) می‌فرماید پایداری سلطنت به دادگری است.»

مونتسکیو Montesquieu می‌گوید:

«در دولت‌های استبدادی مردم همگی بندگان و
کسی را به سر دیگران امتیازی نیست مستبد به
هیچ‌گونه قاعده‌ای پایبند نیست و هوس‌های او
مافوق تمام مقررات است و می‌خواهد دیگران
را نابود کند.»

۱۱۸- انیس الوحده

در حکومت‌های استبدادی طبیعت حکومت
یک اطاعت نامحدودی را ایجاب می‌کند در
این حکومت‌ها درباره اوامر صادره تغییر مهلت
سازش موعد، نعم، البدل، مذاکرات، ایرادات و
هیچ نوع میانجگری وجود ندارد، در این
حکومت‌ها انسان یک مخلوقی است که تابع
اراده یک مخلوق دیگر می‌باشد در این چنین
حکومتی نمی‌توان از احتمال وقوع پیش‌آمدی
اظهار نگرانی کرد در لوای حکومت استبدادی
انسان مانند حیوانات نصیبی جز غریزه طبیعی
و اطاعت و تنبیه ندارد»^{۱۱۹}

حکومت استبدادی مبتنی بر اصل ترس است و
برای ملل ترسو و نادان و از پا افتاده قوانین
زیدی لازم نیست همه چیز در آنجا باید بر دو
یا سه فکر استوار باشد بنابراین افکار جدیدی
لزوم ندارد زیرا هنگامی که شما یک حیوانی را
تربیت می‌کنید فقط مواظب هستید که کسی

حیوان را از شما نگیرد و صاحب خود را
بشناسد و رفتار او عوض نشود. شارل دوازدهم
Sharl هنگامی که در بندر بود چون دید سنای
سوئد اندک مخالفتی ابراز می‌دارد به آن مجلس
نوشت که یکی از حکمه‌های خود را خواهد
فرستاد تا بر آنها فرمانروایی کند»^{۱۲۰}

خشونت بشر یا حیوان‌گری آدمیزاد

بشر اولیه زندگی کاملاً مادی و طبیعی داشته است و درباره دنیایی که در آن زندگی می‌کرده
کنجکاو بوده است گاهی چیزی را تکه‌تکه می‌کرده فقط برای اینکه بداند آن چیز از چه
ساخته شده است او برای بقاء با هم‌نوع خود می‌جنگید و برای به دست آوردن خوراک و
همچنین نیرومند کردن بدن خود که مایه لذت او می‌شد شکار می‌کرد ما می‌بینیم که در بعضی
فیلم‌ها و کتاب‌ها زورگویی و خشونت را یک صفت برجسته و قابل ستایش نشان می‌دهد در
این کتاب‌ها و فیلم‌ها آن مرد راهزن و تبه‌کار (کانگستر Congester) و همچنین آن بشر
جنگلی (تارزان Tarssan) را ایده‌آل و سرمشق زندگی ما معرفی می‌کند قدرت بدنی هر دو
پسندیده و خوب است ولی چنانکه (شکسپیر Shekspir) می‌گوید:

۱۲۰- روح‌القوانین ص ۴۷

«داشتن زور و نیروی غول آسا چیزی است

خوب و عالی ولی به کار بردن آن زور و نیرو

مانند غول معمولی است وحشیانه»^{۱۲۱}

ستایش زور به خاطر زور و یا قدرت برای از بین بردن مال و جان و آسایش مردم یادگار دوران کودکی جهان است تفاوت زندگی آسان و حیوان از جهات متعددی است یکی از جهات تفاوت بین زندگی انسان و حیوان این است که حیوانات در زمینه اختلاف زود فصل خصومت می‌کنند هر حیوانی که قوی‌تر است او غلبه می‌کند و حیوانات ضعیف شکست می‌خورند در جهان حیوان فصل خصومت زور است اما در جهان انسان این یک خلاصه مختصری است اگر در یک اجتماع میزان غلبه کردن زور باشد یعنی یک آدم نیرومند چون مشت گره کرده دارد بتواند پول جیب فلان ضعیف را در آورد یک آدمی چون نفوذ اجتماعی دارد بتواند مال یتیم را بخورد اگر اجتماع چنین باشد باید کلمه انسان را از تابلو این جامعه برداشت و به جای آن کلمه حیوان را نوشت. اگر فصل خصومت برود روی پایه زور آنجا جهان حیوان است جهان ببر و پلنگ است و امثال آن.

شما گاهی دیده‌اید الاغ مرده‌ای را در خرابه‌ای می‌اندازند که سی سگ لاغر دارد و یک سگ قلدر آن سگ زورمند تا گلوش خورده و سیرسیر شده اما این سگ‌های دیگر جرات ندارند جلو بیایند تا این سگ‌ها جلو بیایند سگ قلدر یک غرش می‌کشد و آنها فرار می‌کنند این جهان حیوان است و جهان سگ اما جهان انسان عاطفه دارد و علاوه بر عدالت احساس هم

۱۲۱- رشد و زندگی ص ۲۲۵

دارد. بنابراین اقامه عدل و احسن نشانه انسانیت است و اعمال زور و قدرت نشانه حیوانیت است.

سوال؟ چرا بشر زور می‌گوید و گاهی انسان ستم می‌کند؟

جواب: این است که غلبه غرایز بر عقل موجب این ستمگری‌ها می‌شود اگر در پیکر یک انسان غریزه غلبه کرد و صاحبش نتوانست غریزه خود را کنترل کند آنجا بدبختی و سیه‌روزی می‌آید اما اگر عقل غلبه کرد انسانیت و سعادت می‌آید.

اما بشر در عین اینکه عقل دارد عقلش ضعیف است و غریزه‌اش قوی می‌باشد.

مثل عقل مثل چراغی است که راه را روشن می‌کند اگر هوا طوفانی باشد آن چراغ راه را روشن نمی‌کند. اگر مزاج ما طوفانی نباشد یعنی موقع تحریک شهوت و تحریک غضب نباشد. در مقام حسد بردن و رشک ورزیدن نباشد چراغ نفتی عقل می‌سوزد اما وای بر آن موقع که مزاج طوفانی شود موقعی که غضب تحریک شود مثل حیوان درنده فریاد می‌زند و عربده می‌کشد آنجا چراغ نفتی عقل در مقابل باد شدید قرار گرفته بیچاره عقل بال‌بال می‌زند و عاقبت فراموش می‌شود آدم غضب کرده به آن شدت عقل ندارد عقل ما دو برابر غضب گرفتار، در مقابل شهوت گرفتار، در مقابل مقام گرفتار، در مقابل ثروت گرفتار، بیچاره یک چراغ نفتی ناتوان و این همه طوفان ستمگری یعنی خاموش شدن عقل و وجدان و بیدار شدن سگ‌ها و پلنگ‌های خفته تمایلات و شهوت، پس ظلم زائیده مرگ عقل و بیدار شدن غریزه است در تمام ادوار بشر غریزه داشته و روز غلبه غریزه ظلم کرده است. بشر غارنشین ظلم

کرده بشر قرن اتم امروز هم ظلم می کند امروز تمام ملل پیش افتاده جهانانت می گویند عدل. اروپا می گوید عدل. افریقا می گوید عدل ولی آن اندازه که حرف عدل را دنیای متمدن می زند نصف آن قدر عمل نمی کنند.

سخن عدل خیلی گفته می شود عمل عدل خیلی کم اجراء می شود، در مقام بیان میدان عدل خیلی وسیع است اما در مقام مردانگی و شرافت و انصاف پای مردم می لغزد غریزه غلبه می کند انسان آشکارا جنایت می کند.

اسلام و عدالت اجتماع

قرآن می گوید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم اناس بالقسط»

«فرستادیم فرستادگان را با دلیل های روشن و نازل کردیم برایشان برنامه آسمانی (کتاب) و قانون و وسیله سنجش حق از باطل (میزان) را تا مردمان را به دادگری وادار نمایند».

خلاصه این آیه می خواهد بگوید که تمام انبیاء علیهم السلام برای اقامه عدل آمدند.

ابراهیم می گوید نمرود آمده ام بگویم زور نگو، موسی می گوید فرعون آمده ام بگویم زور نگو. پیغمبر اسلام هم آمده می گوید بوجهل ها و بولهب ها و اشراف منش های جاهلیت زوگوها آمده ام به شما بگویم ستم نکنید. جانشینان انبیاء هم همین هدف را داشتند علی (ع) می گوید عدل، حسین می گوید عدل، برای این کلمه تا پای مرگ هم می رود. امام صادق (ع) میگوید عدل. موسی بن جعفر (ع) می گوید عدل و برای این کار تا عمق زندان

می‌رود. هدف امام زمان(عج) هم همین یک کلمه است به یملاء الارض قسطا و عدلا
بعدها ملئت ظلما و جورا.

«به سبب وی زمین پر از عدل می‌شود پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد»

انبیاء خودشان به عدل دعوت می‌کردند و خودشان اول عادل بودند پیغمبر (ص) خودش اول
عادل بود هر پیش‌آمدی که می‌شد طبق قانون عمل می‌کرد.

خواهر رضاعی پیغمبر در چنگال سربازان اسلام

پس از اینکه جنگ قبیله بنی‌سعد پایان پذیرفت و سربازان اسلام فاتحانه از میدان مراجعت
کردند عده‌ای را با خود اسیر آورده بودند در بین اسرا زنی خدمت پیغمبر اکرم(ص) آمده
عرضه داشت یا رسول الله من خواهرت دختر حلیمه سعیدیه هستم امر کن مرا آزاد کنند
پیغمبر(ص) فرمود خواهر از اسیریت متاثرم اما حق مربوط به مسلمین است من نمی‌توانم به
حقوق مسلمین تجاوز کنم باید مردم در بخشودن فدیة تو با من موافقت کنند. زن که انتظار
شنیدن چنین جوابی از رسول الله(ص) نداشت عرض کرد، پس من چه کنم؟ حضرت فرمود
من فقط حق خودم و حق بنوعبدالمطلب را که به من اجازه دادند می‌بخشم اما بقیه اختیارات
دست مردم است وقتی من به نماز رفتم تو بین اللصلوتین بیا و مقابل سربازان بایست و بگو
مردم من خواهر پیغمبر شمایم به من منت بگذارید مرا آزاد کنید اگر مردم به من مراجعت
کردند من اظهار تمایل می‌کنم نه تقاضا حق ندارم چنین تقاضایی کنم مملکت من قانونی است
من شخص اول نمی‌توانم از مرز قانون تجاوز کنم زن این کار را کرد مردم به پیغمبر(ص)

مراجعه کردند رسول الله (ص) فرمود من حقی ندارم شما را بر این امر وادار کنم شما آزادید اما اگر از خواهد من صرفنظر کنید من خوشنود می شود مردم همصدا گفتند انانر جو مرضات الله برضاء الله - و از فدیة خواهر اسیر پیغمبر با طیب خاطر صرفنظر کردند. در صدر اسلام کسی جرات نمی کرد یک کلمه زور بگوید پس از مرگ پیغمبر (ص) برای غضب فدک فاطمه (ع) مجبور شدند قانون جعل کردند.^{۱۲۲}

در زمان حکومت خلیفه دوم یک روز عمر رفت بالای منبر یک حرفی را برای آزمایش گفت. مردم اگر من به شما بگویم نماز صبح را سه رکعت بخوانید و نماز مغرب را دو رکعت به جا آورید یعنی یک قانون قطعی اسلام را لغو کنم با من چه خواهید کرد یک عرب حرکت کرد ایستاد گفت اول به تو می گویم توبه کن و از این قانون شکنی استغفار نما اگر پذیرفتی خوب اگر نپذیرفتی با این شمشیر آن عضوی را از بدنت جدا می کنم که دو چشمت در آن عضو قرار دارد یعنی کلهات را می بریم چقدر پیغمبر (ص) آزادی داده است.

در نهصد سال پیش که جزیره انگلستان محل دزدان بود و نژاد انگل و ساکسون این دوتا در دریا راهزنی می کردند شیخ طوسی موسس حوزه علمیه نجف قانون مدون و حقوق اسلام (فق) می نوشت:

چه کرده اسلام؟

نهصد سال قبل به اتکاء روایات هزار و چهارصد سال پیش شیخ طوسی می نویسد (باید قاضی عادل باشد) اگر دو نفر متداعی وارد شود در محکمه و با هم سلام کردند قاضی باید بگوید

۱۲۲- برای توضیح درباره این مطلب به کتاب اشکهای فاطمه (ع) پشتوانه شمشیر علی (ع) که از تالیفات اینجانب است مراجعه فرمایید.

سلام علیکما متداعیین زانو به زانوی هم بنشینند. قاضی نباید بگوید جناب آقای فلان فرمایشی دارید؟ قاضی باید سرش را پایین بیاندازد بگوید «هر یک از شما که مدعی هستید شکایت خود را اظهار کنید».

چارق شتربان بر گونه وزیر

یک نمونه از عدل اسلام:

مردی است از شیعیان اهل البیت (ع) به نام علی بن یقطین وی را هارون دعوت کرده بود برای پست نخست‌وزیری گفت باید مقداری فکر کنم از حضور هارون مرخص شد محرمانه آمد خدمت موسی بن جعفر (ع) عرضه داشت شما که امام زمان من هستید به من اجازه می‌دهید دعوت هارون را بپذیرم یا نه؟

حضرت فرمود: من به تو اجازه می‌دهم این شغل را بپذیری به یک شرط «در مقام صدارت اقامه عدل کنی حقوق ضعفا را رعایت نمایی، مخصوصاً شیعیان ضعیف ما که یک اقلیت مظلومی هستند برای خدا حقوق این اقلیت را حفظ کنید» اگر می‌توانی این پیمان را عمل کنی از طرف من مجازی این مقام را بپذیری و اگر نمی‌توانی به عهده نگیر.

عهدنابستن از آن به که ببندی و نپایی

علی بن یقطین قول داد که عدل را عمل کند آن پست حساس را قبول کرد و خوب هم عمل نمود و از طرفی هم مورد محبوبیت هارون قرار گرفت. کارمندان دولت شروع کردند برای او زدن آقای علی بن یقطین مورد گزارش‌های خطرناک واقع شد به هارون نوشتند این شیعه

است. رافضی است. علی بن یقظین استشمام خطر کرد محرمانه خدمت امام(ع) آمد عرضه داشت آقا برایم پرونده سازی می کنند اجازه می دهید استعفا بدهم؟ حضرت فرمود پسر یقظین نترس تو یک عهد با من ببند، من با تو سه پیمان می بینم/

تو ستم نکن. اقامه عدل بنما. درب کاخ وزارت بروی پابرهنه ها باز باشد.

گفت عهد بستم فرمود من عهد می کنم بحول قوه الهی ۱- هرگز سقف زندان بر سرت سایه نیافکند. ۲- هرگز لبه تیز شمشیر حیاتت را تهدید نکند. ۳- فقر و فلاکت در خانمان راه نیابد. چندگاهی از این ماجرا گذشت روزی یک از شیعیان فقیر به نام ابراهیم جمال دم دروازه بغداد مورد ظلم واقع گرفت و مامورین دروازه بان به او ستمی وارد کردند برای یک شتربان دو تومان عوارض گرفتن یعنی زور گفتن گفت الان می روم به نخست وزیر شکایت می کنم آمد نزد علی بن یقظین این یقظین هم به خلاف عهدی که با امام(ع) بسته بود ابراهیم را رد کرد آن بیچاره از هستی ساقط شد و این خبر کم کم به گوش موسی بن جعفر(ع) رسید. ایام حج فرا آمد علی بن یقظین با یک تشکیلات مجهز عازم حج شد هنگامی که به مدینه رسید پس از ورود پیش خدمت محرم راز را فرستاد درب خانه موسی بن جعفر(ع) که از حضرت وقت ملاقات بگیرد پیشخدمت آمد درب منزل موسی بن جعفر(ع) جریان را با نوکر حضرت در میان گذارد نوکر رفت تو برگشت گفت آقا می فرمایند من وقت ملاقات ندارم مستخدم برگشت نزد علی بن یقظین گفت وقت گرفتی گفت حضرت وقت ندارد.

فرد او را فرستاد باز حضرت وقت نداد همین طور تا سه روز مرتب مستخدم آمد درب منزل امام(ع) و حضرت اجازه ملاقات صادر نفرمود بند دل علی بن یقظین پاره شد آه بر من. امام(ع)

مرا نمی‌پذیرد به نوکر گفت دو سه تا افراد محرم را بیاورید آنها را فرستاد اطراف خانه موسی بن جعفر(ع) گفت کشیک بشکید هر وقتی آقا از منزل خارج شد بیایید به من خبر بدهید. یک روز که حضرت از خانه خارج شد به علی بن یقظین خبر دادند با عجله هرچه تمام‌تر سوار بر اسب شد در میان کوچه خدمت امام(ع) رسید از اسب پیاده شد دست آقا را بوسید سلام کرد آقا فقط جواب واجب داد دیگر احوالپرسی نکرد.

علی بن یقظین عرض آقا چرا اجازه شرف‌یابی به من ندادید امام(ع) ایستاد یک پرده اشک جلو چشمان آقا را گرفت فرمود ابن یقظین تو که با بیچاره‌ها کاری نداری با ما چکار داری مگر من به تو نگفته بودم به داد بینوایان برس. عرض کرد آقا مگر من چه کردم. حضرت فرمود چرا ابراهیم شتربان را جواب رد دادی علی بن یقظین متوجه اشتباه خود شد عرض کرد آقا ببخشید اشتباه کردم حضرت فرمود حالا می‌خواهی کجا بروی عرض کرد مکه برای زیارت خانه خدا حضرت فرمود مکه برای تو چه فایده دارد، حج تو اقامه عدل است باید عدل را برپا کنی تا ابراهیم جمال از تو راضی نشود حج تو فایده‌ای ندارد.

عرض کرد آقا ابراهیم ساربان کوفه است من اینجا چگونه رضایت او را کسب کنم حضرت فرمود با اسرع وسیله باید بروی خلاصه امام(ع) ابن یقظین را برگرداند علی بن یقظین می‌گوید من به کوفه برگشتم البته به طور مخفیانه و تنهایی درب خانه ابراهیم رفتم پشت درب آمد علی بن یقظین آمد توی دالان از او تقاضای بخشش کردم و آنقدر پول به وی داد تا او را راضی نمود آن وقت زانوهای او را روی زمین گذارد و گونه راستش را روی خاک دالان منزل

ابراهیم نهاد از وی خواهش کرد با چارق خود به روی رخساره نازپرورده آقای نخست‌وزیر

بکشد.

ای مسلمان‌ها عدل اسلام یعنی این.

بخش یازدهم

حقد - کینه توزی

عشق و محبت

آنچه باعث وجود و پیدایش موجودات شده است موضوع محبت و پیوستگی بوده است اما در اجسام پیوستگی ذرات اتمی و محبت آنها به یکدیگر تشکیل اجسام و مواد داده است و زندگی روحی انسان‌ها و حیوانات بر اساس محبت و به هم بستگی روح با بدن است و زیبایی‌هایی عالم بر اثر محبت تشکیل یافته است.

جز به محبت جهان قرار نگیرد

کوی و مکان باقی از بقای محبت

گر ز محبت نبود هستی انسان

خانه دل کی شدی بنای محبت

حتی در افلاک محبت موجب تجمع کرات و منظومه شمسی شده است و از آن طرف فنا و نیستی موجودات بر اثر جدایی و سلب دوستی و به هم پیوستگی است و اصولاً وجود موجودات رهین وصل و فنای آنها بر اثر فضل است و لذا مولوی می‌گوید:

بشنو از نی چو حکایت می‌کند

از جدایی‌ها شکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند

از نفیـرم مـرد و زن نالیـده‌اند

دانشمند روانشناس هاری Hurry و بونارواروستریت Beertservianoot می‌گویند:

«اساس حیات بر محبت است و باری و گرنه
هیچ مولودی زنده نمی‌ماند جانور تا وقتی به
حد رشد نرسیده اگر از یاری و نوازش مادر
محروم باشد خواهد مرد انسان نیز از این قانون
برون نیست منتها چون رشد نامحدود است
تمام عمر را به دوستی و دستگیری دیگران نیاز
دارد و مهربانی بنیادی است که زندگی بشر بر
آن نهاده هر جا که این پایه سست و لغزان شد
بنای آسایش فرو می‌ریزد و بددلی و کین و
دشمنی در میان می‌افتد و جهان را به ویرانی و
سیه‌روزی می‌کشاند شاید گربه سیر و فربه که
بر بستر فراغت لیمنده از حال زار گربه گرسنه
که بر سر دیوار فغان می‌کند نمی‌اندیشد و غمی
به دل نمی‌گیرد و اما از صفات انسان یکی این

است که خود را به جای گرفتاران و بدبختان

می بیند و از غم و درد هم نوع خود پریشان و

دردمندی شود»^{۱۲۳}

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم

انیس جان هم فرسوده بیمار هم باشیم

شب آید شمع هم گردید و بهر یکدیگر سوزیم

شود چون روز دست و پای هم در کار هم باشیم

دوای هم شفای هم فدای هم برای هم

دل هم جان هم جانان هم دلدار هم باشیم

بهم یک تن شویم و یکدل و یکرنگ و یکپیشه

سری در کار هم آریم دوش بار هم باشیم

جدایی را نباشد بهره‌ای تا در میان باشد

بهم آریم سرگرد هم پرگار هم باشیم

غم هم شادی هم دین هم دنیای هم گردیم

بلای جان هم را چاره و ناچار هم باشیم

۱۲۳- سلامت روح ص ۱۲۷

حیات یکدیگر باشیم و بهر یکدیگر میریم

گاهی خندان و هم گه خسته و افکار هم باشیم

یکی از روانشناسان جان بی کایزل John- Bakizel بحث جامع و مفصلی درباره عشق و

محبت دارد و ما متن سخنان و گفتار وی را در اینجا نقل می‌کنیم:

«احتیاج به محبت با هر نوزادی به دنیا می‌آید

ظاهراً کودک نوزاد ابتدا غذا و آسایش

می‌خواهد لکن چند هفته نمی‌گذرد که به مادر

می‌چسبد و لبخند می‌زند و تمنای محبت

می‌کند یعنی پس از آنچه برای حفظ بقا لازم

دارد اولین احتیاج کودک به دوست داشتن و

محبوب بودن است»^{۱۲۴}

محبت قوی‌ترین هیجان روح است هر حس

دیگری را خاموش می‌کند و زیرپا می‌گذارد و

هم هزار گونه حس خوب و بد از آن به

وجود می‌آید در تعریف این غریزه گفته‌اند

محبت شبیه به آن حسی است که ما را به آنچه
دلپذیر است علاقمند می‌سازد.

اساس دل بستگی و علاقمندی خواه بین دوستان
خویشاوندان و یا عشاق باشد و یا اعضای
جمعیت و افراد ملتی بر تمایلات مشترک آنها
است دو نفر در کاری با هم شریک و ذینفع
شدند چه بسا که به یکدیگر علاقمند و دل بسته
می‌شوند حتی اشخاص مخالف وقتی به یک
نظر گفتار و مجبور به همکاری باشند غالباً کینه
دیرینه را فراموش می‌کنند.

پیوند دوستی در اوائل زندگی آسان می‌گیرد و
غالباً در تمام عمر دوام می‌کند اما هرچه سالیان
بر ما می‌گذرد در دوست گرفتن محتاط‌تر و
ایرادگیرتر می‌شویم زیرا بنای دوستی در جوانی
بر خواهش دل آسان‌پذیر و بعدها بر تمیز عقل
مشکل‌پسند است.

مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشی

محبت کار فرهاد است و کوه بیستون کندن

خلاصه زندگی اجتماعی که موثرترین عوامل در تکوین شخصیت آدمی است نباید به محیط جسمانی محدود گردد بلکه بایست آمیزش‌ها نتیجه اتحاد روان‌ها بوده و حشر و تماس‌های صوری مظهري از هم آهنگی و تناسب روحی باشد و هنگامی که جامعه از یک وحدت صوری و معنوی برخوردار بود محال است زندگی صفا و جذبه خود را از دست بدهد بزرگ و وسیله این همبستگی روحی داشتن حس اغماض و گذشت از خطاها و بدی‌های دیگران است بالاترین آسایش آن است که شخص با سایرین راه مسالمت و مدارا را بییابد.

در مقابل در میان بیماری‌های گوناگون اخلاقی کینه‌جویی یکی از بزرگترین بلاهای سعادت و آسایش است که از نیروی وحشتناک غضب سرچشمه می‌گیرد و موازنه روحی انسان را برهم می‌زند هرچند دشمنی و کینه برای تسکین هیجان درونی صورت می‌گیرد اما زیان و آسیبی که انسان از ناحیه دیگری می‌بیند به مراتب کمتر است از اینکه بخواهد بدی را به بدی مقابله نموده و با صدمه مشابهی پاسخ گوید زیرا آن آزار به هر مقدار دشوار باشد می‌گذرد ولی اگر رشته خصومت را گرفت همچون خار زهرآلود در جان و دلش می‌خلد و پیوسته او را معذب می‌دارد علی (ع) می‌فرماید:

«الحقود معذب النفس متضاعف اللهم»

«کینه جو همواره در عذاب روح و غم افزون به سر می‌برد»^{۱۲۵}

دلیل کارنگی می‌گوید:

«وقتی که ما از دشمنانمان کینه به دل می‌گیریم

آن را بر خواب و خوراک و فشار خون و

سلامتی بدن خود و حتی خوشی و شادی
خویش مسلط می‌کنیم قدرتی برای این کار به
آنها می‌دهیم کینه ما آزاری به آنها نمی‌رساند
بلکه روز و شب خودمان را به یک آشوب و
غوغای جهنمی تبدیل می‌کند.^{۱۲۶}

و گذشته از این عداوت نمی‌تواند بدی را از میان ببرد بلکه شکاف را عمیق‌تر و دامنه‌دارتر
خواهد ساخت و قهرا خصم به مقتضای غریزه دفاع از خویشتن برای مبارزه آماده تر و
مجهزتر خواهد گردید هنگامی انسان به آسایش روحی دست می‌یابد که نقش کینه‌توزی را از
لوح دل خویش بزدايد امیرالمومنین(ع) می‌فرماید:

«من اطرح الحقد استراح قلبه و لبه»^{۱۲۷}
«هرکس که کینه‌توزی را ترک کند آسایش دل و روان می‌یابد»

در بخش روانی مجله - سلکسیون Sellexion می‌نویسد:

«اگر فوری از سرکشی و افراط خشم و کینه
خود جلوگیری کنید از ابتلای به بیماری‌های
عصبی که منجر به عدم تعادل روحی می‌گردد
برکنار خواهید ماند»

۱۲۶- آیین دوست یابی

۱۲۷- غررالحکم

قال علی علیه السلام اشد القلب غلا قلب الحقود»^{۱۲۸}

«سخت‌ترین دل‌ها از نظر غش داشتن دل کینه‌توز است»

«عن ابی محمد العسکری علیه السلام اقل الناس راحه الحقود»

«آسایش کینه‌جو از تمام مردم کمتر است اساسا کینه‌توزی زیان‌های بیشماری به بار می‌آورد»

بنا به نوشته هاری Hurry و بونارواروستریت teertservianoob:

«چه شب‌های آسایش و روزهای فراغت که
صرف دشمنی و خود خوری و حسادت
می‌شود چه اوقات گرانبها که به جای معرفت
اندوختن و کار مفید کردن و خوش گذراندن
به خون دل و زهر دشمنی خوردن می‌گذرد
کینه ورزیدن و دشمنی کردن و از عاقبت
نیندیشیدن نه تنها خطایی است که اشخاص
مرتکب می‌شوند گناهی است که حتی
سیاستمداران و راهنمایان ملل به گردن
می‌گیرند و مردم بیگناه را به ذلت و مصیبت
می‌کشانند از افسر عالیمقامی پرسیدند آیا اگر
باز جنگی عالم را بگیرد بمب اتمی به کار
خواهد رفت گفت بلی متنها برای فاتحین به

جز صحرايي بي آب و علف چيزي باقي

نخواهد ماند يعني غرض از جنگ كينه‌ورزي و

دشمني است نه سود و منفعت»^{۱۲۹}

«قال لقمان لابنه كذب من قال ان الشريفي الشرفان كان صادقا فليوقد ناراً الى جنب نار

فليظن هل تطفى احدا هما الاخرى الا فان الخير يطفى الشر كما يطفى الماء النار»

«لقمان به پسرش فرمود: دروغ گفته است كسي كه گفته بدى، بدى را فرو مى‌نشاند زيرا اگر

اين مطلب راست باشد لازمه‌اش اين است كه هرگاه آتشي را کنار آتشي روشن كنند آن آتش

دوم آتش اول را خاموش كند و حال اينكه چنين امرى ممكن نيست بلكه خوبى بدى را فرو

مى‌نشاند آنچنانكه آب آتش را خاموش مى‌كند.

شود نيز آزرده انگشت تو

سرخصم اگر بشكند مشيت تو

جان بي كايزل John- Bakizel مى‌گويد:

«زبانى كه به شما وارد آمد با زبانى كه شما به

ديگرى وارد بياوريد جبران نمى‌شود پوچى

انتقام به خصوص در احوال طوايف وحشى

خوب نمايان است كه سال‌ها از يكديگر

مى‌كشند در صورتى كه گاهى حس موضوع

اوليه انتقام فراموش شده است لکن اگر بتواند

اضافه بر گذشت بدى‌هاى طرف را قلباً نيز

ببخشید و به او محبت کنید بهتر است و اگر

خوب تامل کنید غالباً صدمه‌ای به شما رسیده

بیشتر وهم است»

«قال الصادق علیه السلام من زرع العدو اه حصدا ما بذر»

«امام صادق(ع) فرمود هر کسی دشمنی را در زمین دل خود بکارد درو می‌کند آنچه را کاشته است.

این روایت اشاره به آثار سوء روانی کینه دارد که خود به تمام معنی عقده روانی شدیدی است زیرا انتقام‌جویی که نتیجه و محصول عداوت است یکی از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین عکس‌العمل‌های عقده حقارت است کتابی است تالیف یکی از روانشناسان بزرگ به نام کتاب عقده حقارت در صفحه ۱۶ آن کتاب می‌نویسد:

«علت دیگر پیدایش عقده حقارت رفتار خشن

و بی‌رحمانه‌ای است که درباره بعضی از

کودکان اعمال می‌گردد یعنی به آنها به نظر

حقارت و نفرت نگریسته می‌شود چنین آدمی

طغیان می‌کند قلبش جایی برای عشق و صفا و

محبت ندارد و در صف کینه‌توزترین دشمنان

جامعه در می‌آید و در اولین فرصت فکر انتقام

گرفتن است»

گاهی از اوقات انسان در مقام انتقام گیری به مصائبی دچار می‌شود که از این انتقام‌جویی‌اش

سخت نادم و پشیمان می‌گردد روی این حساب امام باقر(ع) می‌فرماید:

«الندامه علی العفو افضل و ایسر من الندامه علی العقوبه»^{۱۳۰}

«پشیمانی از بخشش بهتر و آسانتر است از ندامت بر عقوبت»

کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی

شوی ز کرده پشیمان بهم توانی بست

با خواست خدا و تاییدات حجت دوران بقیه الله فی الارضی صاحب العصر و الزمان

عجل الله تعالی فرجه الشریف این جزوه ناقابل در تاریخ ۲۷ دیماه ۱۳۵۱ شمسی مصادف با

زادروز سلطان سریر ارتضاء ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء در

آستان ملک پاسبان حضرتش پایان پذیرفت.

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

بخش اول: اخلاق از دیدگاه اسلام و تمدن اروپا

زندگی روح و اخلاق

صحابی پیغمبر در تنگنای گور

موازنه فضایل اخلاقی

نقش اخلاق و پسیکانالیز

منشأ امراض اجتماعی

خطای جهان متمدن

پرورش اخلاق یا معالجات روانی

دین بزرگ ضامن سجایای اخلاقی

بخش دوم: مظهر اخلاق - (نرم‌خویی و گشاده‌رویی)

عشق و زندگی

نقش نرم‌خویی در اجراء ماموریت

رمز پیشرفت سریع اسلام

زیبایی

زیبایی از لحاظ متافیزیک

بخش سوم: بدینی نوعی از فراقنی

کامیابی در نشاط

آسایش خاطر

زیان بدینی و بهداشت

بخش چهارم: زندگی در راستی

شخصیت در سخن

نقش راستی در زندگی

دروغ و نکبت‌های فردی

روانکاوی دروغگو

بخش پنجم: دورویی و فریبندگی

نفاق

نفاق آلت استقلال ملتها

نفاق بیماری روحی

بخش ششم: غیبت و نهان‌گویی

امنیت عرض

نقش غیبت در روانکاوی

بخش هفتم: عیب‌جویی

خودکاوی

دوست‌یابی

روانکاوی عیب‌جو

عیب‌جویی از نظر دیل کارنگی

عیب‌جویی موجد عقده حقارت

بخش هشتم: بدخواهی - حسادت

غریزه حب ذات

خودکشی بر مبنای بدخواهی

بدخواهی آفت سلامت

حسد، میکروب محبوبیت اجتماعی

حسادت و ندیدن واقعیت

مرز حرمت حسد

بخش نهم: خودخواهی - تکبر

غرور

جلب دوستی

روانکاوی متکبر

آسایش روحی

یعقوب لیث در چنگال سرنوشت غرور

بخش دهم: ستمگری - ظلم

عدل

خشونت بشر یا حیوانگری آدمیزاد

اسلام و عدالت اجتماع

خواهر رضائی پیغمبر در چنگال سربازان اسلام

یک نمونه از عدل اسلام

بخش یازدهم: حق - کینه‌توزی

عشق و محبت

پوزش

از عموم نویسندگان فاضل و اندیشمندی که در تحقیق مطالب اخلاقی و روانی بر این کتاب سبقت گرفته‌اند و در تحقیقات این کتاب از آثار ارزنده‌شان بدون ذکر مدرک استفاده شده است: علتش این بوده که فهرست مفصلی از نظر مدارک و مأخذ برای مطالب این کتاب ترتیب داده شده بود و چون چاپ اول آن به بحران‌های شدیدی دچار شد، آن فهرست در چاپخانه مفقود گردید و به ضمیمه کتاب انتشار نیافت و نسخه دیگری هم از آن در دست نبود که در چاپ دوم منتشر شود.

العذر عند کرام الناس مقبول

مؤلف